



تقوا

پیشخوان شماره ۳۶

در کلام حضرت آیت الله خامنه ای



KHAMENEI.IR

دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

- ۷/ اصل قضیه برای رسیدن به خدا ترک گناهان است
- ۱۱/ تقوا، حکمت و بصیرت می‌بخشد
- ۲۳/ افزایش زمینه‌ی تقوا در میان مردم با نماز جمعه
- ۲۹/ جبهه‌ی حق، فقط با تقوا پیش خواهد رفت
- ۳۵/ شروط تقوا
- ۴۷/ تزکیه‌ی انسان، هدف اعلای انقلاب اسلامی
- ۵۳/ نتیجه تقوا، سالم ماندن در امتحانات الهی
- ۶۱/ توصیه امیرالمومنین به خودسازی و تقوا
- ۷۱/ طلب آموزش از خدای متعال، یکی از نعمتهای بزرگ الهی
- ۸۳/ اثربخشی تقوا در امور زندگی
- ۸۷/ تقوا بزرگترین سرمایه در دوران جوانی
- ۹۵/ چرایی اهتمام زیاد نسبت به تقوا
- ۱۰۵/ درست فهمیدن و درست عمل کردن از موجبات تقوا
- ۱۱۱/ تقوا، درس جاودانه‌ی امیرمؤمنان(علیه السلام)





«معرفتهاتان را بالا ببرید. عزیزان من! سقف معرفت خودتان را، سایتهای سیاسی و اوراق روزنامه‌ها و پرسه‌زدن در سایتهای گوناگون قرار ندهید؛ سقف معرفت شما اینها نیست... سطح معرفت دینی بالا برود؛ این یکی از کارهاست که حتماً لازم است. به نظر من آن کاری که مهم است انجام بگیرد، مطالعات اسلامی است.»

(بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی ۱۳۹۱/۰۵/۱۶)

اشاره

فراتر رفتن از اخبار و هیاهوهای رسانه‌ای روزمره و داشتن برنامه و سیر مطالعات دینی و اجتماعی از جمله توصیه‌ها و تأکیدات همیشگی رهبر معظم انقلاب اسلامی در طول سالیان متمادی بوده است.

از جمله عرصه‌هایی که می‌تواند در مسیر مطالعات اسلامی افراد گوناگون به خصوص فعالین فرهنگی - اجتماعی و ... مورد توجه و استفاده قرار گیرد اندیشه‌های مقام معظم رهبری بوده و اصلی‌ترین مجرای ظهور و بروز این افکار نیز بیانات معظم‌له می‌باشد.

پایگاه اطلاع رسانی KHAMENEI.IR پیش از این در جهت نیل به این مهم و زمینه‌سازی مناسب جهت آشنایی مناسب اقشار گوناگون با ابعاد مختلف این اندیشه‌ها، محصول «پیشخوان» را ارائه داده بود. پیشخوان مبتنی بر فهرست بیانات پایه و اصلی رهبری در یک موضوع بود که هر یک از بیانات مربوط به موضوع نیز دارای نمایه‌ی موضوعی خاص خود بود که هم‌اکنون نیز آرشیو این موضوعات در صفحه‌ی پیشخوان این پایگاه قابل دسترسی است.

اینک در جهت تکمیل این حرکت مطالعاتی، جزوات موضوعی پیشخوان جهت دریافت و مطالعه‌ی مخاطبان آماده شده است. گفتنی است «جزوات پیشخوان» در قالب PDF آماده شده و شامل بیانات مختص به هر موضوع به صورت مجزا و مشخص می‌باشد.





اصل قضیه برای رسیدن به خدا ترک گناهان است

- گناه، مانع فکر باز سازی
- ترک گناه، زمینه‌ی استفاده از رحمت و مغفرت الهی
- گناه، ضد پیشرفت و معیار تنزل
- جرم بیشتر گناه در افراد ممتاز
- ماه رمضان فرصت خوبی برای اجتناب از گناه

اصل قضیه برای رسیدن به خدا ترک گناهان است*

❏ گناه، مانع فکر باز سازی

یک نکته را در زندگی عملی خودمان عرض میکنم که شاید ان شاء الله برای خود من و برای همه‌ی شما برادران و خواهران، وسیله‌ی برای تحرک بهتر و بیشتر باشد. آن نکته، این است که برای نزدیکی به خدا، اصل قضیه، ترک گناهان است. انجام مستحبات و نوافل و توسلات و دعا و بقیه‌ی امور، فرع است. اصل قضیه، این است که انسان از صدور گناه و خلاف از خود، مانع بشود. این، همان تقوا را میطلبد. تقوا و پرهیزگاری، مهمترین - یا بگوییم اولترین - مظهری است که وجود انسان باید داشته باشد. همین است که مانع از گناه انسان میشود. گناه نمیگذارد که انسان، حتی خود را به لبه‌ی دریای عظیم مغفرت الهی برساند و از آن استفاده کند. گناه نمیگذارد که ما حال دعا و توجه پیدا کنیم. گناه نمیگذارد که ما به فکر بازنگری و بازسازی خودمان بیفتیم. کوشش بکنیم از گناه فاصله بگیریم. این، شرط اول قضیه است.

❏ ترک گناه زمینه‌ی استفاده از رحمت و مغفرت الهی

البته گناهان مختلفی‌اند؛ گناههای گوناگون فردی و اجتماعی، گناههایی که به وسیله‌ی دست یا چشم یا زبان و از طرق گوناگون حاصل میشود. برای افراد مسلمان، شاید گناهان، مخفی نباشد و میدانند که چه چیزی گناه است. آن کسی که دعا هم میخواند، مستحبات را هم انجام میدهد، وظایف شرعی را هم انجام میدهد؛ اما در کنار آنها، از گناه هم اجتناب ندارد، مثل آن کسی است

که در حال سرماخوردگی و تب، هم داروهایی را که ضد سرماخوردگی است و شفافبخش است، میخورد و هم از غذاهایی که برای سرماخوردگی مضر است، استفاده میکند. معلوم است که آن داروها، اثر نخواهد کرد. معلوم است که اگر آدم بیمار، آن غذایی که برای او مضر است، آن عملی که برای او زیان آور است، به آنها ارتکاب نکند، برای او، دارو اثری نخواهد کرد. باید زمینه‌ی استفاده از رحمت و مغفرت و افاضات معنوی الهی را آماده کرد و آن، با ترک گناه است. لذا شما در دعای کمیل میبینید که امیرالمؤمنین (علیه الصلاه والسلام) میفرماید: «اللهم اغفر لی الذنوب آتی تحبس الدعاء». یعنی خدایا! آن گناهایی که دعای مرا حبس خواهد کرد، آنها را بیا مرز. گناهان، مانع از اجابت دعا میشود. در همین شبها و سحرها، در دعای شریف ابوحمزه میخوانید: «فرق بینی و بین ذنبی المانع لی من لزوم طاعتک»^۱: خدایا! میان من و گناهم فاصله بینداز؛ آن گناهی که مانع از انجام وظایفم میشود و باعث می‌گردد که نتوانم خودم را به تو نزدیک کنم، اصل قضیه، مسأله‌ی ترک گناه است.

گناه، ضد پیشرفت و معیار تنزل

مهمترین حُسن یک نظام و حکومت اسلامی در این است که فضا را، فضای گناه‌آلود نمیکند. در نظامهای طاغوتی، فضا گناه‌آلود است. اگر انسان هم بخواهد گناه نکند، گویی برای او میسور نیست و همه چیز، انسان را به طرف گناه سوق میدهد. در نظام اسلامی، این طور نیست. در نظام اسلامی، فضا گناه‌آلود نیست. گناهکار هست، در سطوح مختلف و در مشاغل متعدد هم هست، با اختیارات گوناگون هم هست - نه این که نیست - اما گناه، ممکن است فقط جاذبه‌ی شخصی داشته باشد؛ یعنی هوی و هوس انسان، او را به طرف گناه بکشاند. این نظام، غیر از نظام طاغوتی و شیطنانی است که گناه، معیار پیشرفت اجتماعی هم است! در نظام اسلامی، گناه نه فقط معیار پیشرفت نیست، بلکه ضد پیشرفت و ضد ارزش و معیار تنزل است.

جرم بیشتر گناه در افراد ممتاز

گناه، از هر کسی که صادر بشود، نباید گفت چون این شخص انجام میدهد، پس اشکالی ندارد، یا لابد اشکالی ندارد. نه، گناه را بایستی شناخت و گناهکار را به وسیله‌ی گناه باید شناخت. هر کسی گناه را انجام داد، گناهکار است؛ هر که میخواهد باشد؛ این تصور غلط است که ما بگوییم چون فلانی این کار را میکند، لابد اشکالی ندارد که میکند؛ اگر اشکال داشت، که نمیکرد. البته حمل بر صحت، ایرادی ندارد؛ بلکه خوب و مستحسن است. در کار همه‌ی مؤمنین، انسان باید حمل بر صحت بکند. تا آن جایی که ممکن است، نباید حمل بر فساد کرد؛ اما وقتی یک عمل خلاف بین و واضح از کسی سر زد، هیچ تفاوت نمیکند که این کس، چه کسی باشد. هر کسی باشد، گناه، گناه است؛ بلکه وقتی افراد ممتاز گناه را انجام بدهند، جرم گناه در آن افراد، بیشتر هم خواهد بود.

۱. مفاتیح‌الجنان، دعای کمیل

۲. مفاتیح‌الجنان، دعای ابوحمزه‌ی ثمالی

ماه رمضان فرصت خوبی برای اجتناب از گناه

بنابراین، اصل قضیه، اجتناب از گناه است که باید سعی کنیم در این ماه رمضان، ان شاء الله با تمرین و حدیث نفس و ریاضت، گناه را از خودمان دور کنیم. اگر گناه از ما دور شد، آن وقت راه برای عروج و پرواز در ملکوت آسمانها ممکن خواهد شد و انسان خواهد توانست، آن سیر معنوی و الهی و آن طیران معین شده برای انسان را انجام بدهد؛ اما با سنگینی بار گناه، چنین چیزی ممکن نیست. این ماه رمضان، فرصت خوبی برای دور شدن از گناه است. امیدواریم که ان شاء الله خداوند، هم به شما برادران و خواهرانی که در این جا حضور دارید و هم به همه‌ی مسلمین و مؤمنین در سرتاسر کشور و همه جای عالم، این توفیق را عنایت کند که از این ماه رمضان بتوانند استفاده کنند و خودشان را متخلق به اخلاق الهی کنند. لاقلاً این سیر را شروع کنند که با پیشرفت انسان در این سیر، همه‌ی مشکلات بشریت هم کاسته خواهد شد و از بین خواهد رفت.



تقوا، حکمت و بصیرت می‌بخشد

- حد فاصل مؤمنین با بقیه‌ی مردم
- اعتقاد به خدا ملازم اعتقاد به غیب
- حکمت، دیدن حقایق ماورای غشای مادی
- حکیم بودن امام(ره)
- تقوا، راه رسیدن به حکمت
- معنای تقوای عمومی یک ملت
- شرع و عمل به تکلیف، راه رسیدن به محاسبات عالم غیب
- عدم کارآیی عقل انسانی در میدان تعبد
- تعبد، راه رسیدن به آرزوهای یک مؤمن انقلابی
- تقوا و ممتاز شدن در بین نیروهای نظامی عالم
- ملاک قراردادن تقوا
- انقلاب اسلامی، مبدأ تحولات جهانی
- ضرورت حفظ آمادگیهای معنوی و ذخایر روحی و ایمانی
- نیاز ایمان قوی در تهاجمات پیچیده
- معرفت و ایمان دو پایه مأموریت سنگین پاسداران

حد فاصل مؤمنین با بقیه‌ی مردم

در این جمع صمیمی و دیدار صمیمانه، مقدمتاً مطلبی را عرض میکنم و آن، این است که حد فاصل ادیان الهی و خیل عظیم مؤمنین عالم با بقیه‌ی مردم و انسانها، از زمان حضرت آدم تا امروز - که هریک اینها عالمی بودند - عبارت است از ایمان به غیب، یعنی ماورای دنیای احساسات ما و معادلات و محاسبات بشری مبتنی بر این حواس. حد فاصل و نقطه‌ی اصلی، این جاست. آیه‌ی «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»^۱ در اول سوره‌ی بقره، به همین نکته اشاره میکند. ایمان به غیب، به معنای بی‌اعتنایی به دنیای شهادت - یعنی همین دنیای ارتباطات مشهود و مفهوم همه - نیست؛ به اینها که نباید بی‌اعتنایی کرد. چشم میبیند، حواس احساس میکنند و عقل ادراک میکند. باید برطبق اینها عمل کرد. ایمان به غیب، معنایش این است که ماورای آنچه که در محدوده‌ی حواس ظاهری و ادراک مادی انسان هست، عالم دیگری، آن هم نه یک عالم بلبشوی هر کس هر کس تصادفی بخت و اقبالی، بلکه عالم منظم علت و معلولی دقیقی وجود دارد. یعنی ماورای این عالم مُلک، ملکوت و عالم معنایی هست. این عالم معنا، متعلق به قیامت و برزخ و بعد از مرگ نیست؛ متعلق به همین الان من و شماست و باید به آن معتقد بود. البته نقطه‌ی اصلی، بلکه کل معنای حقیقی همه‌ی عوالم، ذات مقدس باریتعالی است که او منشأ حیات و وجود و فعل و انفعالات و حرکت و همه چیز است؛ لیکن در این عالم غیب، خیلی چیزهای دیگر هم می‌گنجد که باید به آنها معتقد بود.

* سخنرانی در دیدار با فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و رؤسای دفاتر نمایندگی ولی فقیه در این نهاد ۱۳۶۹/۰۶/۲۹

اعتقاد به خدا ملازم اعتقاد به غیب

بدبختی بشر آن وقتی است که همه‌ی حقیقت را در مشاهدات و محسوسات خودش محدود و محصور کند؛ مثل مادیین و بسیاری از غیرمادیینِ غافل. این فرد غافل، مادی هم نیست، معتقد به خداست؛ اما با این که به خدا اعتقاد دارد، ولی شعور ندارد که این اعتقاد، با اعتقاد به اصل غیب و فعل و انفعالات و علل و معالیل غیبی ملازم است. اگر ما معتقد به غیب نباشیم، یا درک درستی از آن نداشته باشیم، نتیجه این میشود که محاسبات مادی میکنیم، به معادلات و مبادلات مخلوق انسان، صددرد دل میبندیم و اتکا میکنیم؛ همینهایی که میبینید صدی هشتاد یا صدی پنجاهش، غلط در میآید.

آن کس که همه‌ی جوانب را ملاحظه میکند، بعد مثلاً به طبس و یا به مرزهای غربی و جنوبی ماحمله میکند، کجای کارش اشکال دارد؟ آیا در محاسبات مادیش، یک نقطه‌ی غلط هست؟ نه، محاسبات مادی، تا آن جا که درک فعل و انفعالات مادی به انسان میدهد، درست است. روی پول و آدم و ابزار و سیاست و تبلیغ و حمایتها حساب کردن، اجزای یک محاسبه‌ی مادی است. همه نوع محاسبه را کردند، ولی آخر سر میبینید که در مشتشان هیچ چیز نیست. این، حاکی از آن است که یک سلسله محاسبات و علل و عوامل و فعل و انفعالات هست که حواس انسان و در اغلب موارد، عقل مادی انسان را به آنها راه نیست؛ آنها را دید دیگری میتواند ببیند.

حکمت، دیدن حقایق ماورای غشای مادی

من تصور میکنم، آن چشمی که میتواند آن فعل و انفعالات را ببیند، اسمش در اصطلاح اسلامی و قرآنی، عبارت از حکمت است. «و اتیناه الحکمه و فصل الخطاب»^۱. تا آن جایی که من فهمیدم، حکمت، آن بینشی است که میتواند حقایق را ماورای غشای مادی آن ببیند. با این که من قبل از انقلاب هم سالهای متمادی خدمت امام بزرگوار و عظیم‌الشأنمان، ارادت و اخلاص داشتم و ایشان را از نزدیک میشناختم، اما این نکته را بعد از انقلاب متنبه شدم که امام ما یک مرد حکیم است. در این جا، حکیم به معنای مصطلح آن - یعنی فیلسوف - مورد نظر نیست؛ بلکه حکمت به همان معنای واقعی و قرآنی آن - که خدای متعال میفرماید ما آن را به پیامبران دادیم - مورد نظر است. این کتابهای فهرستی - مثل المعجم المفهرس - را نگاه کنید، با این چیزها انس بگیرید؛ خیلی خوب است. در معجم، کلمه‌ی حکمت را پیدا کنید. بعد به همه‌ی آیاتی که در آن، کلمه‌ی حکمت هست، نگاه کنید. اگر معنای آیات را هم متوجه نمیشوید، به ترجمه مراجعه کنید و ببینید که در قرآن، حکمت چیست.

حکیم بودن امام(ره)

من تصورم این است که امام یک حکیم بود؛ یعنی همان فعل و انفعالات معنوی باطنی پشت پرده را - مثل جریانهای زیرزمینی آب که علم خاصی دارد - میدید. هر کس اگر چشم هم نداشته باشد، دست که بزند، جریان آب رو را میفهمد و با گوشش، صدای شرشر آن را هم میشنود؛ اما جریان آبهای زیرزمینی را نه. این، معنای حکمت است. من میدیدم، آن انسان استثنایی زمان ما - که هیچ کس با او قابل مقایسه نیست - مثل این که جریانهای زیرزمینی حوادث و پشت پرده را ببیند. نمیخواهیم بگوییم که امام، غیب میدانست. خیر، هیچ کس جز کسی که خدای متعال به او اذن داده باشد، از غیب خبری ندارد. امام هم نه ادعا داشت و نه ما در مورد آن بزرگوار، این ادعاها را داریم. دید حکمت، غیر از این است؛ یعنی چیزهایی را با یک احساس معنوی درک میکند.

تقوا، راه رسیدن به حکمت

همه‌ی این حوادثی که شما در انقلاب دیدید و امام درباره‌ی آن چیزی گفتند و شد، از این قبیل بود. نه این که تصور کنید ایشان محاسبه‌ی مادی و سیاسی میکردند. نه، آن بزرگوار اهل این محاسبات نبودند. البته فکر سیاسی خیلی پخته‌ی داشتند و حقایق را میفهمیدند؛ اما این طور نبود که همان محاسباتی را که معمولاً میکنند، انجام بدهند. این، همان غیب و ملکوت عالم و ملکوت وجود شماس است که باید به آن ایمان و اعتقاد داشت. راه رسیدن به آن هم تقواست. این که ملت ایران و رهبری مثل امام، در مقابل تجمع وسیع تمام احزاب کفر و نفاق، از شرقیش تا غربیش، از مسلمان امریکایی مذاقش تا مسلمان سوسیالیست مزاحش، از منافق و مرتجعش تا شهوترانش (عده‌ی فقط به خاطر شهوترانی، با جمهوری اسلامی مبارزه میکردند و برای آن کارها دلشان لک زده بود! لذا از این دستگاه بدشان می‌آمد و با آن مبارزه میکردند) بایستند و مطمئن به پیروزی باشند، ناشی از تقوایی است که به آنها حکمت و بصیرت را میبخشد.

معنای تقوای عمومی یک ملت

البته تقوای عمومی - تقوای ملت - غیر از تقوای خصوصی یکایک افراد است. تقوای عمومی، یعنی همین که وقتی امام اشاره میکردند، ناگهان همه‌ی جامعه به حرکت درمی‌آید. این ملت را باتقوا میگوییم. معنایش این نیست که حالا اگر یکایک افراد را در میزان پرهیزگاری و تقوا بگذاریم، آنها را یک پرهیزگار کامل ببینیم. نه، اکثراً سرخالی و کسری دارند. مجموعه، یک مجموعه‌ی مؤمن و متقی است - که البته برای یک ملت، خیلی هم افتخار است - اما یکایک ما

باید به فکر خودمان باشیم. این نکته را در همین جا عرض بکنم که اگر گفته میشود ملت، ملت باتقوا و مؤمن و مخلصی است، هیچیک از آحاد ملت حق ندارد این را به حساب خودش بگذارد و بگوید من که جزو این ملت، این ملت هم که ملت باتقوا و بااخلاصی است، پس من باتقوا و بااخلاصم! نخیر، «علیکم انفسکم»^۳؛ خودت را باش. خودتان را به تنهایی در میزان بگذارید. همه هم میتوانند و هیچ کس نیست که نتواند اجمالاً وزن خودش را بفهمد. البته آدم خودش نمیتواند دقتهایش را بکند و یک بزرگتر و استاد و مربی لازم است، تا تشخیص بدهد.

🌟 شرع و عمل به تکلیف، راه رسیدن به محاسبات عالم غیب

پس، ورای این محاسبات معمولی، دستگاه معقول قانونمندی وجود دارد که غیب است و باید به آن معتقد بود. آن محاسبه را از کجا پیدا کنیم؟ از راه شرع و عمل به تکلیف. این عنوانهایی که ما در خلال صحبت به آن میرسیم، دقیقاً همان عنوانهایی است که امام ما مکرر روی آن تکیه کردند. ما وقتی سلسله‌ی بحث را ترسیم میکنیم، میبینیم که درست سر بند، همین عنوانهاست. امام میگفتند: ما به تکلیف عمل میکنیم، ما برای پیروزی نمیجنگیم، ما برای جواب دادن به خدا میجنگیم، خدای متعال تکلیف کرده، ما عمل میکنیم؛ پیروزی داد، منت پذیرش هستیم؛ پیروزی هم نداد، باز هم از این که توفیق داد به تکلیفمان عمل بکنیم، منت پذیر هستیم. راز پیروزیها همین است. اگر انسان، شرع را امام خود قرار بدهد؛ یعنی طبق آنچه که تکلیف اسلامی و شرعی است، قدم به قدم حرکت بکند، یقیناً به پیروزی خواهد رسید. ما هیچ چیز کم نخواهیم داشت؛ چون آن محاسبه‌ی غیبی، محاسبه‌ی بسیار دقیقی است و محاسبه‌گرش خداست و دستگاه حساب کننده‌اش، علم الهی است که: «لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات ولا فی الارض»^۴. در آن محاسبه، هیچ عاملی مخفی نیست.

وقتی به ما گفتند شما جهاد و امر به معروف و اقامه‌ی صلوات و ایتای زکات کنید، صداقت در قول و عمل داشته باشید، از خلیقات رذیله اجتناب کنید، اخلاص و گذشت داشته باشید و از این قبیل احکام الهی که یک مؤمن کامل، آراسته‌ی به آنهاست، معنایش این است که باید در مقابل این دستورات متعبد باشیم. اگر در یک میدان مین، که از هیچ چیز آن خبر ندارید، یک کاغذ به شما دادند و گفتند دو متر جلو برو، بعد سی سانت به سمت راست حرکت کن، بعد مجدداً به طرف مقابل برو و بعد از یک متر و نیم، به سمت چپ حرکت کن، همین‌طور شما باید به دقت نگاه کنید و در این میدان حرکت نمایید. عارف به نقشه‌ی آرایش مینه‌ای زیر زمین، این را نوشته و به شما داده است و میگوید این‌طوری حرکت کنید. تعبد، یعنی این.

عدم کارآیی عقل انسانی در میدان تعبد

این که یک عده با درک ناقص از مسایل روشنفکری - که من قبول ندارم اینها روشنفکری است - روی تعبد اسلامی تأمل نکنند که تعبد یعنی چه، پس عقل ما چه میشود، ناشی از نفهمیدن حقیقت مسأله در زندگی و راه زندگی است. آن جایی که به دست شما نقشه میدهند و میگویند این طوری عمل کنید، باید این گونه عمل کنید. آن جایی که در نقشه نوشته باید فکر کنید، واقعاً باید فکر کنید و به مقتضای فکرتان عمل نمایید؛ این هم جزو نقشه است. آن جایی که گفتند بیخود فکر نکنید، فکرتان به جایی نمیرسد، تعبد به شما میگوید که جز این، راهی ندارد. در همه‌ی امور زندگی باید فکر کرد و با هدایت عقل حرکت نمود؛ مگر در آن جایی که شارع مقدس به شما میگوید این کار را بکن، باید کرد. میدان، میدان تعبد است و هیچ عامل دیگری - از جمله عقل انسانی - در آن جا کارایی ندارد. اگر ما این نکته را متوجه باشیم و تقوا و پرهیزگاری و حرکت بر طبق رضای الهی را هدف قرار بدهیم، تمام مقاصد برآورده خواهد شد.

تعبد، راه رسیدن به آرزوهای یک مومن انقلابی

یک مؤمن انقلابی، چه میخواهد؟ میخواهد که در دنیا، اثری از ظلم و جور نباشد؛ میخواهد که گردنکشان عالم، میدان گردنکشی پیدا نکنند؛ میخواهد که زندگی انسانها، زندگی شیرین و سعادت‌مندانه‌ی باشد؛ میخواهد که عزت و شرف توحید و دین الهی و پایبندی به آن، مثل پرچم افتخاری، بر سر همه‌ی مسلمانان به اهتزاز در بیاید. اگر اینها را میخواهیم، راهش این است و هیچ راه دیگری ندارد.

تقوا و ممتاز شدن در بین نیروهای نظامی عالم

شما که اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هستید، شما که فرماندهان و مسؤولان و مؤثرترین در این نظام هستید، باید توجه کنید، آن چیزی که شما را از یک ارتش مجهز مدرن مجرب از همه جهت کامل، لیکن بی ایمان ممتاز میکند، ایمان و تعبد است؛ یعنی اعتقاد به غیب و تأثیر فعل و انفعالات غیبی، که در اختیار من و شما نیست و راه رسیدن به آن و کلید رمزش، عبارت از تقواست؛ یعنی عمل کردن به تکلیف شرعی. این، تنها وسیله‌ی است که میتواند شما را از سایر نیروهای انقلابی و نظامی عالم ممتاز کند؛ والا نیروی نظامی مجرب کارکشته‌ی زرنگ باهوش درس خوانده‌ی شجاع و حتی فداکار، در دنیا کم نداریم. فداکاری، فقط ناشی از دین نیست. فداکاری، ناشی از یک احساس معنوی است. آن احساس معنوی، میتواند دین باشد و یکجا هم میتواند ناسیونالیسم باشد. مگر نیست؟ شما چه قدر لشکرهایی را در دنیا سراغ دارید که برای دفاع از میهنشان، یا برای اقتدار بخشیدن به کشورشان، رفتند خودشان را به آب و آتش زدند

و حتی به کشتن هم دادند. این چیست؟ آیا ایمان مذهبی است؟ نه. در این جنگهای فراوان طول تاریخ، این‌طور نبوده که فقط ایمان مذهبی حاکم باشد. در اغلبش ایمان مذهبی نبوده؛ اما یک عامل معنوی منفی - مثل جاه‌طلبیها - یا یک عامل مادی رقیق در کار بوده است. عامل مادی رقیق، جنبه‌ی معنوی دارد؛ منتها جنبه‌ی معنویت بد، نه جنبه‌ی معنویت خوب. اصولاً هر چیز معنوی و روحی، مستحسن نیست. گاهی یک چیز، مادی هم نیست؛ اما جهت‌گیری غلط مادی در آن هست. پس، ارتشهایی هستند که حتی فداکاری هم دارند. علاوه بر آن خصوصیات، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، فرقی با آنها چیست؟ فرقی همین است که در شما، آن عامل تقوا و ورع و توجه به خدا و اخلاص و عمل برای اهداف پیامبران - که امروز در دنیا غریب مانده است - وجود دارد. این، آن چیزی است که شما را امتیاز می‌دهد.

ملاک قراردادن تقوا

این، مقدمه‌ی سخن بود. حالا به واقعیت نگاه میکنیم. واقعیت هم مؤید این معناست. یعنی امروز جمهوری اسلامی در دنیا، از لحاظ موقعیت انقلابی و سیاسی و نظامی و حیثیتی، یک مجموعه‌ی پیروز به حساب می‌آید. به تعبیر عناصر سیاسی دنیا، دشمن شما آمده در مقابلتان زانو زده است. شما به آن هدفها رسیده‌اید. از کجا به آن هدفها رسیده‌اید؟ از ایمان و تقوا و پایبندی. البته بیش از آنچه که بخواهیم بر این معنا استدلال کنیم، بر وجود آن فعل و انفعالات غیبی استدلال میکنیم. یعنی عواملی وجود دارند که خارج از محاسبه‌ی انسانند. اگر انسان به خدا توکل کرد، آن محاسبات در خدمت او قرار خواهد گرفت و خدای متعال به او کمک خواهد کرد. خدا به ملت ایران کمک کرد. «و من یتق الله يجعل له مخرجاً. و یرزقه من حیث لایحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه»^۵.

برادران عزیز! من می‌خواهم بگویم که شما در این قریب دوازده سال، این‌طوری حرکت کردید؛ از حالا به بعد هم باید همین‌گونه حرکت کنید. ملاک را تقوا قرار بدهید. هر کدام از آحاد فرماندهان سپاه، تربیت نفسانی را برای خودش یک وظیفه بدانند. شما بنا را بر این بگذارید که خودتان را با تربیت دینی و ریاضت دینی، ریاضت بدهید و تربیت کنید. کارمان هنوز تمام نشده است. البته علیالظاهر جنگ تمام شد و ما دیگر درگیر جنگ نیستیم؛ اما آن‌طوری که من اوضاع دنیا را مشاهده میکنم، طمعهای ابرقدرتها را نگاه میکنم، وضع ملتها را میبینم، وضع ملت‌های اسلامی را مشاهده میکنم، انگیزشها و توجه‌ها و گرایشهای ملتها و نیروهای انقلابی به مقابله‌ی با استکبار و در رأس استکبار، امریکا را نگاه میکنم - که این در دنیا بیسابقه است - میبینم که در آینده خیلی باید تلاش کنیم.

انقلاب اسلامی مبدأ تحولات جهانی

در گذشته، آن وقتی یک ملت علیه یک دولت قلدر، احیاناً - آن هم نه همیشه - به پا میخواست که آن قلدر وارد کشورش شده باشد. مثلاً الجزایریها با نیروی اشغالگر فرانسه، و ویتنامیها با امریکا مبارزه میکردند. دیده نشده بود که ملتها در کشور خودشان، علیه نیرویی که الان بالفعل با آنها روبه‌رو نیست، ولی تنها شاخصه‌اش این است که علیه ملتها و مستضعفان و مظلومان و ضعفا قلدری میکند، مبارزه نکنند. شما این را در کجای تاریخ بیداری ملتها سراغ دارید؟ در گذشته که این حرفها اصلاً نبوده است.

در این دو بیست سال، یا صدوپنجاه سال و یا صدویست سال اخیر که تاریخ بیداری ملتهاست و در هند و مصر و خاورمیانه و بتدریج در آفریقا و جاهای دیگر، سر بلند کردند و علیه قدرتها جنگیدند، اگر کشوری، انگلیس در آن بود، با انگلیس میجنگیدند؛ اگر فرانسه در آن بود، با فرانسه میجنگیدند؛ اگر اسپانیا یا پرتغال در آن بود، با آن دو کشور میجنگیدند؛ اگر امریکا در آن حضور داشت، با او میجنگیدند. شما کجا سراغ دارید که ملتها به آن حد از رشد رسیده باشند که در خانه‌ی خودشان، بدون این که دشمن حتی گلوله‌یی به آنها شلیک کرده باشد، مشت گره کنند و علیه یک قدرت بزرگ و مستکبر جهانی شعار بدهند؟ چنین چیزی سابقه ندارد.

مبدأ این تحول، از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران است. شما الان میبینید که در آفریقا و در شرق آسیا و حتی در اروپا، ملتها و عمدتاً مسلمانان - که غیرمسلمانان در این جهت خیلی در اقلیتند - در شهرها و کشورهای خودشان ایستاده‌اند و علیه امریکا شعار میدهند. مگر امریکا، در الجزایر یا سودان و یا در بقیه‌ی جاها حضور دارد؟ نه، مسأله این است که انقلاب اسلامی، به مسلمانان در درجه‌ی اول تفهیم کرد که در هر شرایطی، باید با ظلم و پرچم ظلم و قطب ظلم و ستم در عالم مقابله کرد؛ ولو فعلاً از او شلاق نخورند. اگر با چشم دقیق و ریزبین نگاه کنیم، همین حالا هم همان ملتها، شلاق امریکا را میخورند. البته توده‌های مردم، معمولاً این تحلیل را ندارند؛ اما درعین حال میایستند و شعار میدهند.

ضرورت حفظ آمادگیهای معنوی و ذخایر روحی و ایمانی

اسلام این را به ما میگوید که در مقابله و مبارزه‌ی ظالم و مظلوم، مرزی نیست. هر جای دنیا، همین که مستکبری هست، شما باید با او مبارزه کنید. باید علیه او باشید، نه با او. آیا چشمها و ذهنهای تحلیل‌گران استکبار، این را نمی‌بینند، نمی‌فهمند، روی آن حساب نمیکنند و برایش چاره‌جویی نمی‌نمایند؟ حقیقتاً روی این مسأله فکر کنید. این کنفرانسهایی که در دنیا راجع به اسلام و بلکه راجع به تشیع میگذارند و مطالعه میکنند، برای چیست؟ میخواهند اسلام‌شناسی یاد بگیرند؟! این بررسیها و تحلیلهایی که مرتب در رادیوها پخش میشود، ناشی از چیست؟ درست

است که جنبه‌ی تبلیغاتی دارد، اما از یک اصل و بنیان منشأ میگیرد. این که در جنگ عراق علیه ایران، ناگهان تمام غرب و شرق آستینها را بالا میزنند و به کمک عراق میشتابند؛ در حالی که از شکل صدام هم بیزار بودند، برای چیست؟ اینها نشان‌دهنده‌ی آن است که ما هنوز بار سنگینی بر دوش داریم و دوران تقوا و پرهیزگاری سختگیرانه‌ی مؤمن نسبت به خودش، هنوز سپری نشده است. صدر اسلام، برای ما یک تجربه است. قبل از صدر اسلام - تاریخ یهود - برای ما یک تجربه است.

سوره‌ی جمعه، هر هفته در نماز جمعه تکرار میشود. آدم در این جاها میفهمد که چرا سوره‌ی جمعه باید هر هفته تکرار بشود و مردم اینها را بشنوند. ببینید چه‌طور این حقیقت، به شکل بسیار هنرمندانه و ظریفی بیان شده است. اول، گستره‌ی دعوت الهی را بیان میکند: «هوآلذی بعث فی الاممیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یتعلمهم الكتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین. و آخرین منهم لَمَا یلحقوا بهم»^۶. یعنی خدا این پیامبر را فقط برای همین عده‌یی که هستند، نفرستاده است؛ بلکه برای دیگرانی هم که هنوز به اینها ملحق نشده‌اند - یعنی شماها، یعنی نسلهای آینده - فرستاده است. آیا پرتاب این دعوت الهی و کشش آن، به نسلهای بعد هم خواهد رسید؟

در مقابل دعوت نبوی، این همه موانع وجود دارد. پیامبر در زمان خودش، این همه متحمل زحمت شد، تا توانست چهار نفر را مسلمان بکند. آیا در آینده، کسان دیگری مسلمان خواهند شد؟ این که خیلی سخت است. آخر آیه، جواب این پرسش است: «و هو العزیز الحکیم»^۷. او عزیز است. عزیز، یعنی غالب و آن کسی که در نهایت، حرف او تحقق پیدا میکند. «الغالب الذی لا یغلب»^۸. عزیز، خود دارای حکمت است؛ یعنی کارهایش محکم است. قطعاً کشش این دعوت و رسالت، به نسلهای طولانی خواهد رسید - که میبینید رسیده - و الحمدلله روزبه‌روز هم زیادتر میشود. مضمون «آنا اعطیناک الکوثر»^۹، همین است. کوثر، یعنی افزایش؛ روزبه‌روز زیادتر میشود. آیه‌ی بعد میفرماید: «ذلک فضل الله یتوئیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم»^{۱۰}. این، فضل خداست. درست است که دعوت عام است؛ اما این چنین هم نیست که هر انسانی اگر در مقابل این دعوت قرار گرفت، آن لیاقت را پیدا نماید که از آن تأثیر پیدا کند و آن را بپذیرد. نه، این متعلق به همه نیست. البته از طرف خدا راه باز است؛ ولی انسانها اسیر شهوات میشوند و نمیکنند.

همه‌ی اینها نوید آینده است و این که این دین پیشرفت خواهد کرد؛ لیکن هشدار در این جا هست. این، آن نکته‌یی است که می‌خواهم شما در سوره‌ی جمعه به آن توجه کنید. کشش دعوت برای آینده، هیچ محل بحث نیست - قطعی است - اما مواظب باشید که حال حاضر را از دست ندهید. نسلهای آینده سرفراز خواهند شد؛ اما نسل مباشر فعلی دوره‌ی کنونی - که حالا سرفراز شده - خودش در معرض یک آفت است. اسلام می‌خواهد این نکته را به مسلمانان در هر

۹. کوثر: ۱

۱۰. جمعه: ۴

۶. جمعه: ۲ و ۳

۷. جمعه: ۳

۸. بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۲۴۱

زمان تفهیم بکند. هر زمان هر نسلی که احساس مسلمانی کرد، باید از این هشدار الهی بترسد؛ منتها این نکته را مستقیم نمیگوید. قرآن در این جا، با شکل بسیار ظریف و با یک تمثیل، آن را بیان میکند؛ تمثیل به بنیاسرائیل: «مثل الذین حملوا التوریه ثم لم یحملوها»^{۱۱}. تورات را بر ذهن و دل و ایمان آنها سوار کردیم؛ اما بعد از گذشت زمانی، این بار معنوی و این هدایت الهی را پرتاب کردند و خودشان را از آن محروم نمودند. آن وقت نتیجه این میشود که ظاهر، ظاهر هدایت است؛ اما باطن، باطن بیخبر از هدایت، نام، نام موحد؛ باطن، باطن مشرک. نام، نام مسلمان؛ باطن، باطن کافر. «کمثل الحمار یحمل اسفارا»^{۱۲}. مانند چهارپایی که رویش کتاب گذاشته باشند؛ اما از مضمون آن هیچ اطلاعی ندارند. این، همان هشدار به نسلهای ایمان آوردهی مسلمان است. از این بایستی ترسید. جامعهی اسلامی، جامعهی که اسلام را با یک انقلاب و با یک حرکت خونین و با یک جهاد ده، دوازده ساله به دست آورده و حفظ کرده است، نباید احساس کند که دیگر کارش تمام شد. نه، کار تمام نشده است. من نمیخواهم طبق معمول، فقط این نکته را به شما - که عضو سپاه هستید - بگویم که آمادگیهای نظامیتان را حفظ کنید. البته این را هم میخواهم بگویم؛ اما فقط این نیست. من بیش از آن به شما میگویم که آمادگیهای معنوی و ذخایر روحی و ایمانیتان را حفظ کنید. آن مایهی امتیاز سپاه پاسداران انقلاب اسلامی - یعنی توجه و فداکاری و برای خدا بودن و در راه خدا بودن - را که ما میخواهیم همهی نیروهای مسلحمان آن طوری باشند، حفظ و بلکه تقویت کنید.

🏠 نیاز ایمان قوی در تهاجمات پیچیده

ممکن است تهاجمات دنیا در آینده، این طور صریح و روباز و سهل‌الدفع نباشد؛ ممکن است پیچیده‌تر باشد؛ پیچیدگی و ایمان قوی لازم است. دفاع از اسلام در دوران نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، آسانتر از دفاع از اسلام در دوران امیر المؤمنین (علیه السلام) بود. در آن زمان، قضیه پیچیده‌تر بود. امروز هم استکبار جهانی پیچیده است و ابزارهای گوناگون در اختیارش میباشد. شما چه میدانید که چه پیش خواهد آمد. بنیهی معنوی سپاه باید تقویت شود. یکیک آحاد سپاه، باید از لحاظ ذخیرهی معنوی و ایمانی، به آن حدی برسد که اگر خود او به تنهایی ماند و هیچ چیز دیگر با او نماند، قدرت و طاقت و دل و زهره‌ی ایستادگی در مقابل همهی دنیا را داشته باشد. این لازم است. آن کسانی که پیامبر خدا (ص) با دست خود، ساخته و پرداخته و تراشیده بود و همهی ظرافتکاریها را به کار برده بود و به قول ما، الماس تراش کرده بود، همین طور ماندند، که نسلهای آخریشان را شما در صحرای کربلا میبینید. حبیب بن مظاهرها و مسلم بن عوسجه‌ها و جابر بن عبدالله انصاریها، کسانی بودند که توانستند از امتحان درست خارج بشوند.

❁ معرفت و ایمان دو پایه مأموریت سنگین پاسداران

هریک از افراد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، با این مأموریت سنگینی که بر دوش دارد، از لحاظ بنیه‌ی معنوی باید این‌طوری باشد. البته این هم بر دو پایه استوار است: یکی معرفت، و یکی هم ایمان. معرفت، با ایمان فرق دارد. بعضیها معرفت هم دارند؛ اما ایمان درست و حسابی ندارند. ایمان بدون معرفت هم برای شما کافی نیست. ممکن است برای یک آدم خیلی عامی دورافتاده کافی باشد و او را به بهشت هم برساند؛ اما برای شما نه.

شما در جای حساسی هستید. با قرآن باید آشنا بشوید. با الهامات و اشاره‌های قرآن هم باید آشنا بشوید. با معارف پیچیده‌ی اسلامی - نه در حد یک فیلسوف و یک متخصص - در حد یک انسان عارف واقف آگاه، باید آشنا بشوید. البته اینها معرفت است. آن ایمان و اخلاص، ناشی از این دانستنها نیست؛ ناشی از چیزهای دیگری است. ذکر و دعا را باید فراموش نکنید. آن نماز شب‌هایی را که در جبهه میخواندید، باید نگهدارید. آن نوافل را باید توجه کنید. آن نماز با حالی که در شب حمله و عملیات بجا می‌آوردید و خیال میکردید که شب آخر عمرتان است، باید آن را نگهدارید. اینها را باید تقویت کنید. نگوییم چون از ما توقع دارند، ما باید این‌طوری باشیم، نه، این چیز خیلی ضعیفی است. بگویید چون بار سنگینی بر دوش ماست و استخوان مستحکمی لازم دارد، این اعمال را انجام میدهیم.

خداوند خطاب به نبی اکرم - که این روزها به خاطر رحلت آن حضرت، همه به یاد آن بزرگوارند - دستور میدهد: «قم اللیل الا قلیلا. نصفه اوانقص منه قلیلا. او زد علیه و رتل القرآن ترتیلا»^{۱۳}. شب را بیداری بکش؛ فقط نصف شب یا ثلث آن را استراحت کن. و بعد دنبالش میفرماید: «انا سنلقى علیک قولا ثقیلا»^{۱۴}. ما سخن سنگینی را بر تو القا خواهیم کرد؛ باید خودت را آماده کنی. حالا ما در حد پیامبر که هیچ؛ در حد کمترین شاگردانشان هم قابل این نیستیم که اصلاً فکرش را بکنیم. در حد امام هم خودمان را قابل نمیدانیم که فکرش را بکنیم؛ اما با یک آدم معمولی و مادّی و اهل تلاشهای رایج دنیوی نیز - که ممکن است مؤمن هم باشد؛ چون این تلاشها، با ایمان و با هیچ‌چیزی هم منافات ندارد - نباید خودتان را مقایسه کنید. سپاه، این‌طوری شکل گرفت و سپاه شد؛ لذا همین‌طور برخلاف محاسبات مادّی و بر اساس ایمان به غیب پیش رفت. اصلاً سپاه تا حالا فرصتی پیدا نکرده؛ این اولین فرصت سپاه است.



افزایش زمینه‌ی تقوا در میان مردم با نماز جمعه

تقوا، شرط توفیق در هر راهی

جهاد و لزوم رعایت تقوا

تقوا مایه جلب برکات و رحمت خدا

صحبت از تقوا در خطبه اول، سیره امیرالمؤمنین

افزایش زمینه‌ی تقوا در میان مردم با نماز جمعه

قدر دانستن نماز جمعه توسط مردم و ائمه جمعه

افزایش زمینه‌ی تقوا در میان مردم با نماز جمعه*

تقوا، شرط توفیق در هر راهی

همه‌ی برادران و خواهران عزیز نمازگزار را به رعایت تقوا توصیه و دعوت می‌کنم. امروز فکر کردم که در خطبه‌ی اول، کدام مطلب از مطالب اسلامی و دینی ما از همه مهمتر و فوریت‌تر است که آن را مطرح بکنم؛ دیدم که مسأله‌ی تقوا از همه چیز مهمتر است. در تمام مراحل زندگی یک جامعه و یک فرد، تقوا از ضروریترین نیازهاست و در تمام دوران - دوران مبارزه و پیروزی، هنگام جهاد، هنگام سازندگی و در مراحل مختلف - برای جامعه‌ی دینی و ملت مسلمان، تقوا ضروری است. امروز که ما بعد از دوازده سال از پیروزی، تجربه‌های بالارزشی در اختیار داریم، راه را تا حدود زیادی شناخته‌ایم، هدفها را در قالب مشخص و معینی تصویر کرده‌ایم و به سمت آن حرکت می‌کنیم، شاید بشود گفت که بیشتر از همیشه، به تقوا احتیاج داریم.

تقوا چیست و چگونه میشود در ابعاد مختلف زندگی، باتقوا بود؟ تقوا، عبارت از اجتناب و پرهیز از خطا و گناه و اشتباه و آلودگی و ناپاکی و انحراف از راه و پیروی از هوسها، و دل سپردن به خط مستقیم تکلیف و وظیفه. در میدانهای مختلف، همه باید باتقوا باشند، تا موفق بشوند. تقوا، شرط توفیق در هر راهی است؛ مخصوص دین هم نیست؛ منتها تقوای دینی، روشن و واضح و شیرین و خوش‌عاقبت است. از یک کودک و نوجوان که مشغول تحصیل و درس خواندن است، تا یک خانم کدبانوی خانه، تا هر انسانی که در محیطی به شغل و به کاری اشتغال دارد، هر کدام از اینها باید تقوا داشته باشند، تا بتوانند راه را درست بروند و به مقصود برسند.

یک نوجوان، بدون تقوای خاص محیط و وضعیت شغلی و کاری خود، نمیتواند به هدف درس خواندن برسد. باید از اشتباه و هوس و بازیگوشی و سرگرمی به کارهایی که او را از فعالیت خودش باز میدارد، اجتناب بکند. این، تقوای اوست. یک زن در داخل خانه و یک مرد در محیط کار نیز همین طورند. یک مؤمن که میخواهد راه خدا را بپیماید و در صراط مستقیم حق حرکت بکند، باید باتقوا باشد، تا بتواند رضای الهی را کسب کند، از نورانیت الهی استفاده نماید، به مراحل عالی معنویت برسد و به حاکمیت دین خدا دست پیدا بکند. تقوا، برای فردی که در راه دین و ایمان حرکت میکند، یعنی رعایت کردن تکلیف دینی و دل ندادن به هوسها و شهوات و منحرف نشدن از راه خدا. شما در هر جا که هستید، هر شغلی که دارید، هر مسؤولیتی که برعهده گرفته‌اید، هر شأنی از شؤون اجتماعی را که دارا هستید، در درجه‌ی اول باید همتان این باشد که رضای خدا را تحصیل کنید و وظیفه‌ی الهی را انجام بدهید. این، تقواست. این که در صدد انجام تکلیف باشید و از انحراف و بیراه رفتن پرهیز بکنید، همان تقواست. اگر این احساس در شما پیدا شد و این همت و تلاش را کردید، اولین قدم را که برداشتید، خدای متعال برای قدم دوم به شما کمک خواهد کرد.

جهاد و لزوم رعایت تقوا

هرچه مسؤولیت ما بالاتر باشد، تقوای بیشتری لازم داریم. در میدان جهاد هم تقواست که انسان را پیروز میکند. در میدان مبارزه‌ی با استکبار هم که شما ملت سالها بودید و مثل این روزها در سال ۵۷ به پیروزی رسیدید، تقوا شما را پیروز کرد؛ تقوای آن رهبر که جز به امر الهی و تکلیف شرعی، به هیچ چیز دیگری نیندیشید، و تقوای شما آحاد ملت که برای خاطر خدا، از هوسها و منافع شخصی خود گذشتید. یادتان است که آن روزها چه‌طور همه دل در گرو هدفی مقدس داشتند؛ کسی از خود یادش نبود، کسی به فکر مال‌اندوزی نبود، کسی به فکر زیاد کردن ثروت نبود، کسی به فکر شغل و مقام نبود، کسی به فکر جلو افتادن از دیگران نبود؛ هر کسی احساس میکرد تکلیف شرعی و اسلامی و انقلابیست، آن را انجام میداد. امروز هم همین کار را باید بکنیم. اگر امروز در جامعه‌ی ما، کسانی به فکر سوءاستفاده باشند؛ به جای رفاه ملت، رفاه خودشان را در نظر بگیرند و بیاعتنا به منافع ملت باشند، بیتقوایی کرده‌اند. کسانی که در میان مردم مسؤولیتهای بزرگی بر دوش دارند، اگر وقت و عمر خودشان را در غیر راه انقلاب و مسؤولیت انقلابی که برعهده‌شان است، مصرف بکنند، بیتقوایی کرده‌اند. دل‌سپردن به هوسها و لذتهای آنی زندگی و پیروی از آنها، در وقتی که با پیمودن هدفهای والا و بلند منافات دارد، بیتقوایی است؛ همان چیزی است که یک ملت را به زانو درمی‌آورد، و تقوا آن چیزی است که یک ملت را سربلند میکند. ما به تقوا احتیاج داریم.

تقوا مایه جلب برکات و رحمت خدا

برادران و خواهران! تقواست که لطف و رحمت خدا را به شما متوجه میکند. تقوا و پرهیزگاری و جدیت در راه خداست که برکات الهی را جلب میکند؛ «ولو ان اهل القرى امنوا و اتقوا لفتحنا عليهم برکات من السماء و الارض»^۱. تقوا، شما را در مقابل استکبار و قدرتهای ظالم پیروز میکند. تقوا، پیام شما را در ذایقه‌ی ملتهای مظلوم شیرین میکند. تا حالا هم هرچه پیروزی و پیشرفت بوده است، ناشی از تقوای باتقواها و پرهیزگاران بوده است. هرچه میزان تقوای ملت ما از لحاظ کیفیت و کمیت افراد باتقوا بالاتر برود، پیروزی و موفقیت ما سریعتر و زودتر خواهد بود. لذا در نمازهای جمعه، خطبای جمعه موظفند که هر هفته مردم را به تقوا دعوت کنند؛ چون این حرف، کهنه‌شدنی نیست.

صحبت از تقوا در خطبه اول، سیره امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) در خطبه‌ی اول نماز، غالباً درباره‌ی تقوا و توصیه‌ی به تقوا حرف می‌زدند. به همین مناسبت، من چند جمله‌ی راجع به نماز جمعه‌ها بگویم. ملت ایران، نماز جمعه نداشت و از این نعمت محروم بود؛ انقلاب به او نماز جمعه داد. در طول این دوازده سال، نمازهای جمعه نقش بسیار بزرگی در پیشرفتهای و موفقیت‌های این ملت و این کشور ایفا کرده‌اند و سهم بسزایی در بسیج نیروها و سازندگی و هدایت سیاسی و دینی مردم داشته‌اند.

افزایش زمینه‌ی تقوا در میان مردم با نماز جمعه

اسلام برای نماز جمعه، خیلی اهمیت قایل است و من امروز فکر کردم بعضی از روایاتی را که در باب نماز جمعه هست، بخوانم، تا ببینید چه قدر این مراسم هفتگی مهم است. از قول پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌واله) نقل شده که فرمود: «من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فعليه بالجمعه یوم الجمعة»^۲. یعنی هر کس که ایمان دارد، در روز جمعه نباید نماز جمعه را فراموش کند. از امام باقر (علیه‌السلام) روایت شده است که فرمود: «والله لقد بلغنی ان اصحاب التبی (صلی‌الله‌علیه‌واله) کانوا یتجهّزون للجمعه یوم الخمیس»^۳. یعنی اصحاب پیامبر، در روز پنجشنبه خودشان را برای فردا آماده می‌کردند، تا به نماز جمعه بروند. در یک روایت دیگر دارد که امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: روز پنجشنبه دارویی نخورید که شما را در بستر بیندازد، تا مبادا نماز جمعه‌ی فردا از دستتان برود. درباره‌ی احترام به نماز جمعه، از امام صادق (علیه‌الصلاة والسلام) روایت است: «لیترین احدکم یوم الجمعة»^۴؛ روز جمعه، خود را زینت کنید. «یغتسل و یتطیب و یسرح لحيته»^۵؛ غسل کنید، عطر بزنید و سر و صورت خود را مرتب نمایید. «یلبس انظف ثیابه»^۶؛ تمیزترین لباس‌هایتان را بپوشید و به نماز جمعه بروید. در روایت دیگر دارد که ملائکه‌ی الهی می‌ایستند و می‌بینند که چه

۴. بحارالانوار، ج ۸۶، ص ۳۵۲
همان.

۱. اعراف: ۹۶
۲. بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۱۲۶
۳. الاصول من الکافی، ج ۳، ص ۴۱۵

کسی زودتر وارد مصلا شد و همین‌طور مینویسند: نفر اول، نفر دوم، نفر سوم، نفر پنجم، نفر صدم؛ تا وقتی که امام جمعه بلند میشود خطبه را بخواند. یعنی هر چه میتوانید، زودتر در نماز جمعه حاضر شوید. در یک روایت دارد که امام مسلمین، زندانیانی را که به خاطر قرض به زندان افتاده‌اند، روز جمعه یا روز عید، به نماز جمعه یا به نماز عید بیاورد و محافظ هم برایشان بگذارد و وقتی که نماز را تمام کردند، آنها را به زندانشان برگرداند؛ یعنی حتی زندانی هم از نماز جمعه محروم نماند. در یک روایت دارد که «لو يعلم امتی ما لهم فیها»؛^۶ اگر مردم منافع این سه چیز را میدانستند، «لیضربوا علیها بالسهم»^۷، بر سر آن با هم منازعه میکردند. آن سه چیز، عبارت از اذان و زود رفتن به نماز جمعه و قرار گرفتن در صف اول است، که ممکن است صف اول جهاد یا صف اول نماز جمعه باشد.

چندی پیش، من راجع به اذان سفارش کردم و البته گفتم که صبحها با بلندگو در همه‌جا اذان نگویند، تا مردم از خواب بیدار نشوند. مثل این که بعضی از مؤمنین، این قسمت دومش را بیشتر از قسمت اول گوش کردند! آنچه که مقصود ما بود، این بود که در سحرها، هر جایی یک بلندگو صدا نکند؛ ولی معنایش این نبود که به هنگام سحر، صدای اذان در شهری مثل تهران به گوش نرسد! نه، در جایی مثل تهران، اقلأ در چند مسجد از مساجد مهم، خوب است که با بلندگو اذان پخش بشود؛ حتی اذان صبح، در شهرهای کوچک هم به فراخور وسعت آن شهر، میبایست اذان صبح در چندجا پخش بشود. اما در ظهر و شب اذان بگویند؛ هم اذان بلندگو، هم جلوی مساجد، هم داخل مساجد و هم در خیابانها، تا مردم به اذان گفتن عادت کنند. در یک روایت فرمود: «من ترک الجمعة ثلاثا تهاونا طبع الله علی قلبه»^۸. هر کس سه جمعه پشت سر هم، از روی بیاعتنایی نماز جمعه را ترک کند - اگر کسی کاری داشته باشد، آن مورد بحث نیست - خداوند بر قلب او مهر میزند.

قدر دانستن نماز جمعه توسط مردم و ائمه جمعه

مردم و خود ائمه‌ی محترم جمعه، نماز جمعه را در همه جای کشور قدر بدانند؛ نماز را با توجه، با خضوع، با ذکر و با دعا بجا بیاورند؛ و آنچه را که برای مردم لازم است، در خطبه‌ی اول و دوم بگویند. خطبه‌ی اول و دوم را هر چه هم بتوانند مختصرتر بکنند، بهتر است. البته سنگ بنای خطبه‌های طولانی را خود ما در همین نماز جمعه‌ی تهران گذاشتیم و تقصیر آن به گردن کس دیگری نیست! اما حالا عرض میکنم که خطبه‌ها را کوتاه کنند، تا مردم به کارهایشان برسند. علاوه‌ی بر نماز جمعه، مردم نمازهای دیگر را هم در مساجد اجتماع کنند و بخوانند. مساجد را آباد کنید. اینها به حرکت انقلابی و بزرگ شما برکت خواهد داد و نماز جمعه، زمینه‌ی تقوا را در میان مردم زیاد خواهد کرد.

۹. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۶

۶. همان
۷. بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۱۹۷
۸. همان



جبهه‌ی حق، فقط با تقوا پیش خواهد رفت

- برگشت نعمت توسط انسان
- غفلت، بزرگترین عذاب خدا بر یک ملت
- دلایل احتیاج کارگزاران به تقوا
- پیشروی جبهه حق با تقوا
- راه تقوا ذکر خداست

جبهه‌ی حق، فقط با تقوا پیش خواهد رفت

برگشت نعمت توسط انسان

شروع مطلب را از همین آیه‌ی مبارکه قرار می‌دهم که مربوط به جنگ اُحد است. اگرچه جنگ اُحد در مقیاس مسایل تاریخی و جهانی و مسایل جامعه، یک حادثه‌ی کوتاه‌مدت و کوچک است، اما درسی که قرآن در باب جنگ اُحد به ما داد، درس بزرگی است و متعلق به همیشه است. خلاصه‌ی مطلب هم این است که خدای متعال به مسلمانان وعده می‌کند که ما شما را کمک خواهیم کرد، و این وعده در جنگ اُحد عملی می‌شود؛ «و لقد صدقکم الله وعده»^۱. وعده‌ی کمک تحقق پیدا کرد و شما پیروز شدید و دشمن مجبور به عقب‌نشینی شد؛ تا این که مشکل به وسیله‌ی خود شما شروع گردید.

طبق روایات، پیامبر فرموده بود: «لا تبرحوا هذا المكان فاننا لانزال غالبین ما ثبتتم فی مکانکم»^۲. تا وقتی ایستاده‌اید، شما پیروزید. وقتی که مشکل پیدا شد و میل به مال دنیا و غفلت از وظیفه و چشم‌وهمچشمی در تکالب بر حطام دنیوی، بر احساس وظیفه و وجدان درونی و دینی فایق آمد، قضیه بعکس شد: «حتی اذا فشلتم»^۳؛ اول سست شدید، «و تنازعتم فی الامر»^۴؛ به درگیری میان خودتان پرداختید، «و عصیتم»^۵؛ پُستتان را ترک کردید و آن جایی که به شما گفته بودند باشید و نگهبانی بدهید، محل را رها کردید؛ در نتیجه قضیه بعکس شد. «ذلک بانّ الله لم یک مغیرا نعمه انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم»^۶. این، یک قانون است؛ مثل قانون جاذبه، مثل قوانین دیگر طبیعی و تاریخی. خدا نعمت را بر نمی‌گرداند؛ ما هستیم که با رفتار خودمان، با عقب‌گرد خودمان، با سوء تدبیر خودمان درباره‌ی امور خویش، نعمت را برمی‌گردانیم. لذا قرآن به ما یاد می‌دهد که از زیاده‌روی‌هایتان به آنچه در امر خودتان انجام داده‌اید، استغفار کنید؛ «رَبَّنَا

۱. آل عمران: ۱۵۲

۲. انفال: ۵۳

۳. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۳۰

۴. آل عمران: ۱۵۲

۵. آل عمران: ۱۵۲

*. بیانات در دیدار کارگزاران نظام

۱۳۷۰/۰۵/۲۳

۱. آل عمران: ۱۵۲

اغفرلنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا»^۷ در جنگ أحد قضیه برگشت؛ «من بعد ما اریکم ما تحبّون»^۸. بعد از آن که خداوند طلّیعه‌ی پیروزی را نشان داده بود، اشتباه کردند. البته چون مؤمنند، چون یکبار دست نشستند، چون هدفها را دوست دارند، چون در ایمان به خدا صادقند، «ولقد عفا عنکم»^۹؛ خدا میگذرد، یعنی جبران و کمک میکند؛ «والله ذوفضل علی المؤمنین»^{۱۰}. این، درس ماجرای أحد است. نگوییم که آن چند ساعت به ما چه. الان همه‌ی ما در همان وضعیتییم. جامعه‌ی ما، نه امروز، بلکه از بعد از پیروزی انقلاب در همان وضعیت است. پیروزی مرحله‌ی انجام گرفته است. ما مأموریم بر این که ثغره و شکاف و کمینگاه را حراست و محافظت بکنیم. اگر غفلت کردیم، دشمن ما را دور خواهد زد و ضایعه خواهد آفرید. از اول انقلاب تا حالا نگاه کنید، هر جا دور خوردیم، بر اثر چنین غفلتی بوده است. اگر بگردیم، غفلت را پیدا میکنیم. همه‌اش دنبال مسایل تحلیل سیاسی نرویم. البته من منکر فعل و انفعالات بیرونی و واقعی و سیاسی نیستم؛ اما اسّ اساس قضیه در درون خود ماست.

غفلت، بزرگترین عذاب خدا بر یک ملت

در همین ردیف آیات، بعد از یکی، دو آیه‌ی دیگر میفرماید: «انّ الذین تولّوا یوم التقی الجمعان انّما استزلّهم الشیطان ببعض ما کسبوا»^{۱۱}. ما که در جنگ پیروز میشویم، به خاطر تقواست. اگر شکست بخوریم، به خاطر بیتقوایی است؛ به خاطر آن بیماری است که در جان ما رخنه کرده و ما از آن غفلت کرده‌ایم. برادران! غفلت نکنیم. بزرگترین عذاب خدا بر یک ملت این است که آن ملت غافل بشوند. بدترین درد برای یک جامعه، غفلت آن جامعه است؛ از خدا غافل نشویم. در دل و جان ما و در یکایک تصمیم‌گیریه‌ها و حرکات ما - کار اداری، کار سیاسی، کار نظامی، کار مدیریت، وقت پول خرج کردن، وقت اعتبار تخصیص دادن، وقت قانون گذراندن، وقت قضاوت کردن، در تمام مراحل - باید خدا به یاد ما باشد. ما باید برای خدا کار کنیم. این طوری این جامعه پیش خواهد رفت.

دلایل احتیاج کارگزاران به تقوا

همه به تقوا احتیاج دارند؛ من و شما به دو دلیل به تقوا احتیاج داریم:

دلیل اول این است که اگر ما بیتقوایی کردیم و بر اثر بیتقوایی ما ضایعه‌ی پیش آمد، ضایعه بر اسلام پیش می‌آید، نه بر ما؛ آن وقت وزر و وبالش به گردن ماست، روسیاهیش متعلق به ماست. گمان میکنم یکوقت در نماز جمعه این داستان مولوی را نقل کرده‌ام. هر وقت این داستان به یاد می‌آید، تکان میخورم. در شهری از شهرهای مسلمانان، محله‌ی مسیحی نشینی بود و دختری از مسیحیها عاشق اسلام شده بود و رغبت به اسلام پیدا کرده بود. او به کلیسا نمیرفت، در مراسم دینی شرکت نمیکرد و پدر و مادر او درمانده بودند که با این دختر چه بکنند. مؤذن یا قرآن‌خوان بدصدایی پیدا شد، پدر آن دختر پول داد و گفت بیا نزدیک خانه‌ی ما اذان بگو! او هم رفت و اذان گفت. وقتی صدای نکره‌ی او بلند شد، همه‌ی مردم آن محل

۱۰. آل عمران: ۱۵۲

۱۱. آل عمران: ۱۵۵

۷. آل عمران: ۱۴۷

۸. آل عمران: ۱۵۲

۹. آل عمران: ۱۵۲

متوحش شدند. این دختر گفت: چه صدایی است؟ پدر پاسخ گفت: چیزی نیست، اذان مسلمانان است. دختر گفت: عجب! مسلمانان اینند؟ عشق اسلام از دلش رفت! مولوی این داستان را در کتاب مثنوی نقل میکند. این کتاب، کتاب پُر حکمتی است. این هم یک حکمت است که واقعیت دارد از دید ما به اسلام نگاه میکنند؛ حقایق اسلامی را از راه ما میبینند؛ اشتباه ما هم به پای اسلام گذاشته خواهد شد؛ خدای نکرده شکست مسلمین هم به پای اسلام گذاشته خواهد شد. میگویند اسلام شکست خورد؛ نمیگویند عده‌ی اسلام را درست نفهمیده بودند، درست عمل نکردند، آنها شکست خوردند. امروز کوچکترین ناکامی برای ملت ما، پنجاه سال یا بیشتر نهضت بیداری اسلام را به عقب خواهد انداخت. این جوانانی که در آفریقا و آسیا و خاورمیانه و حتی شهرهای کشورهای اروپایی، به نام اسلام شعار میدهند و به اسم جمهوری اسلامی به هیجان می‌آیند، اینها اسلام را با پیشرفتش، با آن امام، با آن چهره‌ی نورانی، با آن کلمات نورانی، با آن اداره‌ی الهی جامعه و با آن تقوایی که به برکت انقلاب از قله‌ی جامعه‌ی ما میریخت و تمام اقشار جامعه را کم و بیش فرامیگرفت، دیده‌اند. اگر شکستی باشد، ناکامی‌یی باشد، عمل بدی باشد، همه دگرگون خواهد شد و دشمن جری خواهد گردید.

دلیل دوم این است که این نظام، حرکت و موفقیتش فقط به برکت تقوا امکانپذیر است. خاصیت نظام الهی این است. نظام حق، بیتقوا پیش نمیرود. نظام باطل که در مقابل حق است، طور دیگری است. البته آن‌جا هم تقیدات و پایبندی‌هایی به یک سری اصول لازم است تا پیش بروند؛ اما تقوا به معنای طهارت و پاکی و پرهیزگاری و رعایت حال همه‌ی ارزشها - که در یک جامعه‌ی ارزشی و مکتبی و اسلامی لازم است - در جبهه‌ی باطل لازم نیست. آنها چون پایبندی ندارند، از روشهای باطل پرهیز نمیکنند، از پیامدهای زشت اجتنابی ندارند؛ میزنند و پیش میروند، چیزی از دست میدهند و چیزی هم گیر می‌آورند. اما جبهه‌ی حق این‌طور نیست. جبهه‌ی حق، فقط در صورتی که با خدا و با تقوا و با طهارت باشد، خواهد توانست در مقابل جبهه‌ی باطل بایستد و پیش برود، و لاغیر.

پیشروی جبهه حق با تقوا

باید نظام را، نظام دینی و ارزشی نگهداشت. در این چندساله، استکبار و ایادی و بلندگوهایش، دایماً سعی کردند که ما را از یک نظام ارزشی بودن پشیمان کنند. مرتب گفتند که اینها مرتجعند، واپسگرایند، متعصبند؛ بعضی از احکام اسلامی را مطرح کردند و روی آنها تبلیغات نمودند؛ کارهای شخصی خلاف ما یا دیگر مسلمانان را به حساب اسلام گذاشتند، برای این که ما سراسیمه بشویم، جانمان به لبمان برسد و بگوئیم که نه، ما دینی نیستیم، ما هم نظامی مثل بقیه‌ی نظامهای دنیا هستیم! آنها قصدشان همین است. اگر به زبان هم نگوئید، اما عملتان عمل یک نظام غیر ارزشی و دنیایی باشد، آنها به هدف خودشان رسیده‌اند، و آن شکست ماست. هدف آنها این است که این جبهه شکست بخورد. این جبهه، فقط با تقوا پیش خواهد رفت. این نظام، جز با رعایت تقوا و طهارت و پاکی و محاسبه‌ی دقیق و صحیح و حسابرسی هر کدام ما از خودش -

«حاسبوا انفسكم»^{۱۲} - پیش نخواهد رفت. اشتباه است اگر کسی خیال کند همان کارهایی که دیگر حکومتها و دیگر کارگزاران دولتها در دنیا میکنند، ما هم همانها را بکنیم. ما اصولی داریم، ما روشهای مخصوص به خودمان را داریم؛ اینها متعلق به اسلام است. این اصول باید بر دنیا حاکم بشود؛ نه این که اصول غلط دنیای جاهلی و استکباری، خودش را بر ما تحمیل بکند. باید خدا و مرگ و سؤال الهی و محاسبه‌ی الهی را یاد نبریم. اگر سروکار ما به یک بازجوی بشر ضعیف کم‌اطلاع بیفتد، یا احتمال بدهیم که خواهد افتاد، حواسمان را جمع میکنیم. آن وقتی که از کار خسته میشوید، آن وقتی که احساس میکنید چه لزومی دارد کار را دنبال بکنم، آن وقتی که پای یک رفاقت در میان می‌آید، آن وقتی که پای یک افزون‌طلبی و خودخواهی و شخص‌اندیشی در میان می‌آید، آن وقتی که پای یک قضاوت باطل نسبت به برادر مسلمان در میان می‌آید، آن جا به یاد این آیه بیفتید: «مال هذا الكتاب لا يغادر صغیره و لا کبیره الا احصیها»^{۱۳}. دیگران اینها را ندارند. نظامهایی که به خدا و قیامت اعتقاد ندارند، بسته به زرنگیشان، چگونه زیر و رو و لابلا کنند که چشمهای حسابگر و حسابرس دنیایی نبیند، قاضی نبیند، دادگاه نفهمد، بازرس نفهمد، مافوق نفهمد، مسأله به همین جا خاتمه پیدا میکند. ما این‌طور نیستیم؛ ما آن جایی که دیگران نمیفهمند، آن جایی که دیگران تشخیص نمیدهند، اول مشکل ماست که نفس ما بر ما غلبه نکند و وسوسه ننماید.

راه تقوا ذکر خداست

برادران! نظام را باید بر پایه‌ی تقوا حفظ کرد؛ راه تقوا هم ذکر خداست. آقایان وزرا، آقایان نمایندگان، آقایان مدیران گوناگون کشور، مسؤولان قضایی کشور، خودشان را بینایان از دعا و نافله و ذکر و توجه و توسل و گریه و انابه به پروردگار ندانند؛ نگویند حالا ما که مشغول خدمت به مردم هستیم؛ دعا را کسی بخواند که خیلی کار ندارد؛ نه، اصل کار این است. اگر این نباشد، آن جا بیشتوانه‌ایم. آن جایی که وسوسه‌ها در مقابل ما صف میکشند و من ضعیف تربیت نشده‌ی حریص به دنیا در مقابل این وسوسه‌ها قرار میگیرم، چه چیزی من را نگاه خواهد داشت؟ «قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم»^{۱۴}. دعا کنید، نافله بخوانید، توجه پیدا کنید، متذکر باشید؛ در شبانه‌روز، یک ساعت را برای خودتان و خدای خودتان قرار بدهید؛ از کارها و اشتغالات گوناگون، خودتان را بیرون بکشید؛ با خدا و با اولیای خدا و با ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه و ارواحنا فداه) مأنوس بشوید؛ با قرآن مأنوس باشید و در آن تدبر بکنید. من بیشتر از شما محتاجم که کسی این حرفها را به من بزند. بنده هم بایستی مورد همین موعظه‌ها قرار بگیرم؛ همه‌مان محتاجیم. این طوری میتوان این بار سنگین و این امانت استثنایی الهی را که در طول این چندین قرن بعد از صدر اسلام، خدای متعال آن را بر دوش احدی نگذاشت که بر دوش شما گذاشت، به سر منزل رساند؛ والا روسیاهی دنیا و آخرت است. ما باید همدیگر را وصیت کنیم. من چند سرفصل را در نظر گرفته‌ام که عرض بکنم؛ بنا هم داشتیم و دارم که صحبت طولانی نشود. وانگهی، شما خودتان همه اهل فنید؛ اشاره‌ی شما را کافی است.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته



شروط تقوا

- تقوا یعنی پرهیز با حرکت، نه پرهیز با سکون
- هوشیار بودن، لازمه هدایت
- رابطه‌ی تقوا با درک بیشتر انسان
- اولین خصوصیت متقین؛ ایمان به غیب
- مرز جهان‌ینی الهی و بینش مادی
- آثار ایمان به غیب در بینش انسان
- به پاداشتن نماز؛ دومین خصوصیت متقین
- اقامه‌ی صلوة یکی از مقومات تقوا در عالم خودسازی
- انفاق از روزی خود، سومین خصوصیت متقین
- فواید انفاق

تقوا یعنی پرهیز با حرکت، نه پرهیز با سکون

در مورد تقوا: چون کلمه‌ی تقوا یک سخن تکرار شونده است و فرهنگ تقوا در جامعه خیلی تکرار میشود، من اصرار دارم شما آن نکته‌ی حرف مرا دریابید، و لذا مقصود را درست توجه کنید! من گفتم تقوا را میتوانیم این‌طور معنی کنیم که شما بفهمید. اما واژه‌گزینی برای ترجمه یک معنی دیگر است.

تقوا یعنی پرهیز با حرکت نه پرهیز با سکون، یک وقت هست شما در حال سکون پرهیز میکنید، یعنی برو در خانه‌ات بنشین و کاری به کار چیزی نداشته باش و با رانندگی نکردن پرهیز کن به این که به کوه نخوری و از دره پرتاپ نشوی، پرهیز از کوهنوردی کردن، حرکت نکردن در خارزارها که خارهای مگیلان دامن شما را نگیرد، این یک جور پرهیز است و اسلام این را به شما توصیه نمیکند. بلکه میگوید در سینه‌ی قضا یا و واقعیت‌ها با حوادث روبرو بشوید و در عین حال پرهیز کنید. مثل راننده‌ای که رانندگی میکند اما پرهیز هم میکند و این پرهیز همان است که گفته شد، مراقبت کردن و مواظب خود بودن. پس کلمه‌ی پرهیز در اینجا یک کلمه‌ای است درست، منتها چون پرهیزگاران در ترجمه‌ی متقین زیاد تکرار شده و در ذهن‌ها آن حساسیت لازم را به معنا برنمی‌انگیزد، من ترجیح دادم بگوئید پرهیزمندان البته پرهیزمندان را هم چون جا نیفتاده اصرار ندارم بگوئید، خود بنده آن سال‌های قدیم تقوا را پرواگرفتن و پرواداشتن معنا میکردم، اما بعد فکر کردم دیدم عبارت پرواکاران و پروامندان یک عبارت نامأنوسی است

و هیچ مصطلح نیست، یعنی آن موسیقی لغت باید بر گوش سنگینی نکند، باید زیبا به گوش برسد تا رایج شود و این یکی از رازهای واژه‌گزینی است. بنابراین: شما معنای تقوا را بدانید: که تقوا یعنی پرهیز در حال حرکت و مراقبت در حال حرکت، در میدان‌ها حرکت نکنید، اما مواظب باشید! از اصطکاکها، از غلط رفتن راه‌ها، از وارد کردن ضایعه‌ها به خود یا دیگران و از تخطی کردن از حدودی که برای انسان معین کرده که انسان را به گمراهی میبرد، چون جاده بسیار خطرناک و طولانی و ظلمانی است.

هوشیار بودن، لازمه هدایت

این ظلمات دنیا را مشاهده میکنید که قدرت مادی چه گردوغباری امروز در دنیا برپا کرده؟ عربده میکشند و تصمیم‌گیری میکنند و چه بسیار انسان‌هایی که در این راه‌ها گمراه میشوند. پس باید مواظب بود! چقدر انسان امروز در دنیا حقانیت راه‌های استکباری را در دلش قبول دارد؟ همین که میگویند افکار عمومی غرب اینگونه گفت همین تلاشی که میکنند تا افکار عمومی غرب را علیه یک مفهومی و یک حقیقتی برانگیزد این برای چیست؟ برای همین است که میخواهند باور انسان‌ها را جلب کنند که متأسفانه باور خیلی را جلب میکنند و این همان گمراه‌پذیری راه حقیقت و راه زندگی است که اگر یک ذره هوشیاریشان را از دست دادند گمراه خواهند شد، و لذا در این راه تقوا لازم است اگر کسی این تقوا را داشت، آن وقت قرآن او را می‌تواند هدایت کند، لکن اگر کسی این تقوا را نداشت و همچنان چشم بسته، بزن و برو و بیتوجه و مستانه حرکت کند، آیا قرآن میتواند او را هدایت کند؟ ابداً، هیچ سخن حقی این چنین آدمی را نمیتواند هدایت کند! کسی که گوش دل به هیچ چیز نمیدهد و هیچ حقیقتی را باور ندارد، و سرمست و دریست در اختیار شهوات خودش، یا شهوات دیگران دارد حرکت میکند. قرآن او را هدایت نخواهد کرد. بله قرآن یک ندایی هست، اما این ندا هیچ وقت به گوش آنها حساس نمی‌آید. در قرآن یک تعبیری هست که میفرماید: «ولئک ینادون من مکان بعید»^۱ و این اشاره به همین آدم‌هاست میگوید: آنها ندا داده میشوند از راهی دور. شما گاهی یک آهنگی را از راه دور میشنوید، مثلاً یک نفر خوش خوانی یک نغمه بسیار زیبایی را با زیربوم‌های بسیار رقیق و لطیفی دارد میخواند اما فرض کنید از فاصله یک کیلومتری، صدای او می‌آید لکن چه میگوید؟ اولاً معلوم نیست، چون لفظ شنیده نمیشود و فقط صدا شنیده میشود، بعد همین صدا هم که ظرافت‌های درونش بکار رفته اصلاً فهمیده نمیشود، مثل یک خطی که بر دیوار رسم شده و شما آن را از دور میبینید یک خط است اما وقتی نزدیک میروید میبینید این خط مثلاً یک ظرافت‌هایی درونش به کار رفته که از دور نمیشود دید، و لذا این آدم‌ها را قرآن میگوید مثل اینکه از دور صدایشان میزنند چیزی نمیشنوند پس باید هوشیار بود تا هدایت شد. این مختصری

از جلسه‌ی گذشته و «هدی للمتقین» بود.

🔖 رابطه‌ی تقوا با درک بیشتر انسان

«الذین يؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوٰة و مما رزقناهم ینفقون»^۲: برای همین متقین شش خصوصیت بیان شده که این شش خصوصیت در یک انسان، در حقیقت عناصر تشکیل‌دهنده‌ی تقواست و آن تقوای صحیح و عینی با این شش خصوصیت در انسان تأمین میشود البته فراموش نشود که من در جلسه‌ی قبل گفتم: این تقوا در همه‌ی مراحل به انسان کمک میکند، یعنی شما وقتی یک مایه‌ای از تقوا داشته باشید از قرآن یک چیزی میفهمید و هدایت میشوید و این تقوا هرچه بیشتر بشود شما از قرآن بیشتر میفهمید یعنی حتی یک انسانی که در حد اعلای تقوا هست اگر باز تقوایش بیشتر شود به همان نسبت افزایش روحیه تقوا ممکن است باز چیزهای جدیدتر و ترفه‌تر و یک ظرافت‌هایی را از قرآن بفهمد و این فقط مربوط به اول کار نیست که بگوئیم اگر میخواهید از قرآن چیزی بفهمید باید با تقوا بشوید و بعد که تقوا یعنی همان هوشیاری و دقت را بدست آوردید دیگر برو در بطن قرآن، نخیر، در همه‌ی مراحل هرچه این تقوا بیشتر شد درک انسان بیشتر میشود، حالا این شش خصوصیت مقدماتی است برای اینکه یک سطح قابل قبولی از تقوا در انسان بوجود بیاید، یا بگوئیم یک حداقل لازمی از تقوا در انسان بوجود می‌آید. اولین خصوصیت این است که «الذین يؤمنون بالغیب».

🔖 اولین خصوصیت متقین: ایمان به غیب

یعنی آن کسانی که ایمان به غیب می‌آورند، که در ترجمه گفتیم آنها که به غیب باور می‌آورند. ایمان به غیب در قرآن جاهای متعددی خشیت به غیب و توجه به غیب ذکر شده، مثلاً در یک جا، «و خشی الرحمن بالغیب»^۳ و از این قبیل آیات آمده و غیب یعنی آنچه که پنهان از حواس آدمی است و تمام عالم وجود به غیب و شهادت تقسیم میشود و شهادت یعنی آن عالم مشهود ما، البته نه مشهود با چشم فقط، بلکه مشهود به حواس، آنچه را که شما آن را لمس میکنید و در مقابل شماست، که زیر چاقوی جراحی شما می‌آید، روی تلسکوپ مثلاً کیهان‌نگر شما می‌آید، زیر ذره‌بین و میکروسکوپ شما می‌آید: آنچه که شما میبینید آنچه که شما میشنوید، آنچه که شما حس میکنید این شهادت است و ماورای این شهادت، عالم ادامه دارد، وجود به آنچه من و شما آدمی میبینید و میتوانید ببینید محدود نیست. بلکه وجود در نواحی و مناطقی که احساس آدمی قادر به درک آن نیست ادامه دارد، یعنی غیب عالم و این مرز جهان بینیا و بینش‌های الهی با بینش‌های مادی است.

مرز جهان بینی الهی و بینش مادی

بینش مادی میگوید: من آنچه را که میبینم وجود دارد و هست. اما آنچه را من نبینم او نیست. البته ممکن است چیزی را که امروز نمیبینیم فردا ببینیم او هم هست. این بینش مادی تنگ‌نظرانه، خودخواهانه و موجب محدودیت است، شما چه دلیلی دارید که آنچه را نمیبینید بگوئید نیست؟ وقتی حکم میکنید به هست یا به نیست باید با بینش خودتان به او رسیده باشید! شما وقتی میگوئید هست باید ثابت بکنید که هست! و وقتی میگوئید که نیست چگونه ثابت میکنید که نیست؟ مادی هیچ دلیلی بر نبود عالم غیب ندارد. او میگوید من عالم غیب را نمیبینم و از آن خبر ندارم؛ آن وقت با این که میگوید من خبر ندارم، در عین حال بطور قاطع میگوید نیست!! اینجا اولین سؤالی که باید از او بشود این است که: تو وقتی خودت میگویی من از او خبر ندارم پس چگونه میگویی نیست؟ و لذا در قرآن نسبت به مادیون و ملحدین و دهریون، آن کسانی که ماورای جهان ماده را انکار میکنند این تعبیرات بکار رفته: «ان هم إلا یظنون»^۴: با گمان حرف میزنند. «و ان هم الا یخرون»^۵ با هم سخن میگویند.

مرز ادیان الهی و جهان بینیهای الهی همین جاست، که ماورای آنچه آدمی میبیند و حس میکند چیز دیگری و عالم دیگری هم وجود دارد، حالا چه چیزی آن عالم را برای انسان ثابت میکند؟ برهان عقلی، و این نکته اصلی است. عقل وجود خدا را ثابت میکند، عقل پیام خدا و درس خدا و رهنمود خدا، یعنی وحی را به ما ثابت میکند. عقل وجود قیامت و بسیاری از چیزهایی را که عالم غیب هست ثابت میکند، که البته یک مقداری را عقل ثابت میکند و یک مقداری را هم آن چیزهایی که به وسیلهی برهان عقلی ثابت شده است ثابت میکند. یعنی وقتی شما ثابت کرده‌اید که خدا هست توحید را ثابت کرده‌اید و وقتی مبدأ را ثابت کرده‌اید بعد نبوت را ثابت کرده‌اید، بعد از آن نبی که به وسیله برهان عقلی ثابت شده است می‌آید و به شما از عالم غیب خبر میدهد مثل: فرشتگان و بهشت و دوزخ و آنها را ما و شما قبول میکنیم که بعضی از اینها: مثل بهشت و دوزخ و معاد را همانطور که اشاره کردیم برهان عقلی داریم و بسیاری از چیزها هم برهان عقلی ندارد، اما ناطق به حق، یعنی الهام گیرنده از وحی الهی که پیغمبر باشد میگوید و وقتی او گفت ما به او اعتماد و ایمان داریم و میدانیم که راست میگوید، چون خود پیغمبر با برهان عقلی ثابت شده، پس اولین شرط تقوا ایمان به غیب آوردن و غیب را قبول کردن و وجود را از محدودیت رها کردن، یعنی کائنات را در همین محسوسات انسانی و درک ناقص بشر محدود نکردن است.

آثار ایمان به غیب در بینش انسان

البته این ایمان به غیب که عرض کردیم مرز جهان بینیهای الهی و مادی است، که آثار

زیادی را هم در بینش انسان و هم در عمل انسان بوجود می‌آورد، یعنی آن انسانی که ایمان به غیب ندارد جوری زندگی میکند و میاندیشد و انسانی که ایمان به غیب دارد جور دیگری، و این ایمان انسان را رها نمی‌کند وقتی که انسان ایمان به غیب می‌آورد در نوع بینش او و نوع عمل او و نوع تلاش و مبارزه‌ی او یک تفاوت محسوسی با آن انسان مادی که ایمان ندارد بوجود می‌آید که من به برخی از این خصوصیات اشاره کردم. ایمان به غیب به انسان هدف میبخشد، و لذا وقتی شما ایمان به غیب نداشته باشید نمیتوانید یک هدف واقعی قبول بکنید. ممکن است شما بگوئید بسیاری از آدمهای مادی هستند که هدف هم دارند. من عرض میکنم: این هدف را باید در آن جاهایی محاسبه کرد که احساسات و عادت و نیاز غلبه نکرده باشد، و لذا آن جایی که احساسات و عادت و نیاز نباشد، آنجا تلاش یک انسان مادی متوقف میشود. البته بعضی برطبق نیاز مجبورند تلاش کنند، مادی هم اگر هست باید تلاش کند تا آن نیاز خودش را برآورد. بعضیها یک احساساتی دارند، مثلاً: احساسات ناسیونالیستی. این احساسات ناسیونالیستی او را وادار به یک حرکت و تلاش فراوان میکند تا آنجا که جان خودش را هم از دست میدهد، لکن این احساسات است، منطقی و عقلانی نیست.

اگر از یک آدم مادی که در راه وطن، خودش را دارد فدا میکند، آن وقتی که در بحبوحه و تنور احساسات میگذارد یک نفر او را بکشد کنار و بگوید: آقا شما چرا خودت را از دست میدهی تو بمیری که چه شود؟! میخواهی تو بمیری که وطن زنده باشد! وقتی تو نیستی این وطن باشد یا نباشد چه فایده‌ای دارد؟ چرا و به چه جهت تو بمیری تا دیگری زندگی کند؟ البته این را مادیگرا اقرار نمی‌کند، بلکه اگر به مادیگرا بگوئید: در جواب هدفهای عالی، وجدان و از این قبیل چیزها را میگوئید لکن این اعتراف را در گوشه و کنار سخنان هوشمندانشان میشود مشاهده کرد. من یک کتابی را از روزه‌مارتین دوگار نویسنده فرانسوی که رمانی نوشته بنام خانواده‌ی تیپو خوانده‌ام. به فارسی هم ترجمه شده و من چون با این نوشته‌های هنری از قدیم آشنا بوده‌ام، گاهی اوقات این چیزها را میبینم و نکات مهمی در اینها پیدا میکنم. این ظاهراً از اومانیزم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است. این انسانیت‌گراها که معتقد بودند عشق به انسان و انسانیت و علاقه و وجدان انسانی میتواند پرکننده‌ی خلأ اندیشه‌ی مذهبی و ایمان مذهبی و جاذبه‌ی مذهبی باشد، اینها قبل از رواج مارکسیسم خیلی کتاب مینوشتند و این روزه‌مارتین هم جزو آنهاست که خیلی خوب در کتابش قضیه را تشریح میکند. البته نه اینکه بخواهد این را بگوید، بلکه از زبان قهرمان داستانش که در هنگام یک بیماری لاعلاج با خودش فکر میکند فایده تلاش من چه بود و یادداشتهایش را مینویسد حقایقی را که تفکر اومانیزم به انسان میدهد و آن احساس ناگزیر این تفکر اومانیزم را کاملاً مشخص میکند و آنجا کاملاً میشود این را فهمید. او میگوید فایده‌ی زندگی کردن همین است که تو لذت ببری! واقعاً طبق تفکر جهان‌بینی مادی جز

این هم چیز دیگری نیست. براساس جهان‌بینی مادی، شما یک فاصله‌ای را دارید از یک نقطه به نقطه‌ای دیگر: تولد و مرگ، یا بگویم: کودکی و مرگ، چون دوران کودکی چیزی نیست، اما از پایان کودکی تا مرگ یک فاصله‌ای است و این فاصله مثل برق هم میگذرد، پس هرچه در این فاصله بیشتر خوش بگذرانید لذت میبرید و محصول انسان از زندگی جز این نیست! آیا این بینش میتواند برای بنای جهان و برای ساختن زندگی انسان و برای هدفهای والا برنامه‌ریزی کند و آنها را هدف بگیرد و به سمت آنها با مبارزه حرکت کند و در این راه دشوار سختی را تحمل کند و چنین چیزی ممکن است؟! نه. اینکه بنده با عجله و با سرعت خودم را برسانم به آن طرف دیوار که بن بست است پیشانیام میخورد به دیوار، این‌جا چرا با عجله بروم؟ چرا تلاش کنم؟ این فرق میکند با بینش آن کسی که معتقد است که ورای این مرز: که گردونها و گیتیهاست ملک آن جهانی را این خیلی تفاوت میکند.

اینجا اصلاً هدفدار شدن زندگی یکی از نتایج این بینش است و تلاش‌گر بودن در زندگی هم یک نتیجه‌ی دیگر است. یعنی انسان معتقد به بینش الهی آن‌وقتی که احساسات بر او غلبه نکرده، و آن‌وقتی که هیچ نیازی هم ندارد، و آن‌وقتی که تسلیم هیچ عادت‌های هم نیست، در آن لحظه هم باز تلاش میکند. یعنی اگر مثلاً یک مسئولیتی را در جمهوری اسلامی به شما سپردند، اعم از مسئولیت کوچک یا بزرگ و هیچکس هم مراقب شما نیست، و هیچ هم اسیر احساسات نیستند، آیا با خودتان فکر میکنید من نیم ساعت دیگر هم برای این موضوع کار بکنم یا نه؟ این‌جا آن‌جایی است که بینش الهی خودش را نشان میدهد. اگر دارای بینش الهی باشید، یعنی معتقد به غیب و معتقد به خدا و معتقد به فرشتگانی که بر شما ناظر هستند و معتقد به جایگاهی که از شما با کمال بصیرت، کوچک یا بزرگ کار شما را سؤال میکنند و به آنها پاداش میدهند، اگر معتقد به این باشید میگوئید: چه ببینند و چه نبینند، چه بدانند و چه ندانند، شما در عین خستگی و در عین تنهایی و در عین بیخبری دیگران از شما، صرفاً به همان علت که میدانید خدا شاهد و ناظر است کارتان را ادامه میدهید. یعنی برای کارکردن انگیزه دارید، چون خدا هست و چون او میبیند. در روز عاشورا که امام حسین(علیه السلام) در غربت محض بود، نه غربت در آن بیابان، بلکه غربت در دنیای آن‌روز که هیچ‌کس از آن کسانی که سرشان به تنشان میارزید کار امام حسین(علیه السلام) را قبول نداشتند و قبول هم نمیکردند یا از روی یک منطق غلط، یا از روی راحت طلبیها و تن‌پروریها، که اگر میخواستیم با چشم مادی نگاه کنیم این خون هدر شده بود، در چنین صحنه‌ای یک حادثه‌ای اتفاق میافتد و آن کشته شدن علیاصغر است، و حال اینکه مطلقاً هیچ احساساتی انسان را وادار به این کار نمیکند، بلکه احساسات وادار میکند آدم خودش برود عاشقانه در میدان جنگ کشته شود، اما چه احساساتی آدم را وادار میکند بچه شش‌ماهه را ببرد در جنگ؟! وقتی که کشته شد امام حسین(علیه السلام)

(فرمودند: آنچه که مرا تسلی میدهد: «ان ذلک بعین الله»^۶ این است که خدا دارد این را میبیند و این برای هر انسان معتقد به غیب و به ماورای این مایه تسلی است و این بینش به انسان تلاش میدهد، و خصوصیت دیگری که وجود دارد، این است که این بینش هر پدیده‌ای را معنی‌دار میکند و انسان را به تفکر درباره‌ی آن پدیده وادار میکند. وقتی شما معتقد به عالم غیب هستید و اراده‌ی غیبی الهی را بر این آفرینش حاکم میدانید، و قائلید که این آفرینش نظمی دارد پس هر حرکت طبیعی و حرکت تاریخی و انسانی در هر جای دنیا برای شما یک معنایی دارد، چون لازمه‌ی نظم این است و چون معنا دارد درصدد برمیآید تا آن را بشناسید و این معرفت انسانی را افزایش میدهد. بنابراین: بینش معنوی و الهی و بینش ایمان به غیب انسان را به بیشتر شناختن جهان و بیشتر شناختن محیط و بیشتر شناختن تاریخ و بیشتر شناختن هر پدیده‌ای از پدیده‌ها دعوت میکند و خلاصه اینکه ایمان به غیب آن مرز اصلی و شرط اول تقواست.

🕌 به یادداشتن نماز؛ دومین خصوصیت متقین

اما شرط دوم: «الذین یؤمنون بالغیب» به پاداش نماز از شرایط متقین است. «و یقیمون الصلوة»: و نماز را به پا میدارند. من بارها این را گفته‌ام که به یادداشتن نماز غیر از گزاردن نماز است و متأسفانه در بعضی از ترجمه‌ها مشاهده میشود مینویسند و نماز می‌گذارند، در حالی که نماز گزاردن در عربی میشود «یصلون» و «یقیمون الصلوة» یعنی نماز را بپا میدارند، پس به پا داشتن نماز چیزی بیش از گزاردن نماز است، که البته نماز گزاردن را هم شامل میشود. یعنی اگر شما بخواهید جزو نماز بیادارندگان باشید نمیتوانید نماز گزاردن را ترک کنید. بیادداشتن نماز، یعنی در محیط و در جامعه این واجب و این حقیقت لطیف را بوجد آوردن و محیط را محیط نماز کردن و دیگری را به نماز دعوت کردن و نماز را با توجه ادا کردن، و مفاهیم نماز را در زندگی تحقق بخشیدن است، که مفهوم اصلی نماز عبارت است از: خضوع انسان در مقابل پروردگار و عمل انسان به فرمان پروردگار این آن عنصر اصلی نماز است که در حاشیه‌اش هم چیزهای دیگری وجود دارد. پس شرط دوم متقین اقامه‌ی صلوة است «یقیمون الصلوة» و آنکه قبلاً گفتیم: «الذین یؤمنون بالغیب»، یکی از مقومات تقوا بود در عالم بینش و این دومی، اقامه‌ی صلوة یکی از مقومات تقوا در عالم خود سازی است و خودسازی بسیار مهم است.

من به‌عنوان دوست شما جوانها و حقیقتاً علاقمند به سرنوشت شما نصیحت میکنم که خودتان را رها نکنید و دائم درصدد باشید خودتان را بسازید، یعنی خصوصیات مثبتی که در شما هست آنها را تقویت کنید و اگر خصوصیات منفی در شما باشد، اینها را یا در ذهنتان یا در روی کاغذ لیست کنید و هنر یک انسان این است که بتواند خصوصیات منفی خودش را پیدا کند، چون غالباً آن چشم محبت شدیدی که انسان نسبت به خودش دارد در شناختن عیوب خود

کور میشود و هر عیب خودش را یک حسن تعبیر میکند. و لذا با دقت، با موشکافی و با بیرحمی نسبت به خودتان، این عیوب خودتان را اعم از: عیوب خلقی، عیوب رفتاری، عیوب عملی در زندگی عملی خودتان یا در رفتارتان با دیگران، یا در خلیاتتان، مثلاً: حسد راه، کینه راه، قساوت قلب راه، و حالات فراوان مثل بخل راه، حالت جبن (ترس) راه و حالت راحت‌طلبی راه که در کتب اخلاق این‌ها از عیوب انسان شمرده شده و عیوبی در درس خواندن، مثلاً بعضیها در حال درس حواسشان پرت میشود، بعضیها در حال درس، حالت امتناع به خودشان میگیرند و هر درسی را استاد بگوید اولین قضاوتشان رد کردن آن است و بعضی به عکس اولین قضاوتشان تسلیم مطلق در برابر اوست و هر دو بد است، همچنین سوءخلق و از این قبیل: یکی، یکی را برطرف کنید.

❁ اقامه‌ی صلوة یکی از مقومات تقوا در عالم خود سازی

یکی از چیزهایی که خیلی کمک میکند به انسان در باب خودسازی نماز است، البته نماز با توجه، نماز را باید باتوجه خواند و الا این الفاظ را اگر شما فقط بیمعنا بگوئید یک امواج صوتی در هوا بوجود می‌آورد، در حالی که امواج صوتی از نماز را میخوانیم به این کلمات و به این حقایق دل بدهیم و با آنها آشنا بشویم. و لذا باید در آنها اندیشه کرد و آنها را باتوجه به معنا تلفظ کنیم، که اگر نماز این‌طور باشد، به انسان خیلی ترقی و تکامل میدهد و انسان را به‌طور محسوسی اصلاح میکند. این هم یکی از درجات اقامه‌ی صلوة است. پس در محیط کوشش کنید نماز بوجود بیاید و به نماز بیاعتنایی نشود، البته امروز در جمهوری اسلامی اقامه‌ی نماز قابل مقایسه با قبل از انقلاب نیست. قبل از انقلاب نماز خواندن یک عیب بود و در همین مسجد دانشگاه تهران یک عده‌ی بسیار محدودی میرفتند نماز میخواندند، به‌طوری که من یک وقتی کار داشتم و رفته بودم آن‌جا دنبال کسی مسجد خلوت بود و هیچکس سراغ مسجد نمیرفت مگر یک چند نفر معدودی از چند هزار دانشجو.

در محیط نماز خواندن مخصوصاً در بعضی از محیط‌ها اگر جایی انسان گیر میافتاد و میخواست نماز بخواند همه تماشا میکردند و مایه تعجب بود. در آن زمان اگر میخواستند از یک جوانی تعریف کنند، میگفتند این جوان خیلی خوب است و نمازخوان است، نمازخوان یعنی خیلی خوب. نمازخوان یک نوع مقدس مآبی به حساب می‌آمد، تازه همان آدم هم یک وقتی اگر کاری داشت و جلسه‌ای داشت، یا درسی داشت، یا قرار شیرین خوبی داشت نماز را خیلی راحت ترک میکرد، اما امروز آن‌طور نیست. امروز جوانهای ما در دانشگاه و در غیر دانشگاه دنبال نماز و علاقمند به نماز و مقید به نماز هستند، لکن این کافی نیست، و لذا در محیطتان باید کاری بکنید که نماز رواج پیدا کند، کاری در جهت اقامه‌ی صلوة و این هم خصوصیت دوم.



انفاق از روزی خود، سومین خصوصیت متقین

«و مِمَّا رزقناهم ینفقون»: و از آنچه که ما روزی آنها کرده‌ایم انفاق میکنند. حالا آیا این انفاق همان زکاتی است که در کتابهای فقهی گفته شده به ۹ چیز تعلق میگیرد و در غیر آن ۹ چیز زکوة نیست؟ نه این آن نیست. البته ممکن است در مورد زکوة هم ما نظرات فقهی دیگری را هم سراغ داشته باشیم. و بشناسیم که دایره زکوة را بسی وسیع تر گرفته باشند و از آنچه که در این ۹ چیز وجود دارد و ممکن است وجود داشته باشد اما به هر حال این آن انفاق نیست و فراتر از آن است.

انفاق کردن یعنی خرج کردن از مال، و بدهی است که مراد از این خرج کردن، آن خرجی نیست که انسان برای خودش میکند، چون خرج کردن برای خود را هر انسانی میکند و بیتقواها بیشترش را برای خورد و خوراک و لذت و شهوترانی خودش خرج میکنند. پس مقصود آن نیست، بلکه مقصود انفاق در راه خداست. یعنی در راه هدفهای والا و در راه آرمانهای الهی خرج کردن بسیار مهم است!

فواید انفاق

و این انفاق دارای دو فایده است: یک فایده، فایده نقد و تخلف‌ناپذیر و همگانی، و آن عبارت است از فایده‌ای که به انفاق کننده میرسد. و فایده دوم: فایده محتمل و نه‌چندان همگانی که به انفاق شونده میرسد. درست عکس آن چیزی که در تصور عمومی وجود دارد. همه خیال میکنند ما که انفاق میکنیم و خرج میکنیم به انفاق شونده، یعنی به آن کسی که پول میدهیم فایده میرسد، در حالی که این‌طور نیست، یعنی قبل از آنکه به او فایده برسد اولین فایده به ما که انفاق میکنیم رسیده است. من یک وقتی در گذشته پیرامون بحث انفاق و زکوة میگفتم: شما که دست در جیب کردی و این پول را درآوردی تا رساندی دست گیرنده فایده بردی و واقعیت همین است. چرا؟ چون اصل قضیه دل‌کندن از آن چیزی است که شما آن را متعلق به خودتان میدانید و این کار بزرگ است، که در آیه‌ی شریفه قرآن میفرماید: «و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون»^۷ کسی که نگاه داشته شود از شح او رستگار است و مشکل دنیای امروز همین است. مشکل بزرگ دنیای گذشته در تاریخ همین بوده. مشکل بزرگ دنیا از زرمندان است و زرمندان هم بسیاری از اوقات از زر، زور خودشان را به دست آورند و بسیاری از اوقات بخاطر زر دنبال زور رفتند. امروز کسی که در دنیا به قدرت میرسد و زمام امور یک کشوری را بدست می‌آورد، اولین کاری که میکند، روال زندگی‌اش را روال زندگی یک رئیس‌جمهور قرار میدهد: زندگی کردن، خوردن، چریدن با انواع و اقسام چریدنیهایی که برای انسان مطلوب است و شهوترانیها، چون به قدرت رسیده است! به یک رئیس‌جمهور مگر میشود گفت این‌جور نچر، این‌جور نخور،

این جور اسراف نکن؟ خواهد گفت پس من برای چه به اینجا رسیدم؟ و حقیقتاً اگر از او سؤال کنی این پاسخ را میدهد! آنجا که شما یک رئیسی را در یک کشوری ببینید که خیلی اهل اسراف نباشد استثنائی است، البته این را داشتیم، نه اینکه بگویم نداشتیم، اما خیلی استثنائی، حتی آن خوب خوبهانشان. بنده در این چند سال گذشته به بعضیها برخورد کردم از رؤسای جمهور که جزو متفکرین و ایده‌دارها بودند، یعنی فقط این نبود که یک نظامیای آمده باشد و قدرت را بدست گرفته باشد برای شهوترانی، از این قبیل نبود، برخیشان ایده داشتند، لکن همان‌جا را هم من دیدم آن‌چنان مواظب خوشگذرانی خودشان هستند مثل یک حیوان که در روایت دارد: «همها علفها»^۱ بسیاری از اینها همتشان همان علفشان بود. اصلاً زندگی که در آن لذت بودن نباشد برای آنها معنی ندارد، کما اینکه شما میبینید امروز سرمایه‌های انباشته در دنیا چه میکنند؟ و امروز ثروتمندان بزرگ عالم چه آتشی به دنیا زدند؟ چقدر انسان‌ها را محروم نگهداشتند؟ و این بر اثر «شح نفس» هرچه بیشتر به چنگ آوردن و هرچه کمتر خرج کردن است!! و لذا این اقدام بزرگ و تمرین بزرگی است برای انسان، که انسان آنچه را از جیب خودش به چنگ آورده رها کند. پس اولین فایده‌ای که بر انفاق مترتب است، آن فایده‌ای است که به انفاق کننده میرسد و فایده‌ی دوم آن فایده‌ای است که به انفاق شونده میرسد. لکن این فایده دوم مشکوک است و همیشه چنین فایده‌ای مترتب نمیشود. گاهی شما انفاق میکنید در جای خودش نیست. انفاق میکنید اما شرایط دیگر برای خوشبخت شدن آن شخص یا آن جمع وجود ندارد، یعنی پول به دست‌شان رسیده، اما نتوانسته‌اند استفاده کنند. شرایط دیگر نبوده پس وقتی شما انفاق میکنید نمیتوانید یقین داشته باشید که به آن فایده‌ی دوم که رسیدن به پر کردن خلاء است حتماً رسیده‌اید، البته این شک نباید موجب شود تا انسان انفاق نکند بلکه باید انفاق بکند و لو مشکوک باشد که در طرف مقابل به نتیجه برسد یا نه. اما آنچه که هرگز تخلف نمیشود آن فایده‌ای است که به انفاق کننده میرسد. پس تقوای مطلوب قرآن یعنی آن حداقل لازم برای متقی بودن این است: «و مमारزقناهم ینفقون» این انفاق چیز بسیار خوبی است! در هر حدی که هستید عادت کنید، به انفاق کردن، البته انفاق فقط انفاق پول نیست، انفاق علم هم انفاق است، همان وقتی که بیکار هستید و میتوانید کمک کنید به بیسوادی و نادانی، دانشتان را انفاق کنید و همین انفاق هم اتفاقاً اول فایده‌اش به خودتان میرسد. یعنی پیش از اینکه دیگری از علم شما استفاده کند وقتی آن علم را تکرار میکنید استفاده‌اش به خود شما میرسد، یا انفاق جاهت، و جاهت اجتماعی و آبروتان را انفاق کنید! یکجایی ممکن است آبروی شما به درد یک مسلمانی بخورد یا به درد یک مجموعه‌ی مسلمانانی بخورد آنرا انفاق کنید و انفاقات گوناگون، تا برسیم به بقیه نشانه‌های متقین.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته



تزکیه‌ی انسان، هدف اعلای انقلاب اسلامی

- وابستگی فلاح انسان به تزکیه
- عدم تزکیه انسان، سرمنشاء همه شرارت‌های دنیا
- آسانی تهذیب نفس در دوران حاکمیت اسلام
- کنارهم بودن رشد معنوی و مادی
- خودسازی اخلاقی یکی از بزرگترین وظایف دانشجویان
- اغتنام و بکاربردن هنر در جهت اسلامی

تزکیه‌ی انسان، هدف اعلای انقلاب اسلامی*

وابستگی فلاح انسان به تزکیه

آن مسأله‌ی اساسی که در انقلاب اسلامی هدف اعلی و والا به حساب می‌آید و عبارت از تزکیه‌ی انسان است. همه چیز مقدمه‌ی تزکیه و طهارت آدمی است. عدالت در جامعه و نیز حکومت اسلامی در میان اجتماعات بشری هم با این که هدف بزرگی محسوب میشود، ولی خود آن یک مقدمه برای تعالی و رشد انسان است که در تزکیه‌ی آدمی نهفته است. هم زندگی در این عالم - اگر بخواهد به سعادت برسد - محتاج تزکیه است، و هم درجات اخروی و معنوی، متوقف بر تزکیه است. فلاح انسان - یعنی دست یافتن انسان به مقصد اعلی - وابسته‌ی به تزکیه است؛ «قد افلح من تزکی». و ذکر اسم ربّه فصلی^۱. آن کسی که تزکیه بکند، فلاح و رستگاری را به دست آورده است. شما روش نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را در تمام لحظات دعوت اسلامی خود ملاحظه بفرمایید؛ از روزهای اول که در غربت محض بودند و با تنهایی خود با همه‌ی دنیای جاهلیت و کفر مبارزه میکردند، تا اوج قدرت اسلامی، یعنی آن روزی که پیامبر مکه و طائف را فتح کرده بودند و حجاز را تماماً زیر سلطه‌ی خود درآورده بودند، در هر مناسبتی پیامبر اکرم مردم را دعوت میکردند که نفس خود را تزکیه و تطهیر کنند.

عدم تزکیه انسان سرمنشاء همه شرارت‌های دنیا

برادران و خواهران! در وجود ما، هم سرچشمه‌ی همه‌ی شرارت‌ها وجود دارد، که همان نفس

ماست - که از همه‌ی بتها خطرناکتر، بت نفس و خودخواهی ماست - و هم سرچشمه‌ی همه‌ی خیرات و زیباییها و کمالات. اگر ما بتوانیم و همت کنیم خودمان را از چنگال نفس اماره‌ی به سوء و شهوات نفسانی نجات بدهیم، سرچشمه‌ی خیرات بر روی ما گشوده خواهد شد. اگر دنیا پُر از ظلم و جور است، اگر قدرتهای استکباری به مردم دنیا زور میگویند و به آنها جفا میکنند، اگر بسیاری از ملتها با سکوت خود، ذلت را به دست خود برای خود تدارک میینند، اگر بسیاری از قدرتها و دولتها بر مردم خودشان ظلم روا میدارند، اگر فقر و بیسوادی و بیفرهنگی هست، اگر جنگهای خانمانسوز هست، اگر بمبهای شیمیایی هست، اگر ظلم و تعدی و دروغ و فریب هست، همه و همه ناشی از عدم تزکیه‌ی انسان است؛ انسانها خود را تزکیه نکرده و نساخته‌اند. انقلاب برای این است که جوانان و مردم ما در هر قشر و هر طبقه، این فرصت را پیدا کنند که خودشان را بسازند؛ خودشان را از بدیها نجات بدهند و در مقابل آتش دوزخ اخروی و دوزخهای دنیوی بیمه کنند.

جامعه‌یی که تزکیه شده باشد، مردمش نفس خود را اصلاح کرده باشند، به خودشان پرداخته باشند، رذایل اخلاقی را از خودشان دور کرده باشند، دورویی و دروغ و فریب و حرص و طمع و بخل و بقیه‌ی رذایل انسانی را از خودشان جدا کرده و زدوده باشند، این‌طور جامعه‌یی، هم به سعادت اخروی، و هم جلوتر از آن، به سعادت دنیوی دست خواهد یافت. اگر بدبختیهای انسانیت را ریشه‌یابی کنید، به آلودگی نفسانی انسانها برمیگردد. آن جایی که ضعف و بدبختی هست، یا به خاطر اختلافات است، یا به خاطر حرص و آز و دنیاطلبی است، یا به خاطر بددلی انسانها با یکدیگر است، یا به خاطر ترس و اظهار ضعف و ترس از مرگ است، و یا به خاطر میل و رغبت به شهوات و خوشگذرانی است. اینها مایه‌ی اصلی بدبختیهای جوامع بشری است. چگونه میشود اینها را برطرف کرد؟ با تهذیب و تزکیه‌ی اخلاقی.

آسانی تهذیب نفس در دوران حاکمیت اسلام

البته تهذیب اخلاقی در حکومت طاغوت بسیار مشکل است. کمتر انسانی را میتوان پیدا کرد که در دوران حاکمیت طاغوتها بتواند به رشد معنوی و اخلاقی دست پیدا کند، تا مثلاً به مقامی روحی و معنوی برسد و کسی مثل مقام بزرگان و شخصیتی مثل امام امت به وجود بیاید؛ اما در دوران حاکمیت اسلام آسانتر است.

تا وقتی که نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و رسالت اسلامی نبود، ابودرها و مقدادها و عمارها انسانهای جاهل و گمراهی بودند؛ مثل حیوانات، مثل وحشیها و مثل بقیه‌ی مردم زندگی میکردند؛ اما طلوع خورشید اسلام، از عمار آن چنان شخصیت بزرگی ساخت که در طول عمر طولانی خود - حدود نود سال - پیوسته در خدمت اسلام بود و دائماً برای خدا کار کرد و زحمت

کشید. اسلام از مقدار و ابودر و از بقیه‌ی انسانهای بزرگ، آن شخصیتها را ساخت. اینها چه کسانی بودند؟ اینها انسانهای بدوی و ابتدایی و جاهلی بودند.

🏠 کنار هم بودن رشد معنوی و مادی

جوانان ما میتوانند رشد کنند. زنان و مردان ما میتوانند انسانهای بزرگی بشوند. جامعه‌ی ما میتواند در حدی رشد کند که رشد آن، ملتهای دیگر را به پیمودن این راه تشویق کند؛ یعنی هم رشد مادی و هم رشد معنوی؛ چون رشد مادی بدون رشد معنوی بیفایده است. الان کشورهای بزرگ دنیا رشد مادی دارند؛ محصول زیاد، علم پیشرفته، تکنولوژی پیچیده، مصنوعات فراوان؛ هر روز چیزی از پیشرفتهای علمی در دنیا به بشریت نشان میدهند؛ اما آیا اینها خوشبختند؟ آیا زندگی آنها زندگی انسانی است؟ اینطور نیست؛ نه خودشان خوشبختی انسانی را حس میکنند، نه اجازه میدهند که ملتها خوشبختی انسانی را درک کنند. در میان خودشان، اضطرابها، نگرانیها، قتلها، جنایتها، افسردگیها، وازدگی از زندگی مادی و معنوی، دوری از معنویت و فضیلت، پاشیده شدن اساس خانواده و از بین رفتن پیوند فرزندان با والدین وجود دارد. اینها گرفتاریهای آنهاست؛ برای دنیا هم که مبینید چه به ارمغان آورده‌اند! برای ملتهای دیگر هم، جنگ و فقر و بیسوادی و اختلاف و بدبختی و تیره‌روزی را آورده‌اند. آنها رشد مادی دارند، اما رشد معنوی ندارند. وقتی رشد مادی بدون رشد معنوی شد، نتیجه این است که مشاهده میکنید. باید رشد معنوی را در کنار رشد مادی گذاشت.

🏠 خودسازی اخلاقی یکی از بزرگترین وظایف دانشجویان

شما دانشجویانی که در این محفل هستید و همه‌ی دانشجویان در سرتاسر کشور، متوجه باشید که یکی از بزرگترین وظایف شما، خودسازی اخلاقی است. اخلاق خود را تکمیل کنید؛ شما جوانان این فرصت را دارید. دوران، دوران شماسست؛ شما در دوران خوبی زندگی میکنید؛ در سایه‌ی حکومت قرآنی و فرهنگ اسلامی زندگی میکنید. بنابراین، از لحاظ روحی و معنوی، فرصت برای والا و شایسته شدن دارید؛ این فرصت را مغتنم بشمارید. علم باید در کنار اخلاق، و پیشرفت صنعتی و علمی و مادی در کنار رشد اخلاقی باشد. توجه به خدا هم مایه‌ی اصلی رشد اخلاقی به حساب می‌آید.

🏠 اغتنام و بکاربردن هنر در جهت اسلامی

من یک جمله هم به دانشجویان هنر عرض بکنم. هنر، بهترین وسیله برای انعکاس همین مفاهیم و همین مسائل است. متأسفانه دشمنان اسلام و ایران و شرف و عزت ما، از هنر هم

سوء استفاده کردند؛ هنوز هم دارند میکنند. از شعر و نقاشی و داستان و فیلم و نمایش و بقیه‌ی شعبه‌های هنر، به عنوان ابزاری برای کوبیدن فضیلت، از بین بردن حقایق و فضایل معنوی و اسلامی، و سوق دادن به مادّی‌گری و عیش و عشرت مادّی، سوء استفاده میکنند. چه کسی باید این را جبران کند؟ شما جوانان. اگر انقلاب و جامعه‌ی اسلامی از هنر فاخر و برجسته برخوردار نباشد، نخواهد توانست مکنونات قلبی خود را به مخاطبان خودش برساند و با آنها ارتباط برقرار کند.

شما فرض کنید اگر در یک جامعه، امکان حرف زدن - همین سخنرانی کردن و همین گفتگوی با مردم - را از صاحبان فضایل و افکار صحیح بگیرند و اجازه ندهند حرف بزنند، ببینید چه خسارت بزرگی پیش خواهد آمد. عین همین خسارت - شاید از جهتی بزرگتر از این خسارت - خسارت آن جمعی است که از ابزار هنر بینصیب باشند؛ چون چیزهایی را منعکس میکند که بیان ساده و عادی نمیتواند آنها را منعکس کند؛ مخصوصاً به نسلهای آینده و همین‌طور به نسل کنونی.

هنر را مغتنم بشمارید و در جهت اسلامی به کار ببرید. هنر را با معیارهای اسلامی یاد بگیرید و یاد بدهید و آن را به کار ببرید، تا بتوانید مفاهیم و ارزشهای الهی و اسلامی را به مردم نشان بدهید. امروز دنیا محتاج حقایق اسلامی است. این آفتاب درخشان مفاهیم قرآن و معرفت قرآنی، امروز در دنیا مورد احتیاج ملتهاست.

از خدای متعال میخواهیم که به همه‌ی ما توفیق بدهد تا حقایق و معارف اسلامی را خوب بفهمیم و بتوانیم آنها را به شکل صحیحی منعکس کنیم؛ و مهمتر از همه، عمل خودمان را با این معارف تطبیق دهیم.

(۱) اعلی: ۱۴ و ۱۵



نتیجه تقوا، سالم ماندن در امتحانات الهی

- یکی از فواید تقوا؛ سالم ماندن در امتحانات الهی
- تقوا، تضمین کننده‌ی ادامه پیشرفت‌ها
- گرداب امتحان و اصحاب نوح پیغمبر
- ضلالت و گمراهی بدکارگی، نتیجه بی تقوایی
- وابستگی فرجام نیک به تقوا
- ملت ما و امتحان دوران رخاء

نتیجه تقوا، سالم ماندن در امتحانات الهی *

یکی از فواید تقوا؛ سالم ماندن در امتحانات الهی

امروز در خطبه اول، با اشاره به یک تجربه قرآنی بسیار مهم، صحبت من درباره تقواست. تقوا در زندگی انسان، فواید زیادی دارد. از جمله این فواید، یکی این است که انسان با تقوا میتواند خود را در لغزشگاهها و دست‌اندازهای زندگی حفظ کند؛ ولی انسان بیتقوا، نمیتواند. اگر انسان بتواند روح تقوا را، که عبارت است از مراقبت دائم نسبت به خود و توجه همیشگی در اعمال و حتی افکار خود و فعل و ترکی که به انسان منتسب میشود، در خود به وجود آورد، نتیجه‌اش این میشود که در امتحانات الهی، سالم میماند. چون که معنای تقوا عبارت است از توجه و پاییدن خود؛ مراقبت کردن از خود و تن به غفلت ندادن.

تقوا تضمین کننده‌ی، ادامه پیشرفت‌ها

برادران و خواهران من! امتحان، برای همه هست. وقتی در مقیاس یک ملت ملاحظه کنیم، میبینیم همه ملتها، در فراز و نشیب زندگی، دچار امتحان میشوند. در مقیاس افراد هم که نگاه کنیم، همه افراد دچار امتحان میشوند. امتحانها مختلف است؛ اما هست. آنجا که لذتی بر سر راه انسان پیدا میشود و نفس انسان، به آن لذت که خلاف شرع است، راغب میگردد، آنجا، جای امتحان است. آنجا که پولی سر راه انسان قرار میگیرد و انسان میتواند آن را به دست آورد، اما خلاف قانون خدا و مقررات الهی است، جای امتحان است. آنجا که سخنی بر زبان انسان

جاری میشود و آن سخن برای شخص انسان فایده دارد، اما سخن باطلی است، جای امتحان است. آنجا که گفتن حرفی لازم است و خدا از انسان میخواهد که آن حرف را بزند، اما گفتن آن حرف خطر و زحمت در پی دارد، جای امتحان الهی است. در مقیاس امتها و ملتها که حساب کنیم، وقتی ملتی به ثروت و قدرتی میرسد، به پیروزیای دست مییابد و به رشد علمیی نائل میگردد، آنجا جای امتحان آن ملت است. اگر ملتها بتوانند در اوج قدرت، خودشان را سالم نگه دارند، از امتحان سرفراز بیرون آمده‌اند. اما اگر جمعیتها و ملتها، آن وقت که زحمت از سرشان کم شد، خدا را فراموش کردند، ناموفق و سرافکننده از امتحان بیرون آمده‌اند. لذا، قرآن در سوره کوتاه «نصر»، خطاب به پیغمبر صلوات الله علیه میفرماید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحِ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا.» این، اوج قدرت یک نبی است که خدا به او فتح و نصرت بدهد و مردم، گروه گروه در دین او وارد شوند. اینجا، جایی است که انسان باید مواظب خود باشد. لذا میافزاید: «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّكَ تَوَّابٌ.» در همان لحظه پیروزی به یاد خدا باش. خدا را تسبیح کن و حمد بگو که رویکرد این همه توفیق نه کار تو، که کار خداست. به خودت نگاه نکن؛ به قدرت الهی نگاه کن.

یک ملت، یک رهبری حکیمانه و الهی مثل نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در چنین جاهایی مواظب است که امت، راه خود را گم نکند. تقوا این جاست که به داد یک ملت میرسد. اگر ملتی با تقوا بود، راه پیشرفت، راه ایمان و راه بندگی خدا را ادامه خواهد داد. اگر ملتها تقوا نداشته باشند، همان بلایی بر سرشان خواهد آمد که ملتهای مقتدر دنیا در جای جای تاریخ به آن دچار شده‌اند. آنها دچار غرور، دچار استکبار، دچار ظلم، دچار بدرفتاری و دچار انحراف شدند. مردم را منحرف کردند؛ دنیا را خراب و فاسد کردند و آخر هم خودشان سرنگون شدند. یک نمونه‌اش را در همین سالهای نزدیک، درباره یکی از دو امپراتوری عظیم موجود در دنیا، مشاهده کردید. این، نتیجه بیتقوایی است. همه بیتقوایای عالم - چه افراد و چه ملتها - سقوطی را باید انتظار بکشند؛ و این سرنوشتی اجتناب‌ناپذیر است. به دنبال بیتقوایی، حتماً سقوط است. البته قبل از سقوط کامل، انحراف و فساد و خراب شدن است.

گرداب امتحان و اصحاب نوح پیغمبر

آن تجربه قرآنی را که عرض کردم، مربوط به اصحاب نوح پیغمبر و مؤمنین به اوست. مؤمنین به حضرت نوح، واقعاً انسانهای برگزیده‌ای بودند. درباره ماجرای حضرت نوح و مؤمنین به او، در آیات شریفه سوره «هود»، به طور مفصل صحبت شده است. حضرت نوح، نهصد و پنجاه سال دعوت کرد. نتیجه و محصول دعوت او بعد از نهصد و پنجاه سال، عبارت بود از جمع معدودی که در بین آن مردم جاهل و طغیانگر، به نوح ایمان آوردند: «و ما آمن معه الا قليل»^۱

سپس امتحان الهی برای آن قوم کافر، نزدیک شد؛ یعنی قضیه توفان. حضرت نوح، به کشتی ساختن در خشکی پرداخت و مایه مسخره همه کسانی شد که به او نگاه میکردند. کشتی را باید لب دریا ساخت، نه در خشکی و آن جایی که با دریا، شاید فرسنگها فاصله داشته باشد! کشتی بزرگی که جماعتی را میخواهد با خود حمل کند، چطور میشود با فاصله زیاد از دریا درست کرد؟! قوم کافر وقتی که از کنار نوح و مؤمنین به او عبور میکردند، به تمسخر میپرداختند و میگفتند: ببینند نوح و یارانش، در بیرون شهری که محل سکونتشان است، به ساختن یک کشتی عظیم مشغولند!

مؤمنین به نوح، کسانی بودند که تمسخرها را تحمل میکردند. آنها که نمیدانستند کشتی برای چیست! آنها که از ماجرای توفان و آبی که از آسمان و زمین میخواست بجوشد، خبر نداشتند! اما ایمانشان آن قدر قوی بود که در مقابل تمسخرها و تسخر زدنهای، تاب آوردند و فشار افکار عمومی قدرتمندان جامعه را علیه خود، تحمل کردند. مؤمنین نوح، مردمان فرودستی هم بودند: «الا الذین هم ارادلنا بادی الرأی.^۲» شاید مردمان طبقه سه و چهار جامعه آن روز محسوب میشدند. حالا شما فکر کنید: جمعیت کمی، در مقابل جمعیت زیادی که پول دارند، قدرت دارند، زبان دارند، تبلیغات دارند، مورد تمسخر قرار میگیرند و اهانت میشوند، اما تحمل میکنند. تحملی این چنین، ایمانی قوی میخواهد. اطرافیان نوح و مؤمنین به نوح، این ایمان قوی را داشتند. بعد که موضوع کشتی سازی پیش آمد، ایمان اینها بیشتر واضح شد: آنها بر پیغمبرشان فشار نیاوردند که «این چه کاری است میکنی؟! برای چه در خشکی، کشتی میسازی و چرا مایه مسخره ما شده‌ای؟!» نه. همه تلخیها را تحمل کردند.

آنها کار عجیب و غریبی را شروع کرده بودند. فرض کنید در یک میدان بزرگ، وسط شهری مانند تهران که فرسنگها تا دریا فاصله دارد، یک نفر شروع به ساختن کشتی کند! این کار، توجیهی ندارد. مؤمنین به نوح، تمسخری را که به جا هم تلقی میشد، تحمل کردند. چنین تحملی، ایمان میخواهد؛ آن هم ایمان قوی. بعد که باران از آسمان شروع به باریدن کرد و آب از زمین جوشید، نوح به مؤمنین خود گفت: «حالا سوار شوید.» سوار شدند و حیوانات را هم سوار کردند. اوضاع و شرایط جوی طوری بود که معلوم میکرد سرتاسر دنیا را آب فرا خواهد گرفت. فرمان خدا به نوح این بود که: «قُلْنَا اٰمَلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اٰثْنَيْنِ وَ اٰهْلِك.»^۳ همه موجودات جفت را («زوجین اثنین» یعنی دو جفت) سوار کشتی کن. معلوم بود حادثه‌ای در شرف تکوین است که بناست به هیچ چیز دنیا رحم نکند.

آنها سوار کشتی شدند. کشتی حرکت کرد و پس از آن دنیا را آب گرفت. انسانها غرق و حیوانات نابود شدند. آن جمع برگزیده مؤمن، اطراف حضرت نوح ماندند. امتحان کفار تمام شد؛ اما امتحان مؤمنین هنوز تمام نشده بود. یک امتحان بود که در دوران ایمان به پیامبر، در مقابل

سختیها صبر و تحمل کنند و تمسخرها را تاب بیاورند. امتحان سختی بود. امتحان دوران شدت! مؤمنین به نوح، امتحان را راحت گذراندند.

گاهی امتحان دوران شدت، راحت‌تر از امتحان دوران رخاء و رفاه و آسایش است. امتحان دوران مقابله مظلومانه با اسرائیلیهای غاصبِ غاشمِ ظالم، امتحان سختی بود. عده‌ای از عهده آن امتحان بر آمدند. بعد که چند سالی گذشت، به برکت همان مبارزات، بین مردم احترامی پیدا کردند. پولها سرازیر شد، احترامها سرازیر شد و دوران راحتی فرا رسید. دیگر مبارزه‌ای نبود. دیگر خطر مرگی نبود. دیگر مسلسل به دوش انداختنی نبود. لذا، در امتحان دوران آسایش، بریدند؛ آن هم چه بریدنی! فضاحتِ فروشِ فلسطین را که دیدید! از این قبیل، در تاریخ معاصر، زیاد داریم. بنده دیده‌ام مبارزینی که دوران شدتشان را به پاکیزه‌ترین وضع گذراندند، اما در دوران رخائشان، گرفتار کثافت و فساد شدند.

گرداب امتحان، گرداب بسیار سختی است. همان مردمی که آن شدتها را در کنار نوح تحمل کردند، به دوران رخاء و آسایش رسیدند. «قیل یا نوح اهبط بسلام منا و برکات علیک.»^۴ و آب فرو نشست. دوران گردش کشتی نوح بر امواج آبی که توفان غضب الهی بود، به پایان رسید. بنا بود در دنیای سالم، از کشتی پیاده شوند؛ دنیایی که دیگر مستکبرین و ملأ و مترفین در آن نیستند. بایستی زندگی اسلامی و الهی خودشان را شروع میکردند. قرآن میفرماید که به نوح گفتیم: «اهبط.» از کشتی فرود آ. «بسalam منا علی امم مّمن معک.»^۵ درود ما بر تو (یا «سلامتی و امنیت ما برای تو») و برای بعضی از کسان که با تو هستند.

عجبا! این درود و توجه و لطف الهی، برای مؤمنینی که در آن شرایط از امتحان بیرون آمدند، همگانی نیست. «عده‌ای» از آنها مشمول سلام الهی هستند: «و امم سنمتّعمهم ثم یمسّهم منا عذاب الیم.»^۶ اما عده دیگر از همانهایی را که با تو بودند (ظاهر آیه این است: «سنمتّعمهم») اول بهره‌مند میکنیم. «ثم یمسّهم منا عذاب الیم.» بعد به دنبال آن بهره‌بری (به دنبال برخورداری از زندگی راحت، به دنبال چشیدن مزه امنیت و رفاه و آسایش) یک عذاب دردناک از سوی ما به آنها خواهد رسید! یعنی آنها در امتحان، بد عمل خواهند کرد. در امتحان الهی خواهند برید.

❁ ضلالت و گمراهی بدکارگی نتیجه بی تقوایی

این، امتحان دوران رخاء است. چه کسانی میتوانند از این امتحان سربلند بیرون آیند؟ مردم با تقوا. در ابتدای عرایض روایتی از امیرالمؤمنین، علیه‌السلام، خواندم که میفرماید: آن کسی که از تقوا جدا شود، «اغری باللذات والشهوات.» لذتها و شهوتها فریبش میدهند؛ اغراء میکنند. «و وقع فی تیه سیئات.» و در حیرت و ضلالت و گمراهی بدکارگی خواهد افتاد.

وقتی تقوا نبود، وقتی مراقبت از خود نبود، وقتی نسبت به عمل خودمان، حرف خودمان،

۴. هود؛ آیه ۴۸

۵. هود؛ آیه ۴۸

۶. هود؛ آیه ۴۸

معامله خودمان، خدمتی که در دستگاه دولتی بر عهده گرفته‌ایم، وظیفه‌ای که در میدان بردوش گرفته‌ایم، و خلاصه به رفتاری که بر حکم وظیفه اسلامی ما لازم است، حواسمان جمع نبود، لغزشها به سراغمان می‌آید. خیال نکنید که لغزش از آن عده‌ای مخصوص و شهوات ویژه جمع معینی است! همه انسانها دچار شهوت میشوند. شهوت برخی گران و شهوت بعضی ارزان است. لذت بعضی فاخر و لذت بعضی ناچیز و کوچک است. لذت، لذت است. لذت حرام، لذت حرام است. فرق نمی‌کند؛ بزرگش هم حرام است، کوچکش هم حرام است. از آدم بزرگ هم حرام است، از آدم کوچک هم حرام است. امتحان، امتحان است. برای همه، امتحان است. برای همه قشرها امتحان است. البته آن کس که توقع و انتظار بیشتری از او هست - یا به خاطر لباسش، یا به خاطر مقامش، یا به خاطر ظاهرش، یا به خاطر حرفه‌اش - مراقبتش لازمتر و واجبتر، و انحرافش زشت‌تر و دردناکتر است. اما امتحان برای همه هست. امتحان، امتحان است. یک ملت هم امتحان میشود. همان‌طور که در قضیه حضرت نوح - وامم سنمتعمهم - بود.

📌 وابستگی فرجام نیک به تقوا

در روایتی دیدم که نبی‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام نشانه‌های انحراف در ملت مسلمان را شرح میدهد، که چنین میشوند و چنان میشوند. اما در نهایت و در مآل همه تکیه‌ها روی تقواست.

در ادامه همین آیات مربوط به نوح، خدای متعال میفرماید: «تلك من انباء الغيب نوحيها اليك ما كنت تعلمها انت و لا قومك من قبل هذا فاصبر ان العاقبة للمتقين.»^۷ عاقبت از آن متقین است. فرجام نیک، وابسته به تقواست. یعنی در قضیه نوح هم، آیه کأنه چنین اشاره میکند در آن‌جا هم آنهایی که زمین خوردند، به سبب بیتقواییشان بود. برای من و شما برادران و خواهران عزیز که در دوران امنیت اسلامی زندگی میکنیم، امتحان همین امروز است. امتحان نقد است. روزی در این مملکت کسی جرأت نمیکرد یک کلمه سخن حق بر زبان آورد. زیرا باطل بر همه جا مسلط بود. ولی امروز، به فضل پروردگار و به برکت اسلام، سخن حق، سخن رایج است. تازه، آنهایی هم که اهل باطلند، امروز فرصت میکنند تا باطل خودشان را بگویند! نگاه کنید به فضای جامعه! نگاه کنید به مطبوعات کشور! نگاه کنید به آدمهایی که در خانه‌هایشان نشسته‌اند و کسی هم با آنها کاری ندارد! تماس میگیرند. از صدها فرسنگ راه، با کسی که دشمن جمهوری اسلامی است، ارتباط برقرار میکنند و حرفشان را به او میگویند، تا او حرف آنها را در دنیا پشت بلند گو پخش کند! میگویند، و حرفشان هم باطل است؛ کسی هم کاری به کارشان ندارد. بگذار حرف باطلشان را بگویند! وقتی که فضا فضای حق است، حاکمیت مال حق است، ملت طرفدار حقند، دل ملت به طرف حق است، حالا یک باطل گوی یاوه‌سرا هم، اگر

خواست حرف چرندی از گوشه‌ای بپراند، بپراند! ما حساسیتی نداریم. برای همه، امنیت هست؛ حتی برای کسانی که با نظام حق و روال حق، سازگار نیستند. این دوران کجا و روزگارانی که حتی افراد همراه با حکومت باطل هم، امنیت نداشتند کجا؟! این، حکومت اسلام است. حکومت حق است. فضای قرآنی و فضای نماز است. فضای «الذین ان مکنا هم فیالارض أقاموا الصلوة و آتوا الزکوة»^۸ است. فضای دین است.

ملت ما و امتحان دوران رخاء

این فضا، فضایی است که امتحان دوران رخاء برای ملت ما نیز هست. روزی در ماه رمضان، همین تهران، موشکباران میشد. روز و شب در خانه خودتان، از دست دشمن متجاوز امنیت نداشتید. امروز آن دشمن، به برکت فداکاری جوانان این ملت - رزمندگان، شهیدان، جانبازان و آزادگان - به کوتاه‌دستی محکوم شده و سر جای خود نشسته است. امنیت به شما رسید. اما لحظه امتحان است. مراقب باشید. ای مؤمنینی که در سخت‌ترین شرایط، سوار کشتی نوح شدید! مواظب باشید از امتحان، سربلند بیرون آیید. راهش هم این است که تقوا را در خودتان ذخیره کنید. تقوا یعنی همین که مواظب رفتار خودتان باشید که خلاف امر و نهی خدا رفتار نکنید. این، معنای تقواست. یک وقت ممکن است سر رشته از دست انسان خارج شود و گناهی هم از او سر بزند. مهم این است که شما مراقب باشید و بنا داشته باشید که گناه نکنید. این، آن روحیه تقواست. این روحیه هشیاری است، که وقتی شما هشیار خودت بودی، هشیار دشمنت هم هستی. وقتی مواظب شیطان درون خودت بودی، مراقب شیطان بیرونی هم خواهی بود. وقتی شیطان درون ما نتواند به ما آسیب برساند، شیطان بیرون هم به آسانی نخواهد توانست ما را محکوم کند و ضربه وارد سازد. این، آن پیام ماه رمضان است. «کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون»^۹. مقدمه تقواست و تقوا غایت است.



توصیه امیرالمؤمنین به خودسازی و تقوا

- مراقبت از خود در راه خدا و با معیار خدایی
- دنبال دنیا ندویدن، یکی از لوازم تقوا
- حق را بگویند و کتمان نکنند
- برای پاداش الهی و حقیقی کار کنند
- خصم ظالم باشید
- تقوا اولین و آخرین کلمه امیرالمؤمنین (ع)
- اهمیت اقامه نظام، حکومت و ولایت اسلامی
- صلاح ذات بین از هر نماز و روزه‌ای بهتر است
- جان تو و جان خدا، در یتیمان
- مبادا دیگران در عمل به قرآن، از شما جلو بیفتند!
- جهاد مایه‌ی سربلندی ملت‌ها
- اهمیت حفظ ارتباط و مراقبت از یکدیگر

توصیه امیرالمؤمنین به خودسازی و تقوا*

بنده، امروز به مناسبت یاد امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام، خطبه اول را به بیان وصیتنامه آن حضرت اختصاص داده‌ام. آن حضرت چند وصیت خطاب به امام حسن و امام حسین علیهما السلام دارد و گفته‌های آن بزرگوار به دیگران نیز، همه در زمره وصیتهای اوست. امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام، بعد از ضربت خوردن در شب نوزدهم، وصیت کوتاهی دارد که آن را ان شاء الله امروز برای شما ترجمه می‌کنم. علت هم این است که هر کس سعی میکند لب افکار و روحیات و نظرات و منش خود را، در لحظات آخر زندگی، برای بهترین و امین‌ترین اشخاص بیان کند. امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام، اعجوبه خلقت است. مسلمان درجه اول است. تالیتلو نبی اکرم است. مقامات او در آسمانها معروفتر است تا در زمین. مریدان و محبتین او در بین ملائکه آسمانها بیشترند تا در بین انسانها. این انسان متصل به ملکوت؛ این عارف به همه معارف عالیه و راقیه الهی؛ این مجاهد درجه اول فیسبیل الله که «جاهد فی الله حق جهاده» - همان‌طور که شایسته جهاد بود، در همه مراحل زندگی، جهاد کرد - آن زاهد درجه یک، سیاستمدار درجه یک، زمامدار درجه یک، انسانی با این خصوصیات والا، از دنیا می‌رود. وقت او تنگ است و آن بزرگوار، این ضیق وقت را پیش از ضربت خوردن هم میدانست. ضربت که زدند، معلوم شد.

ساعتهای آخر عمر را میگذرانند و میخواهد به فرزندان، به اهل کوفه، به مسلمانان سرگشته آن روزگار و به همه تاریخ، پیامی را خلاصه کند و بدهد. آن پیام، در یک صفحه می‌گنجد و عبارتش خیلی دقیق انتخاب شده است. با چشم معمولی که نگاه کنیم، جملات این وصیت، گاهی ممکن است به نظر،

ناهمخوان بیاید. یک جا مطلب بسیار مهمی را از نظر دیده‌ها و تحلیلهای معمولی ما بیان میکنند، بعد ناگهان مطلبی را که از نظر ما دارای اهمیت چندانی نیست، میگویند. اما دید علی بن ابی طالب، علیه‌الصلاة والسلام، دید الهی است؛ دید صائب است. مثل نگاه خداوند متعال به موجودات عالم است. کوچک و بزرگ در معیار خدایی و در دید علوی، با کوچک و بزرگ در دید ما، فرق دارد. لذا، اگر کسی با این دیدنگاه کند - که البته دست ما کوتاه است و از دور تحلیل میکنیم - با همین تحلیل، آن وقت عبارات همخوان است. مطالب، بسیار دقیق تنظیم شده است. گوش کنید: «و من وصیت له، علیه‌الصلاة والسلام، للحسن و الحسين علیهما‌الصلاة والسلام، لما ضربه ابن ملجم لعنه الله» این وصیت را به امام حسن و امام حسین علیهما‌الصلاة والسلام کرد. آنها را خواست؛ با آنها سخن گفت و این کلمات را بعد از ضربت خوردن، بر زبان آورد. مجروح است و بدن نازنینش بر اثر زهر، تبار شده است. ضعف و بیماری، مانع آدمهای معمولی از ادای کلام میشود؛ اما مانع کسی مثل علی بن ابیطالب علیه‌الصلاة والسلام نیست. باید در همین ساعات کوتاه، بین ضربت خوردن تا شهادت، که کمتر از چهل و هشت ساعت است، همه کارهای واجب و لازم و درجه یک را انجام دهد؛ و انجام داد. یکی همین وصیت بود؛ که چنین شروع میشود: «أوصیکما بتقوی الله». بيمقدمه، اولین کلمه تقواست.

🔖 مراقبت از خود در راه خدا و با معیار خدایی

در آن هفته که این جا آمدیم، اجمالاً مطالبی راجع به تقوا عرض کردم. تقوا، یعنی همه چیز یک انسان؛ دنیا و آخرت یک ملت و زاد و توشه حقیقی این راه طولانی که بشر مجبور است آن را بپیماید. اول و آخر در کلام امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام، تقواست. میفرماید: «پسران من! مراقب خودتان باشید؛ در راه خدا و با معیار خدایی.» «تقوی الله» یعنی این. بحث ترسیدن از خدا نیست؛ که بعضی تقوا را به «خدا ترسی» معنا میکنند. «خشیه الله» و «خوف الله» هم ارزش دیگری است. اما این، تقواست. تقوا، یعنی مواظب باشید هر عملی که از شما سر میزند، منطبق بر مصلحتی باشد که خدای متعال برای شما در نظر گرفته است. تقوا چیزی نیست که کسی بتواند یک لحظه آن را رها کند. اگر رها کردیم، جاده لغزنده است، دره عمیق است؛ خواهیم لغزید و سقوط خواهیم کرد، تا باز جایی دستمان به مستمسکی، سنگی، درختی و بوته‌ای گیر کند، و بتوانیم خودمان را بالا بکشیم. «ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون.»^۱ وقتی که آدم با تقوا، مس شیطان را احساس کرد، فوراً به خود می‌آید و حواسش جمع میشود. شیطان که از ما دور نمیشود! پس، اولین وصیت، تقواست.

دنبال دنیا ندویدن، یکی از لوازم تقوا

دنبال تقوا، مطلبی دیگر است: «وان لا تبغیا الدنیا و ان بغتکما». دنبال دنیا ندوید، اگر چه دنیا دنبال شما بیاید. این هم نکته دوم. این هم از لوازم تقواست. البته همه کارهای نیک، از لوازم تقواست. از جمله، همین ندویدن دنبال دنیا. نمیگوید که «ترک دنیا کنید.» میگوید: «لاتبغیا.» دنبال دنیا حرکت نکنید. دنیا را طلب نکنید. در حقیقت، با تعبیر فارسی ما، چنین معنی میدهد که «دنبال دنیا ندوید.» دنیا یعنی چه؟ یعنی آباد کردن روی زمین؟ یعنی احیا کردن ثروتهای الهی؟ این است معنای دنیایی که گفتند طلب نکنید؟ نه! دنیا یعنی آنچه که شما برای خودتان، تمتعات خودتان و لذات خودتان میخواهید. این را دنیا میگویند. و الا، آباد کردن روی زمین، اگر با هدف خیر و صلاح بشریت انجام گیرد، عین آخرت است. این، همان دنیای خوب است. دنیایی که مذمت شده است و نباید دنبالش برویم، دنیایی است که ما را، نیروی ما، تلاش ما و همت ما را متوجه خود میکند و از راه بازمان میدارد. خودخواهی ما، خود پرستی ما، ثروت را برای خود خواستن و لذت را برای خود طلبیدن، دنیای مذموم و نکوهیده است. البته این دنیا، نوع حرام دارد، نوع حلال هم دارد. این طور نیست که برای خود خواستن، همه نوعش حرام باشد. نه! حلال هم دارد. اما همان حلالش را هم گفته‌اند دنبالش نروید. اگر دنیا به این معنا شد، حلالش هم خوب نیست. هر چه بتوانید مظاهر زندگی مادی را در جهت خدا قرار دهید، سود کرده‌اید و بهره برده‌اید. و این معنای آخرت است. تجارت هم، اگر برای رونق دادن به زندگی مردم باشد و نه اندوختن سرمایه برای خود، عین آخرت میشود. همه کارهای دیگر دنیا، از همین قبیل است. پس، نکته دوم این است که دنبال دنیا ندوید و در طلب دنیا روانه نگردید. آنچه امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این وصیت فرموده، خود، آیینه تمام نمای آن بوده است. زندگی آن حضرت را که نگاه کنید، خلاصه همین جملاتی است که در وصیت کوتاه او آمده است. «و لاتأسفا علی شیء منها زوی عنکما.» دیگر این که، اگر از همین دنیای به این معنا مذموم، چیزی به دست شما نرسید و از شما منع شد، تأسف نخورید. این که فلان ثروت را، فلان لذت را، فلان مقام و فلان امکان رفاه را ندارید، تأسف نخورید. این هم جمله سوم.

حق را بگویید و کتمان نکنید

جمله بعد: «و قولاً بالحق.» یا بر طبق نسخه‌ای «و قول الحق.» فرق نمیکند. معنایش این است که «حق بگویید.» حق را بگویید و کتمان نکنید. اگر چیزی به نظرتان حق بود، آن را در جایی که باید بیان کرد، بیان کنید. حق را مکتوم نگه ندارید. آن وقتی که زبانداریها حق را پنهان و حیثاً باطل را آشکار کردند، یا باطل را به جای حق گذاشتند، اگر حق بینان و حقدانان، حق را بگویند، حق مظلوم نمیشود؛ حق به غربت نمیافتد و اهل باطل در نابود کردن حق طمع نمی‌بندند.

برای پاداش الهی و حقیقی کار کنید

جمله بعد: «و أعمالاً لاجر». برای پاداش - یعنی پاداش الهی و حقیقی - کار کنید. بیهوده کار نکن، ای انسان! این کار تو، این عمر تو و این نفس زدن تو، تنها سرمایه اصلی توست. این را بیخود از دست نده! اگر عمری میگذرانی، اگر عملی انجام میدهی، اگر نفسی میزنی و اگر قوتی را مصرف میکنی، این همه را برای پاداشی بکن. پاداش چیست؟ چند تومان پول، پاداش وجود انسان است؟! این پاداش عمری است که من مصرف میکنم؟! خوش آمدن فلان و بهمان، پاداش یک انسان است؟! خیر! «فلیس لانفسکم ثمن الا الجنة علی فلا تبيعوهابه غیرها.» این، جمله‌ای از امام سجاد علیه‌الصلاة والسلام است که میفرماید: «مزد شما و بهای مناسب عمر شما، فقط بهشت است. هر چه کمتر بگیرید، سرتان کلاه رفته است. پس، برای اجر و پاداش اخروی کار کنید.»

خصم ظالم باشید

این هم عبارت بعد! آن وقت امام علی علیه‌السلام میفرماید: «و کونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً.» خصم ظالم باشید. «خصم»، غیر از «دشمن» است. یک وقت کسی دشمن ظالم است؛ یعنی از ظالم بدش می‌آید و دشمن اوست. این، کافی نیست. «خصم او باش»، یعنی «مدعیاش باش». خصم یعنی «دشمنی که مدعی است»، «دشمنی که گریبان ظالم را را میگیرد و او را رها نمیکنند. بشریت بعد از امیرالمؤمنین علیه‌السلام، تا امروز، به سبب نگرفتن گریبان ستمکاران، بدبخت و روسپاه شد. اگر دستهای با ایمان، گریبان ظالمان و ستمکاران را می‌گرفتند، ظلم در دنیا این قدر پیش نمی‌رفت؛ بلکه از بن برمیافتاد. امیرالمؤمنین این را میخواهد: «کونا للظالم خصماً.» خصم ظالم باش. در دنیا، هر جا ظلم هست و ظالمی هست، تو که این جا هستی، خود را خصمش بدان. نمیگوییم «اکنون راه بیفت؛ و از این سوی دنیا به آن سوی دنیا برو و گریبان ظالم را بگیر.» میگوییم «حتماً خصومت خودت را نشان بده. هروقت و هر جا فرصتی دست داد، خصم او باش و گریبانش را بگیر.» یک وقت انسان نمیتواند نزدیک ظالم برود و ابراز خصومت نماید؛ لذا از راه دور، مخاصمه میکند. ببینید امروز، به خاطر عمل نکردن به همین یک کلمه وصیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، در دنیا چه منجلابی ایجاد شده است و بشریت چه بدبختیهایی دارد! ببینید ملت‌ها و بخصوص مسلمانان چه مظلومیتی دارند! اگر به همین یک وصیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام عمل میشد، امروز بسیاری از ظلم‌ها و مصیبت‌های ناشی از ظلم‌ها، وجود نمیداشت. «و للمظلوم عوناً.» هر جا مظلومی هست، به او کمک کن. نمیگوید «طرفدارش باش». نه! باید کمکش کنی. هر چه میتوانی و به هرنحو که میتوانی. تا این جا وصیت حضرت، خطاب به امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام است. البته این حرف‌ها مخصوص امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام هم نیست. خطاب به آنهاست؛ اما اختصاص به همه دارد.

تقوا اولین و آخرین کلمه امیرالمؤمنین (ع)

جملات بعدی وصیت را، امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام، عمومی میفرماید: «اوصیکما و جمیع ولدی.» به شما دو پسر و به همه فرزندانم وصیت میکنم. «و اهلی.» و به همه اهل و کسانم. «ومن بلغه کتابی.» و به هر کس که این نامه من به او برسد با این حساب، شما که این جا نشسته‌اید و من که این وصیتنامه را برای شما میخوانم، همه مخاطب کلام امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام هستیم. میفرماید: «همه شما را وصیت میکنم.» به چه چیز؟ باز «بتقوی الله.» مجدداً «تقوا». اولین و آخرین کلمه امیرالمؤمنین، علیه السلام تقواست.

اهمیت اقامه نظام، حکومت و ولایت اسلامی

به دنبال آن: «و نظم امرکم.» نظم امرتان. یعنی چه؟ یعنی همه کارهایی که در زندگی میکنید، منظم باشد؟ معنایش این است؟ ممکن است معنایش این هم باشد. نفرمود «نظم امورکم.» کارهایتان را منظم کنید. فرمود «نظم امرکم.» آن چیزی که باید منظم و محکوم نظم و انضباط باشد، «یک چیز» است. «نظم امور» نفرموده است. فرموده است: «ونظم امرکم.» انسان میفهمد که این نظم امر، عبارت است از امری مشترک بین همه است. به نظر من میرسد که «نظم امرکم» عبارت از اقامه نظام و حکومت و ولایت اسلامی باشد. معنایش این است که با قضیه حکومت و نظام، منطبق با نظم و انضباط رفتار کنید و بلبشو نباشد. دنیای اسلام بر اثر همان بلبشوها و به خودخوانیها بود که به آن روزگار رسید. اگر آن روز که امیرالمؤمنین علیه السلام زمام امور دنیای اسلام را به دست گرفت و امت اسلام، همه در آن روز با او بیعت کردند، بر آن بیعت میماندند، کار به نابسامانیها تلخکامیها نمیکشید. پیغمبر فرموده بود: «اگر کسی امام شد و مردم او را پذیرفتند و مورد رضای خدا بود، کسی حق ندارد با او مخالفت کند.» اگر به همین جمله پیغمبر عمل میشد، آن جنگها پیش نمیآمد؛ نه جنگ جمل، نه جنگ صفین و نه جنگ نهروان. این که افرادی به میل و برای دل خود، مردم را متزلزل کنند (از این طرف پکش؛ از آن طرف پکش) و نظام حکومت را به هم بزنند و انضباط عمومی کشور را مختل کنند، همان بدبختی بزرگی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در این عبارت از وصیتنامه، از آن نهی میکند و به خلاف آن امر میفرماید: «ونظم امرکم و صلاح ذات بینکم.»

صلاح ذات بین از هر نماز و روزه‌ای بهتر است

سومین اصلی که در بخش دوم وصیت میفرماید، «صلاح ذات بین» است. یعنی با هم خوب باشید. دلها باهم صاف باشد. اتفاق کلمه داشته باشید و اختلاف و جدایی میانتان نباشد. این جمله را که بیان میفرماید، یک شاهد نیز از کلام پیغمبر میآورد. پیداست که روی آن خیلی تکیه دارد و از آن میترسد. نه این که صلاح ذات بین، اهمیتش بیشتر از نظم امر است؛ از باب این که صلاح ذات

بین، آسیب‌پذیرتر است. لذاست که این عبارت را از پیغمبر نقل میکنند: «فانی سمعت جدکما، صلی الله علیه و آله و سلم» یقول: از جدتان شنیدم که فرمود: «صلاح ذات البین افضل من عامّة الصلّاء والصلیام». صلاح ذات بین و صفای میان مردم از هر نماز و روزه‌ای بهتر است. نمی‌گویید «از همه نمازها و روزه‌ها بهتر است». می‌فرماید «از هر نماز و روزه‌ای بهتر است». شما میخواهید، دنبال نماز و روزه خود بروید. اما کاری هست که از هر دوی اینها، فضیلتش بیشتر است. آن چیست؟ آن، «صلاح ذات البین» است. اگر دیدید جایی، در بین امت اسلامی، اختلاف و شکافی وجود دارد، بروید آن شکاف را پر کنید. این، از نماز و روزه، فضیلتش بیشتر است.

جان تو و جان خدا، در یتیمان

بعد که این چند جمله را بیان فرمود، کلمات کوتاه، پرمغز و جانسوزی بیان کرد: «والله الله فی الیتام». یعنی «ای مخاطبین من! الله الله در یتیمان». «الله الله» ترجمه فارسی ندارد. ما در زبان فارسی، برایش معادل نداریم. اگر بخواهیم ترجمه کنیم، باید بگوییم «جان تو و جان خدا، در یتیمان». یعنی «هر چه میتوانید، به یتیمان برسید. مبادا فراموششان کنید!» خیلی مهم است. ببینید چقدر این انسان شناسِ خداشناسِ روانشناسِ دلسوز، نکته‌های ریز را میبیند! بله! رسیدگی به وضع یتیمان، فقط یک ترخم شخصی و عاطفه‌ای معمولی نیست. کودکی که پدرش را از دست داده، انسانی است که یکی از اساسی‌ترین نیازهایش را از دست داده است و آن، نیاز به پدر است. باید به گونه‌ای جبران کنید. گرچه نمیشود جبران کرد، اما باید مواظب باشید که جوان، نوجوان یا کودک پدر از دست داده، ضایع نشود. «والله الله فی الیتام. فلا تعبوا افواههم». مبادا بگذارید اینها گرسنگی بکشند! این طور نباشد که گاهی چیزی به اینها برسد و گاهی نرسد! «لاتعبوا» معنایش این است. از لحاظ وضع زندگی، به اینها برسید. «ولایضیعوا بحضرتکم». مبادا اینها ضایع بمانند و با بودن شما، مورد بیاعتنایی قرار گیرند! اگر حضور نداشته باشید، بیاطلاعید؛ اما مبادا حضور داشته باشید و یتیمی - هر یتیمی - مورد بیاعتنایی و اهمال قرار گیرد! نباید هرکسی فقط دنبال کار خودش باشد و کودک یتیم، تنها بماند. جمله بعد: «والله الله فی جیرانکم». یعنی «الله الله در همسایگانتان!» موضوع همسایگی را کوچک نگیرید. امر بسیار مهمی است. یک پیوند عظیم اجتماعی است که اسلام به آن توجه دارد و طبق فطرت انسانهاست. منتها در پیچ و خم تمدنهای دور از فطرت انسانی، این ارزشها گم شده است. بهمان فرد، چند سال در خانه‌ای زندگی میکنند و نمیدانند در همسایگیاش چه کسی ساکن است و چگونه زندگی رامیگذرانند! به نیازها و ضرورتها و اضطرارها و بیچارگیهای افراد در هنگام بلاها و مشکلات، چه کسی باید رسیدگی کند؟ باید همسایگانتان را رعایت کنید. نه فقط از لحاظ بُعد اقتصادی و مالی - که آن هم البته مهم است - بلکه از همه جهات انسانی. آن وقت ببینید چه الفتی در جامعه به وجود می‌آید و چطور دردهای لاعلاج، دوا پیدامیکنند. «فانهم وصیة نبیکم». این، وصیت پیغمبر است، که:

«ما زال یوصی بهم حتی ظننا انه سیورّثهم.» پیغمبر آن قدر سفارش همسایه را کرد که ما خیال میکردیم برایشان ارث معین خواهد شد!

❏ مبدا دیگران در عمل به قرآن، از شما جلو بیفتند!

«والله الله في القرآن.» الله الله در قرآن. «لا يسبقكم بالعمل به غيركم.» مبدا دیگران مفاهیم قرآن را که اعتقاد به آن ندارند، عمل کنند و جلو بیفتند و شما که اعتقاد دارید، عمل نکنید و عقب بیفتید! یعنی همین امری که اتفاق افتاد! آنهایی که در دنیا جلو افتادند، با پشتکار، با دنبال گیری کار، با خوب انجام دادن کار، با صفاتی که خدای متعال آن صفات را دوست میدارد جلو افتادند، نه با فسادشان، با شرب خمرشان و یا با ظلمهایی که میکنند. من مکرر عرض کرده‌ام: اگر برخی از صفات خوب و پسندیده در این کشورهای غربی، که علم را در دنیا پیشرفت دادند، نبود، آن پیشرفت‌ها پیدا نمیشد و همین ظلمی که به دیگران روا میدارند، نابودشان میکرد. صفات خوب، باعث ماندگاری و پیشرفت آنهاست. ما آن صفات را رها کرده‌ایم. آنها کارها را دنبال میکنند. برای وقت، ارزش قائلند، و به محصولی که میخواهند تولید کنند، اهمیت میدهند. اگر کارگرمای، محصل ما، استاد ما، روحانی ما، بازاری ما، کشاورز ما و سایر اقشار، به خصوصیات مثبت و خوب عمل کنند، کشور یکباره گلستان خواهد شد. باید به صفات خوب و خصوصیات مثبت روی آوریم که این همان عمل به قرآن است. میفرماید: «مبدا دیگران در عمل به قرآن، از شما جلو بیفتند!» نه این که امیرالمؤمنین علیه السلام نمیخواهد کسی به قرآن عمل کند. بلکه اگر همه دنیا به قرآن عمل کنند، آن حضرت، خوشحالت‌تر است. میگوید مبدا آنهایی که به قرآن عقیده ندارند، به مفاهیم قرآن عمل کنند و بعد بر شما مسلط شوند. آنها جلو بیفتند و شما عقب بمانید. «والله الله في الصلاة.» فآنها عمود دینکم.» نماز پایه دین شماست. «والله الله في بيت ربكم.» درباره خانه خدا، «لا تخلصوه مابقيتم.» تا هستید، نگذارید خانه خدا خالی بماند. «فانه ان ترك لم تناظروا.» اگر خانه خدا ترک شود، شما مهلت داده نمیشوید (یا امکان زندگی نمییابید). از این عبارت، معانی مختلفی کرده‌اند.

❏ جهاد مایه‌ی سربلندی ملت‌ها

«والله الله في الجهاد باموالكم وانفسكم والسنتكم في سبيل الله.» یعنی الله الله در جهاد. مبدا جهاد در راه خدا را با مال و جان و زبان ترک کنید. این جهاد، همان جهادی است که امت اسلامی تا آن را داشت، ملت نمونه دنیا بود و وقتی آن را از دست داد، دلیل شد. نویسندگان مسیحی که در انجیلشان از قول مسیح نقل کرده‌اند که «اگر کسی به این طرف صورت سیلی زد، آن طرف را جلو بیار»، یعنی که «ما اصلاً اهل جنگ نیستیم و اهل صلح و سازش مطلق و مهربانی هستیم» - اینها شعارهایشان است. هنوز هم میگویند. هنوز هم از رو نرفته‌اند - شروع کردند به مسلمانان طعن زدن که «شما اهل جهادید. شما اهل جنگید. شما اهل

شمشیرید. شما اهل خونریزی هستید.» آن قدر گفتند و گفتند که مسلمانان را از رو بردند! آن وقت نویسندگان و دانشمندان مسلمان گفتند که «ما جهاد نداریم! در حقیقت جهاد ما، دفاع است!» خدای متعال میگوید: «جهاد کن!» دانشمند مسلمان میگوید: «جهاد، دفاع است!» خدا میگوید: «...اذا لقيتم الذين كفروا زحفاً فلا تولوهم الادبار.»^۳ به اینها پشت نکنید. با اینها مقاتله کنید: «قاتلوا الذين يلونكم من الكفار.»^(۴) نویسندگان مسلمان میگوید: «جهاد فی سبیل الله، جهاد نیست. تهاجمی نیست؛ تدافعی است!» این همه، عکس العمل تبلیغات مسیحیان است که از بس اسم «صلح و سازش» را آوردند و گفتند «جنگ و شمشیرکشی بد است و به کسی حمله نکنید»، مسلمانان اهل جهاد و عزتمند از جهاد را خانه نشین کردند. آن وقت خود آن آقایان اهل صلح، هر جا توانستند دمار از روزگار مسلمانان درآوردند! کسانی که امروز در بوسنی هرزگوین و در حرم ابراهیمی - مسجد خلیل الرحمن - در فلسطین اشغالی، به کشتار مسلمانان کمر بسته‌اند، همانها هستند که از آمریکا و اروپا آمدند. همین اروپاییها و آمریکاییها و غربیهای هستند که یک عمر با مسلمانان سروکله زدند که «شما اهل جهادید. جهاد بد است.» آن وقت از جنگهای صلیبی به این طرف، مسیحیان به یک نحو، آنهای دیگر هم نحوی، هر چه توانستند با مسلمانان مبارزه کردند و جنگیدند و کشتند. داستان این وقایع را ما نباید این جا بگوییم. خلاصه، داستان عجیبی است! کسی که تاریخ بخواند و کسی که تاریخ را بداند، از شرح چنین وقایعی خون میگیرد. هم به خاطر ظلمها، هم به خاطر دو روییها. این همه دم از صلح بزنند و این همه شمشیر و خنجر پنهان و آشکار داشته باشند؟! جهاد با همان شکل اسلامیاش - که البته حدودی دارد - ظلم نیست. در جهاد، تعدی و تجاوز به حقوق انسانها نیست. در جهاد، بهانه‌گیری و کشتن این و آن نیست. در جهاد، از بین بردن هر کسی که مسلمان نیست دیده نمیشود. جهاد، یک حکم الهی است که بسیار هم با عظمت است. اگر جهاد باشد، ملتها سربلند خواهند شد.

اهمیت حفظ ارتباط و مراقبت از یکدیگر

بعد میفرماید: «وعلیکم بالتواصل و التبادل.» با هم ارتباط داشته باشید. به هم کمک کنید. بذل کنید. «وایاکم والتدابیر والتقاطع.» به هم پشت نکنید. پیوندها را قطع نکنید. «لاتترکوا الامر بالمعروف والنهی عن المنکر.» امر بمعروف و نهی از منکر را، هرگز ترک نکنید که اگر ترک کردید «فیوئی علیکم شرارکم.» آن جا که نیکی، دعوت کننده و بدی، نهی کننده نداشته باشد، اشرار بر سرکار می‌آیند و زمام حکومت را در دست میگیرند. اگر مردم به مذموم شمردن بدها و بدیها عادت نکنند، بدها بر سرکار می‌آیند و زمام امور را در دست میگیرند. «ثم تدعون.» بعد شما خوبها دعا میکنید که «خدایا، ما را از شر این بدها نجات بده!» «فلا یتجاب لکم.» خدا دعای شما را مستجاب نمیکند. این، وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام است که از اول تا آخر، حدود بیست موضوع از مهمترینها را دستچین و بیان فرموده است.



طلب آمرزش از خدای متعال، یکی از نعمتهای بزرگ الهی

- روزه وسیله‌ای برای تقوا
- فواید استغفار
- استغفار، یکی از ارکان توبه
- ناکامی انسان بخاطر گناهان مرتکب شده
- اثرگذاری گناهان در مقابله با دشمن
- حادثه و مصیبت، از آنچه که با گناهان فراهم کردیم
- اثرات معنوی گناه
- از خدا مغفرت بخواهید
- استغفار کلید در توبه و مغفرت
- کسب استغفار با دورشدن از غفلت و غرور
- دور بودن فکر استغفار از انسانِ غافل
- تقوا نقطه مقابل غفلت
- غفلت، مانع اول استغفار
- غرور، مانع دوم استغفار
- باز بودن راه توبه
- زمانی که انسان میتواند استغفار کند
- طلب آمرزش حقیقی و تصمیم در ترک گناه
- استغفار، یعنی برگشت انسان
- استغفار از گناهان اخلاقی
- استغفار حقیقی امام سجاده(ع)
- اغتنام ماه رمضان برای استغفار

طلب آمرزش از خدای متعال، یکی از نعمتهای بزرگ الهی*

روزه وسیله‌ای برای تقوا

ماه مبارک رمضان که ماه خدا و ماه توبه و تضرع و استغفار و استغاثه است، بر همه شما عزیزان و بر همه مسلمین عالم مبارک باد. در آغاز خطبه اول - که درباره برخی از شؤون این ماه، عرایضی خواهم داشت - همه شما نمازگزاران عزیز را به رعایت تقوای الهی دعوت میکنم که این ماه، ماه تقواست و روزه، وسیله‌ای برای تقواست و تقوا، ذخیره مؤمن - هم فرد مؤمن و هم جامعه مؤمن - برای دنیا و آخرت است. امیدواریم که خداوند در این ماه، از این ذخیره ارزشمند، به یکایک ما و به جامعه عظیم الشان ایران اسلامی عنایت فرماید و ما را از آن برخوردار کند. در دعایی که در روزهای ماه مبارک رمضان وارد شده است، این طور میخوانیم که «و هذا شهر الانابة و هذا شهر التوبة و هذا شهر العتق من النار»^۱. ماه، ماه توبه و استغفار و بازگشت به خداست. امروز به همین مناسبت، در خطبه اول راجع به استغفار، عرایضی را مطرح میکنم.

فواید استغفار

استغفار، یعنی طلب مغفرت و آمرزش الهی برای گناهان. این استغفار اگر درست انجام گیرد، باب برکات الهی را به روی انسان باز میکند. همه آنچه که یک فرد بشر و یک جامعه انسانی از الطاف الهی احتیاج دارد - تفضلات الهی، رحمت الهی، نورانیت الهی، هدایت الهی،

*بیانات در خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران (خطبه اول) ۱۳۷۵/۱۰/۲۸

۱. المقنعة فی الفقه، ص ۳۳۳

توفیق از سوی پروردگار، کمک در کارها، فتوح در میدانهای گوناگون - به وسیله گناهی که ما انجام میدهیم، راهش بسته میشود. گناه، میان ما و رحمت و تفضلات الهی، حجاب میشود. استغفار، این حجاب را برمیدارد و راه رحمت و تفضل خدا به سوی ما باز میشود. این، فایده استغفار است. لذا شما چند جا در آیات قرآن ملاحظه میکنید که برای استغفار، فواید دنیوی و گاهی فواید اخروی، مترتب دانسته شده است. مثلاً: «استغفروا ربکم ثم توبوا الیه ... یرسل السماء علیکم مدراراً»^۲ و از این قبیل. همه اینها، اینطور قابل فهم و قابل توجیه است که راه این تفضلات الهی، به برکت استغفار، به سوی دل و جسم انسان و جامعه انسانی باز میشود. لذا استغفار مهم است.

استغفار، یکی از ارکان توبه

خود استغفار، در واقع جزئی از توبه است. توبه هم یعنی بازگشت به سوی خدا. بنابراین، یعنی طلب آمرزش از خدای متعال. این، یکی از نعمتهای بزرگ الهی است. یعنی خداوند متعال، باب توبه را به روی بندگان باز کرده است، تا آنها بتوانند در راه کمال پیش بروند و گناه زمینگیرشان نکند؛ چون گناه، انسان را از اوج اعتلای انسانی ساقط میکند. هر کدام از گناهان، ضربه‌ای به روح انسان، صفای انسانی، معنویت و اعتزاز روحی وارد می‌آورند و شفافیت روح انسان را از بین می‌برند و آن را کدر میکنند. گناه، آن جنبه معنوی را که در انسان است و مایه تمایز انسان با بقیه موجودات این عالم ماده است، از شفافیت می‌اندازد و او را به حیوانات و جمادات نزدیک میکند.

ناکامی انسان بخاطر گناهان مرتکب شده

گناهان در زندگی انسان، علاوه بر این جنبه معنوی، عدم موفقیت‌هایی را نیز به بار می‌آورند. بسیاری از میدانهای تحرک بشری وجود دارد که انسان به خاطر گناهی که از او سرزده است، در آنها ناکام میشود. اینها البته توجیه علمی و فلسفی و روانی هم دارد؛ صرف تعبد یا بیان الفاظ نیست. چطور میشود که گناه، انسان را زمینگیر میکند؟ مثلاً در جنگ احد، به خاطر کوتاهی و تقصیر جمعی از مسلمین، پیروزی اولیه تبدیل به شکست شد. یعنی مسلمین، اول پیروز شدند، ولی بعد کماندارانی که باید در شکاف کوه مینشستند و پشت جبهه را نفوذناپذیر میکردند، به طمع غنیمت، سنگر خودشان را رها کردند و به طرف میدان آمدند و دشمن هم از پشت، آنها را دور زد و با یک شبیخون، حمله‌ای غافلگیرانه کرد و مسلمانان را تار و مار نمود. شکست احد، از این جا به وجود آمد.

اثرگذاری گناهان در مقابله با دشمن

در سوره آل عمران، شاید ده، دوازده آیه و یا بیشتر، راجع به همین قضیه شکست است. چون مسلمانان از نظر روحی به شدت متلاطم و ناآرام بودند و این شکست برایشان خیلی سنگین تمام شده بود، آیات قرآن هم آرامشان میداد، هم هدایتشان میکرد و هم به آنها تفهیم مینمود که چه شد شما این شکست را متحمل شدید و این حادثه از کجا آمد. بعد به این آیه شریفه میرسید که میفرماید: «ان الذین تولّوا منکم يوم التقى الجمعان انما استزلهم الشيطان ببعض ما کسبوا».^۳ یعنی این که دیدید عده‌ای از شما در جنگ احد، پشت به دشمن کردند و تن به شکست دادند، مسأله اینها از قبل زمینه‌سازی شده بود. اینها اشکال درونی داشتند. شیطان اینها را به کمک کارهایی که قبلاً کرده بودند، به لغزش وادار کرد. یعنی گناهان قبلی، اثرش را در جبهه ظاهر میکند؛ در جبهه نظامی، در جبهه سیاسی، در مقابله با دشمن، در کار سازندگی، در کار تعلیم و تربیت، آن جایی که استقامت لازم است، آن جایی که فهم و درک دقیق لازم است، آن جایی که انسان باید مثل فولاد بتواند ببرد و پیش برود و موانع جلو او را نگیرد. البته گناهانی که توبه نصوح و استغفار حقیقی از آنها حاصل نشده باشد. در همین سوره، آیه دیگری هست که آن هم به صورت دیگری، همین معنا را بیان میکند.^۴

حادثه و مصیبت، از آنچه که با گناهان فراهم کردیم

قرآن میخواهد بگوید، تعجیبی ندارد که شما شکست خوردید و در جبهه جنگ، برایتان مشکلی پیش آمد. از این قبیل مسائل پیش می‌آید و قبلاً هم پیش آمده است. میفرماید: «و کأین من نبیّ قاتل معه ربّون کثیر فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل اللّٰه و ما ضعفوا و ما استکانوا».^۵ یعنی چه خبر است؟ شما از این که در جنگ احد، شکستی برایتان پیش آمده است و عده‌ای کشته شده‌اند، همه متلاطم و ناراحت شده‌اید و بعضیها احساس ضعف و یأس میکنند. نه؛ برای پیامبران قبلی هم در میدان جنگ حوادثی پیش می‌آمد که به خاطر آنچه که پیش می‌آمد، احساس ضعف و سستی نمیکردند. بعد میفرماید: «و ما کان قولهم الا ان قالوا ربّنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فیامرنا».^۶ یعنی در گذشته، وقتی اصحاب و حواریون پیامبران، در جنگها و حوادث گوناگون، دچار مصیبتی میشدند، روی دعا به جانب پروردگار مینمودند و عرض میکردند: «ربّنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فیامرنا»؛ خدایا! گناهان و زیاده‌رویها و بیتوجهیهای را که در کار خودمان کردیم، بیامرز. این، در واقع نشان میدهد که حادثه و مصیبت، از آنچه که خود شما با گناهان فراهم کردید، ناشی میشود. این، مسأله گناهان است.

❁ اثرات معنوی گناه

پس ببینید! گناهایی که انسان انجام میدهد، این تَخلفهای گوناگون، این کارهایی که ناشی از شهوترانی و دنیاطلبی و طمع‌ورزی و حرص ورزیدن به مال دنیا و چسبیدن به مقام دنیا و بخل نسبت به داراییهای موجود در دست آدمی و نیز حسد و حرص و غضب است، به طور قطعی دو اثر در وجود انسان میگذارد: یک اثر، معنوی است که روح را از روحانیت میاندازد، از نورانیت خارج میکند؛ معنویت را در انسان ضعیف میکند و راه رحمت الهی را بر انسان میبندد. اثر دیگر این است که در صحنه مبارزات اجتماعی، آن جایی که حرکت زندگی احتیاج به پشتکار و مقاومت و نشان دادن اقتدار اراده انسان دارد، این گناهان گریبان انسان را میگیرد و اگر عامل دیگری نباشد که این ضعف را جبران کند، انسان را از پا درمیآورد. البته گاهی ممکن است عاملهای دیگری مثل یک صفت و یا کار خوب در انسان باشد که جبران کند. بحث بر سر آن موارد نیست؛ اما گناه، فینفسه اثرش این است. آن وقت، خدای متعال نعمت بزرگی به انسان داده که نعمت مغفرت است و فرموده است اگر شما از این کاری که کردید - که اثر این کار باید بماند - پشیمان شدید، باب توبه و استغفار باز است. شما با گناهی که مرتکب میشوید، مثل این است که زخمی به بدن خودتان زده و میکروبی را وارد بدنتان کرده باشید؛ بیماری اجتناب‌ناپذیر است. اگر میخواهید اثر این زخم و این بیماری و این ضربه، در وجود شما از بین برود، خدای متعال بابی باز کرده و آن باب توبه و استغفار و انابه و بازگشت به خداست. اگر برگردید، خدای متعال جبران خواهد کرد. این، نعمت بزرگی است که خدای متعال به ما داده است.

❁ از خدا مغفرت بخواهید

در دعای وداع ماه مبارک رمضان - که دعای چهل و پنجم صحیفه سجادیه است - امام سجاد علیه‌الصلاة والسلام به ذات مقدس ربوبی عرض میکند: «انت الذی فتحت لعبادک باباً الی عفوک»^۷؛ تو آن کسی هستی که به روی بندگانت، دری به عفو خودت باز کردی. «و سمیته التوبه»^۸؛ و اسم آن باب را باب توبه گذاشتی. «و جعلت علی ذلک الباب دلیلاً من وحیک لئلا یضلوا عنه»^۹؛ و یک راهنما هم از قرآن و وحی برای این در گذاشتی تا بندگان تو این در را گم نکنند. بعد از جملاتی میفرماید: «فما عذر من اغفل دخول ذلک المنزل بعد فتح الباب و اقامة الدلیل»^{۱۰}؛ انسان، دیگر عذرش چیست که از این در گشوده و از این مغفرت الهی، استفاده نکند! راه مغفرت الهی هم، استغفار - یعنی طلب مغفرت - است. از خدا باید مغفرت را بخواهید.

۱۰. صحیفه سجادیه، دعای ۴۵

۷. صحیفه سجادیه، دعای ۴۵

۸. صحیفه سجادیه، دعای ۴۵

۹. صحیفه سجادیه، دعای ۴۵

استغفار کلید در توبه و مغفرت

حدیثی از نبی مکرم اسلام دیدم که ایشان فرموده‌اند: «ان الله تعالى يغفر للمذنبين الا من لا يريد ان يغفر له». ۱۱ یک روز، پیامبر به اصحابش این‌طور فرمود که خدای متعال گناهکاران را می‌آمرزد؛ مگر آن کسی را که خواسته نیامرزد. بعد اصحاب سؤال میکردند: «قالوا يا رسول الله من الذي يريد ان لا يغفر له؟» آن کسی که خدای متعال میخواهد او را نیامرزد، کیست؟ «قال من لا يستغفر»؛ آن کسی که استغفار نمیکند. پس، استغفار کلید در توبه و مغفرت است. با استغفار، میشود آموزش الهی را به دست آورد. استغفار، این قدر اهمیت دارد. استغفار، یعنی طلب مغفرت از خدا. دو، سه نکته کوتاه در این‌باره عرض کنم، شاید ان شاء الله وسیله‌ای شود که ما در این ماه رمضان، استفاده کنیم و یک مقدار به خدای متعال برگردیم و از این باب رحمت گشوده الهی بهره ببریم که این برای دنیا و آخرت ملت و جامعه ما و پیشرفت در این میدانهای گوناگونی که در مقابل ماست، بسیار لازم و مفید است.

کسب استغفار با دور شدن از غفلت و غرور

یک مطلب این است که اگر بخواهیم استغفار - این نعمت الهی - را به دست بیاوریم، دو خصلت را باید از خودمان دور کنیم: یکی غفلت و دیگری غرور. غفلت، یعنی انسان به کلی متوجه و متنبه نباشد که گناهی از او سر میزند؛ مثل بعضی از مردم. حالا عرض نمیکنم بسیاری - کار به کم و زیادش ندارم - ممکن است در بعضی از جوامع، کمتر باشند. به هر حال، این نوع آدمها در دنیا و در میان افراد انسانها هستند که غافلند و گناه میکنند؛ بدون این که متوجه باشند خلافتی از آنها سر میزند. دروغ میگویند، توطئه میکند، غیبت میکند، ضرر میرساند، شرّ میرساند، ویرانی درست میکند، قتل مرتکب میشود، برای انسانهای گوناگون و بیگناه پاپوش درست میکند، در افقهای دورتر و در سطح وسیعتر، برای ملتها خوابهای وحشتناک میبیند، مردم را گمراه میکند، اصلاً متنبه هم نیست که این کارهای خلاف را انجام میدهد. اگر کسی به او بگوید که گناه میکنی، ممکن است از روی بیخیالی، قهقهه‌ای هم بزند و تمسخر کند: گناه؟ چه گناهی!

بعضی از این افراد غافل، اصلاً به ثواب و عقاب عقیده‌ای ندارند. بعضی به ثواب و عقاب هم عقیده دارند؛ اما غرق در غفلتند و اصلاً ملتفت نیستند که چه کار میکنند. اگر این را در زندگی روزمره خودمان قدری ریز کنیم، خواهیم دید که بعضی از حالات زندگی ما شبیه حالات غافلان است. غفلت، دشمنی بسیار عجیب و خطر بزرگی است. شاید واقعاً برای انسان، هیچ خطری بالاتر و هیچ دشمنی بزرگتر از غفلت نباشد. بعضیها، این‌طورند.

✿ دور بودن فکر استغفار از انسانِ غافل

انسانِ غافل هرگز به فکر استغفار نمیافتد. اصلاً به یادش نمیآید که گناه میکند. غرق در گناه است؛ مست و خواب است و واقعاً مثل آدمی است که در خواب حرکتی انجام میدهد. لذا اهل سلوک اخلاقی، در بیان منازل سالکان در مسلک اخلاق و تهذیب نفس، این منزل را که انسان میخواهد از غفلت خارج شود، منزل «یقظه»، یعنی بیداری میگویند.

✿ تقوا نقطه مقابل غفلت

در اصطلاحات قرآنی، آن چیزی که نقطه مقابل این غفلت است، تقواست. تقوا، یعنی بهوش بودن و دائم مراقب خود بودن. اگر از آدم غافل دهها گناه سر میزند و اصلاً حس نمیکنند که گناه کرده است؛ آدم متقی، درست نقطه مقابل اوست. اندک گناهی هم که میکند، فوراً متذکر میشود که گناه کرده است و به فکر جبران میافتد. «ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا»^{۱۲} به مجرد این که شیطان از کنارش عبور میکند و باد شیطان به او میخورد، فوراً حس میکند که شیطان زده شده و دچار اشتباه و غفلت گردیده است؛ «تذکروا»: به یاد میافتد. «فاذا هم مبصرون»؛ چنین آدمی، چشمش باز است.

✿ غفلت، مانع اول استغفار

عزیزان من؛ برادران و خواهران! هر که هستید ملتفت باشید. این خطاب، فقط به یک عده مردم خاص نیست که بگوییم مثلاً افراد کم‌اطلاع، کم‌سواد و یا جوان و کم سن، به آن توجه کنند. خیر؛ همه باید ملتفت باشند. علما، دانشمندان، برجستگان، شخصیتها، بزرگان، کوچکان، پولداران، فقیران، همه باید ملتفت باشند که حداقل گاهی غفلت گریبان آنها را میگیرد و غافل میشوند. اصلاً گناه از آنها سر میزند و ملتفت نمیشوند که گناه انجام میدهند. خطر بسیار بزرگی است. این گناهی که من و شما انجام میدهیم، ملتفت نمیشویم و چون نمیدانیم گناه کرده‌ایم، از آن گناه توبه و استغفار هم نمیکنیم. بعد روز قیامت که میشود، چشم ما که باز شد، آن وقت میبینیم، عجب چیزهایی در نامه اعمال ماست! انسان تعجب میکند، کی من این کارها را انجام دادم؛ اصلاً یادش نیست. این، گناه غفلت و اشکال آن است. پس، یک مانع استغفار، عبارت از غفلت است.

✿ غرور، مانع دوم استغفار

مانع دوم، غرور است. اندک کار کوچکی که انسان انجام میدهد، مغرور میشود. در تعبیرات دعا و روایت داریم که «الاغترار بالله». در دعای چهل و ششم صحیفه سجّادیه که روزهای جمعه

خواننده میشود، عبارتی وجود دارد که خیلی تکان دهنده است. میفرماید: «و الشقاء الاشقی لمن اغترّ بک»^{۱۳}؛ بالاترین شقاوتها، متعلق به کسی است که به تو مغرور شود. «مااکثر تصرفه فی عذابک و ما اطول تردده فی عقابک و ما ابعد غایته من الفرج و ما أقنطه من سهوله المخرج». کسی که مغرور میشود - به تعبیر این روایت - دچار حالت «اغترار بالله» میگردد. غرور، این‌گونه است. مغرور، خیلی دور از آبادی است، خیلی دستش کوتاه از رهایی و سلامتی است. چرا؟ به خاطر این که اندک کار کوچکی که انجام داد، دو رکعت نمازی که خواند، مثلاً خدمتی برای مردم انجام داد، پولی در فلان صندوق انداخت، یا کاری در راه خدا انجام داد، فوراً مغرور میشود که ما دیگر پیش خدای متعال، کار خودمان را درست کردیم و حساب خودمان را ساخته و پرداخته نمودیم و احتیاج به چیزی نداریم! این را به زبان نمیاورد، اما در دل او این‌گونه میگذرد.

🕌 باز بودن راه توبه

مراقب باشید، این که خدای متعال باب توبه را باز کرده و فرموده است من گناهان را میآمرزم، معنایش این نیست که گناهان، چیزهای کم و کوچکی هستند؛ نه. گاهی گناهان، همه وجود حقیقی انسانی را ضایع میکنند، از بین میبرند و یک انسان در مرتبه عالی حیات انسانی را به یک حیوان درنده کثیف پلید بیارزش تبدیل میکنند. گناه، این‌گونه است. خیال نکنید گناه، چیز کمی است. همین دروغگویی، همین غیبت کردن، همین بیاعتنایی به شرافت انسانها، همین ظلم کردن - ولو با یک کلمه - گناهان کم و کوچکی نیست.

لازم نیست که اگر انسان میخواهد احساس گناه کند، حتماً بایستی سالهای متمادی غرق در گناه شده باشد. نخیر؛ یک گناه هم، یک گناه است؛ نباید گناه را کوچک دانست. در روایات، باب «استحقار الذنوب» داریم که حقیر شمردن گناهان را مذمت کرده‌اند. علت این که خدای متعال میفرماید: «میآمرزیم»، این است که بازگشت به خدا، خیلی مهم است؛ نه این که گناه، کم و کوچک است. گناه، عمل بسیار خطرناکی است؛ منتها بازگشت و توجه به خدا و ذکر او، این قدر اهمیت دارد که اگر کسی این را صادقانه و درست و حقیقی انجام دهد، آن وقت آن بیماری صعب‌العلاج، از بین میرود. بنابراین، اغترار و مغرور شدن به کار نیک - کار نیکی که ما خیال میکنیم کار نیک است؛ ولی ممکن است آن قدرها هم نیک نباشد، یا چندان اهمیت نداشته باشد - موجب میشود که شما سراغ استغفار نروید.

🕌 زمانی که انسان میتواند استغفار کند

امام سجّاد در دعای دیگری به خدا عرض میکند: «فأما انت یا الهی فاهل ان لا یغترّ بک

الصدّيقون»^{۱۴} ببینید واقعاً چه بیان و چه معرفتی در این دعا وجود دارد! راه، این است. ایشان میفرمایند، صدّیقین هم که مقام بالایی از مقام بندگی انسانها را دارند، باید مغرور نشوند به این که ما راه خدا را درست رفتیم و دیگر احتیاج به کار و تلاش نداریم. نخیر؛ «ان لا یغترّ بک الصدّيقون». این هم مانع استغفار است. اگر غفلت نبود، «اغترربالله» هم نبود، خودفریبی و خودشگفتی هم نبود، آن وقت انسان استغفار میکند.

🔷 طلب آموزش حقیقی و تصمیم در ترک گناه

نکته بعدی این است که استغفاری کارگشاست که استغفار حقیقی و جدّی و حقیقتاً طلب باشد. فرض بفرمایید شما گرفتاری بزرگی دارید و میخواهید رفع این گرفتاری را از خدای متعال بخواهید. مثلاً خدای نکرده، عزیزی از عزیزان شما دچار مشکلی است؛ راههای عادی را هم رفته‌اید، ولی نتوانسته‌اید آن مشکل را حل کنید؛ حالا به پروردگار عالم متوسّل شده‌اید و دعا و تضرّع میکنید. ببینید! انسان در آن حال که فرضاً فرزند یا عزیزی از عزیزانش دچار بیماری است و در خانه خدا رفته و حال دعا پیدا کرده است، چگونه از خدا طلب میکند؟ آموزش گناهان را این‌گونه از خدا طلب کنید. حقیقتاً آموزش را طلب کنید و تصمیم داشته باشید که آن گناه را دیگر انجام ندهید. البته انسان ممکن است تصمیم هم داشته باشد که گناه را انجام ندهد، باز دچار لغزش شود و انجام دهد؛ باز دوباره توبه میکند. اگر انسان صد بار هم دچار توبه‌شکنی شد، باز دفعه صدویکم، باب توبه باز است. منتها شما که توبه و استغفار میکنید، از اول نباید تصمیم داشته باشید که حالا ما استغفار میکنیم، باز میرویم دوباره همان کار غلط و خلاف را انجام میدهیم! این که نشد.

🔷 استغفار، یعنی برگشت انسان

روایتی دیدم که از قول یکی از ائمّه این‌طور فرموده است: «من استغفر بلسانه و لم یندم بقلبه فقد استهزئ بنفسه»؛^{۱۵} کسی که به زبان استغفار میکند، اما در دل از گناه پشیمان نیست و خیلی هم خوشحال است که این گناه را انجام داده است - به زبان میگوید: «استغفرالله» - این آدم خودش را مسخره میکند. این، چگونه استغفاری است؟! این، استغفار نیست. استغفار، یعنی انسان برگردد، واقعاً به طور جدّ از خدای متعال بخواهد که او را به خاطر این کار خلاف ببخشد. چطور انسان تصمیم دارد که باز همان کار خلاف را انجام دهد؟ آیا رویش میشود که از خدای متعال، طلب بخشش کند؟

سبحه در کف، توبه بر لب، دل پُر از شوق گناه

معصیت را خنده می‌آید بر استغفار ما!

استغفار، مخصوص یک عده آدمهای معین هم نیست

این، چطور استغفار کردنی است؟! این استغفار، کافی نیست. استغفار باید جدی و حقیقی باشد. استغفار، مخصوص یک عده آدمهای معین هم نیست که بگوییم کسانی که خیلی گناه کردند، استغفار کنند؛ نه. همه انسانها - حتی در حد پیامبر - باید استغفار کنند. «لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر»^{۱۶} پیامبر هم باید استغفار کند.

استغفار از گناهان اخلاقی

استغفار، یا از گناهی است که ما انجام داده‌ایم، یا از گناهان اخلاقی است. اگر فرض کنیم که یک انسان، هیچ گناهی هم انجام نداد؛ نه دروغ، نه غیبت، نه ظلم، نه خلاف، نه شهوترانی، نه اهانت به کسی، نه تعدی به مال مردم - البته این‌طور آدمها، خیلی کمند - اما بسیاری از همین‌طور آدمهایی که این‌گونه گناهان جوارحی را هم ندارند، مبتلا به گناه جوانحی - گناه اخلاقی - هستند. اگر همین آدمی که هیچ گناهی نمیکند، وقتی که میان مردم راه می‌رود، نگاه کند و بگوید: این بیچاره مردم، همه مشغول گناهند؛ ولی ما الحمدلله خودمان را نگهداشتیم و گناه نمیکنیم - خود را بالاتر از آنها به حساب بیاورد - این خودش یک گناه و یک تنزل و یک سقوط میشود و استغفار لازم دارد. تحقیر انسانها، خود را بالاتر از دیگران دانستن، کار خود را ارزشی بیش از ارزش کار مردم دادن، یا بعضی از صفات اخلاقی زشت دیگری که در انسانها هست - مثل حسد و طمع و خود بزرگ‌بینی - اینها استغفار لازم دارد.

اگر فرض کنیم، انسانی است که این گناهان را هم ندارد؛ ولی مثلاً در باب علم توحید، پیش نرفت. در این صورت، یک قصور است و باید استغفار کند. باب علم توحید و معرفت به پروردگار، باب محدود و راه بن‌بستی که نیست؛ راه بینهایت است که همه انبیا و اولیا، در این راه مشغول پیشرفت و تکامل نفس و فراهم کردن معرفت بیشتر نسبت به ذات مقدس پروردگار و صفات کمالیه حضرت حقند. هر مقداری که این‌گونه افراد، در این راه پیش نرفتند، یک قصور و یک عقب‌ماندگی و یک ناتوانی معنوی است که استغفار لازم دارد.

استغفار حقیقی امام سجاد(ع)

استغفار، برای همه است. لذا ملاحظه میکنید که ائمه علیهم‌السلام در این دعاها، چه سوزوگدازی دارند. بعضی خیال میکنند که امام سجاد این سوزوگداز را کرده است، برای این که به دیگران یاد بدهد. بله؛ یاد دادن به دیگران که هست - هم در شکل و هم در مضمون کار - اما اصل قضیه این نیست. اصل قضیه، آن حالت طلب خود این بنده صالح و انسان والا و

بزرگوار است. این سوزوگداز، متعلق به خود اوست. این اظهار تضرع پیش پروردگار، متعلق به خود اوست. این ترس از عذاب خدا و میل به تقرب الیالله و رضوان الهی، متعلق به خود اوست. این استغفار و طلب از خدا، واقعاً متعلق به خود اوست. ممکن است مثلاً توجه به مباحث در زندگی - لذتهای مباح، کارهای مباح - در نظر انسانی که در آن حدّ از علوّ درجه است، یک نوع سقوط و انحطاط محسوب شود. دلش میخواست که در چارچوب ضرورت‌های مادی و جسمانی قرار میداشت و همین نیم نگاه را هم به مباحث و به مسائل عادی زندگی نمیکرد و در راه معرفت و در آن وادی بینهایت به سوی رضوان الهی و بهشت معرفت الهی، بیشتر پیش میرفت. وقتی چنین چیزی نشده است، پس استغفار میکند. بنابراین، استغفار برای همه است.

🕌 اغتنام ماه رمضان برای استغفار

عزیزان من! ماه رمضان را برای استغفار مغتنم بشمارید و از خدای متعال طلب مغفرت کنید. ملت ما با این روحیه فداکاری، با این استقامتی که نشان داده، با این کار بزرگی که کرده است، با جوانان نورانی و خوبی که دارد (این جوانان با این تعداد، غیر از جامعه ما، قطعاً در هیچ جای عالم وجود ندارد) با این زنان و مردان و مادران و فداکاریهای گوناگونی که از این مردم سرزده است، استعداد پیشرفت زیادی در زمینه‌های مادی و معنوی، دنیایی و اخروی دارد. این ملت، با استغفار، رحمت الهی را به سوی خود جلب کند.

همه استغفار کنید. آن کسانی که اهل عبادتند، آن کسانی که در امر عبادت متوسطند، آن کسانی که حتی کاهل در کار عبادتند و فقط به اقلّ واجبات اکتفا میکنند، آن کسانی که حتی گاهی خدای نخواستہ بعضی از عبادت واجب هم از آنها ترک میشود، همه و همه توجه داشته باشند که این رابطه بین آنها و خدا، کار را پیش میبرد. از خدای متعال، آمرزش و مغفرت بخواهید و طلب عفو کنید. از خدا بخواهید که مانع گناه را بردارد؛ این ابر را از مقابل خورشید فیض و لطف و تفضلات خودش برطرف کند، تا لطفش بر این دلها و جانها بتابد. آن وقت ببینید که تعالی و اعتزازی به وجود خواهد آمد.



اثر بخشی تقوا در امور زندگی

- معنای تقوا
- عاقبت دنیا و آخرت برای متقین
- نتیجه تقوای مسئولین
- زمین خوردن انسان بی تقوا
- اثر بخشی تقوا در امور زندگی

اثر بخشی تقوا در امور زندگی *

معنای تقوا

حفظ این نهاد مقدّس خیلی باارزش است، و حفظ آن هم به این است که یکایک شما خودتان را در این صراط مستقیمی که در آن قرار گرفته‌اید، با مراقبت و با تقوا و پرهیزکاری حفظ کنید؛ «اتَّقُوا اللَّهَ»^۱. عزیزان من! «اتَّقُوا اللَّهَ». تقوا هم معنایش این است که به طور دائم مراقب حرکات و اعمال و رفتار و گفتار خودتان باشید و خود را رها نکنید. این مراقبت، خیلی برکات دارد. همین مراقبت است که انسان را در صراط مستقیم الهی حفظ میکند. بر اثر تقواست که همه چیز به دست می‌آید. این مطلب، مطلب قرآنی است؛ چیزی است که اگر تحلیل‌گران اهل معرفت و آشنا با این مسائل بنشینند رویش مطالعه کنند، تمام آن با استدلالات عقلانی قابل تبیین است. نه این که بخواهیم یک مطلب مثلاً غیبی را همین طوری عرض کنیم؛ واقعاً قابل تبیین است. اینها در جای خود گاهی تبیین هم شده است و من حالا در آن مقام نیستم که این را بیان کنم.

عاقبت دنیا و آخرت برای متقین

تقوا مایه این است که یک فرد یا یک جامعه، در هر میدانی که وارد میشود، موفق شود. «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۲؛ عاقبت این سیر عظیم تاریخی و جهانی، متعلق به متقین است. آخرت هم متعلق به متقین است. عاقبت همین دنیا هم متعلق به متقین است. امام اگر باتقوا نبود،

*. بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان سپاه ۱۳۷۶/۰۶/۲۶

۱. بقره: ۱۸۹

۲. اعراف: ۱۲۸

در طول این مبارزه نمیتوانست آن منش و شخصیتی را از خود بروز دهد که برای چنین حرکت عظیمی محور شود و کار به این جا منتهی گردد. تقوای او، او را به این جا رساند. تقوای او، او را حفظ کرد.

نتیجه تقوای مسئولین

اگر در نظامی، مسؤولان نظام با تقوا باشند، فساد در آن نظام راه پیدا نمیکنند. اگر در یک جبهه جنگ، مسؤولان و فرماندهان با تقوا باشند - یعنی همین مراقبت دائمی از خود - موجب میشود که هیچ خسارتی وارد نشود. نه این که اگر نیروها نابرابر بود، دشمن احیاناً به پیشروی نائل نخواهد شد - چرا؛ خواهد شد - اما این تقوا موجب میشود که در موقع نابرابری، کاری نکنید که انسان در موقع برابری خواهد کرد. یعنی اگر غفلت نکنید، کار نابجایی سر نزنند و آن کاری را که در آن هنگام باید کرد، انجام دهید، خسارت حاصل نخواهد شد.

زمین خوردن انسان بی تقوا

تقوا - این عامل عظیم - در همه میدانهای زندگی مؤثر است. شما ببینید در قرآن چقدر راجع به تقوا صحبت شده است. همه اش برای این نیست که وقتی مُردید و به آن دنیا رفتید، خدا به شما اجر خواهد داد؛ نخیر، تقوا زندگی این نشئه را اداره میکند. اداره صحیح زندگی این نشئه است که آن نشئه را میسازد. نداشتن تقوا موجب میشود که انسان دچار غفلت شود. غفلت، انسان را با مغز به زمین میزند. امیرالمؤمنین^۳ تقوا را به اسب راهوار نجیب در اختیار تشبیه میکند که صاحبش بر آن مینشیند و آن را هدایت میکند و آن اسب هم بدون هیچ دغدغهای، صاحب خود را به آن جایی که باید ببرد، میبرد. آن گاه خطا را که مقابل تقواست، به اسب سرکش و نانجیب و ناهمواری تشبیه میکند که وقتی صاحبش نشست، افسار را از دست او میکند و او را به جایی میبرد که نمیخواهد و اراده ندارد برود؛ مثلاً او را به زمین میکوبد.

اثر بخشی تقوا در امور زندگی

تقوا در امور زندگی هم اثر میبخشد. در این دستگاه عظیم و در این سپاه مقدّس - که به تعبیر امام رضوان الله تعالی علیه لشکر امام زمان و لشکر اسلام است - سعی کنید در تمام زوایا تقوا را زنده کنید؛ تقوا در عمل فردی، تقوا در عمل جمعی، تقوای کاری، تقوای سازمانی، تقوای سیاسی - آن جایی که جایش هست - تقوا در عمل فردی خود، در رابطه با خدا، در رابطه با انسانها، در رابطه با بیت المال و در رابطه با کار. اگر این شد، از همه آنچه که به عنوان برنامه انقلاب و نظام جمهوری اسلامی از اول تا به حال ترتیب داده شده است، و نیز از آنچه که امام

بزرگوار ترسیم کرده است و همه ما ملت ایران آن را پذیرفته‌ایم، به کوری چشم دشمن، یک سر سوزن عقب و جلو نخواهد رفت و همان برنامه‌ها عیناً انجام خواهد شد. خیال نکنید که چون دوران حیات ظاهری امام رضوان‌الله‌علیه به سر آمد، برنامه‌ها تغییر کرد و اوضاع طور دیگری شد. بعضی آدمهای بیخبر و غیر مطلع و یا مغرض، سعی میکنند که با تعبیرات گوناگون فاصله ایجاد کنند. یعنی این‌طور وانمود کنند که یک دوره، دوره امام بود و تمام شد؛ یک دوره هم دوره جاری است! یعنی دوره‌ها را تقسیم‌بندی میکنند. نخیر؛ آدمها می‌آیند و می‌روند؛ مسؤولان می‌آیند و می‌روند و عوض میشوند؛ شخصیتها دگرگون میشوند؛ اما خطّ و راه انقلاب یک راه است: خطّ مستقیم و صراط مستقیم؛ همانی که انقلاب از روز اوّل در همه قضایای مهم جهانی ترسیم کرده است. بحمدالله مسؤولان و دولتمردان و کسانی که زمام امور را در دست گرفته‌اند، همه مؤمن، معتقد و عاشق همین راهی هستند که به برکت رهبری امام بزرگوار پیموده شد؛ بعد از وفات ایشان هم تا امروز پیموده شده است؛ بعد از این هم ان‌شاءالله تا آخر پیموده خواهد شد. به برکت تقوا، شما در تمام اینها موفق خواهید شد. آنچه که امروز همه عوامل فعاله این نظام مقدّس را قدرت و اقتدار میبخشد، تقواست.

(۱) بقره: ۱۸۹

(۲) اعراف: ۱۲۸

(۳) نهج‌البلاغه، خطبه ۱۶

(۴) سُمعه: شهرت و آوازه

(۵) نثرالدر، ج ۴، ص ۲۹

(۶) طلاق: ۲



تقوا بزرگترین سرمایه در دوران جوانی

- مراقبت از تصمیم و عمل خود، معنای تقوا
- بی تقوایی عامل نرسیدن به ایمان
- ماجرای حضرت یوسف، مثال قرآنی در باب تقوا
- پیام بی تقوایی در آثار غربی
- امتحان بزرگ با سربلندی اندک!
- صرف نظر نکردن خدای متعال از رنج بنده
- جواب تلاشها و مجاهدتهای امام(ره)
- نتیجه تقوا پیشه کردن
- پیشه کردن تقوا در همه کارها

تقوا بزرگترین سرمایه در دوران جوانی*

گاهی با خود فکر می‌کنم جوان که در بهترین اوقات عمر خود به‌سر می‌برد، اگر بخواهد سرمایه‌ای را به دست آورد که موفقیت‌های دنیایی و آخرتی او را تضمین کند، دنبال چه چیزی باید باشد؟ سؤال مهمی است. اولاً مورد نظر، موفقیت‌های دنیایی و اخروی است - جسم و جان، فکر و دل - ثانیاً این سؤال، مخصوص به یک دسته از جوانان هم نیست. پاسخی هم که به ذهن من می‌رسد، باز مخصوص یک دسته از جوانان نیست؛ یعنی این‌طور نیست که فرض کنیم این پاسخ، مخصوص جوانان کاملاً متدین و متعبد است؛ نه. حتی اگر جوانی را فرض کنیم که از لحاظ تعبد و تدین، در رتبه‌ی خیلی بالایی هم نباشد، باز این پاسخ درباره‌ی او صدق می‌کند. حتی اگر فرض کنیم جوانی را که در برخی عقاید خود مشکلی هم داشته باشد، باز این پاسخ درباره‌ی او صدق می‌کند. جوابی که من به آن رسیده‌ام، این یک کلمه است: «تقوا!» اگر جوان، در دوره‌ی جوانی سعی کند تقوا داشته باشد - با همان تعریفی که در فرهنگ دینی و قرآنی از تقوا شده است - بزرگترین سرمایه را هم برای درس، هم برای فعالیت‌های سازندگی، هم برای عزت دنیوی، هم برای به‌دست آوردن دستاوردهای مادی و هم برای معنویت - اگر اهل معنویت است - به دست آورده است. حتی برای آن آفاق بسیار دور و درخشان معنویت هم که معمولاً آدم‌های متوسط، قدری از آن آفاق، دور هستند - آفاق عرفانی و معنوی و همان چیزهایی که در کلمات عرفا و بزرگان و اهل عشق معنوی هم به آنها اشاره شده است - تقوا سرمایه است.

🌸 مراقبت از تصمیم و عمل خود، معنای تقوا

تقوا یعنی چه؟ معنای تقوا این نیست که انسان خیلی عبادت کند. ممکن است خیلی عبادت کردن، بر تقوا مترتب شود، اما تقوا آن نیست. معنای تقوا این است که انسان در هر کار، از تصمیم و عمل خود مراقبت کند؛ با مطالعه و با توجه بیندیشد که چه می‌خواهد عمل کند و پا را می‌خواهد کجا بگذارد. یک وقت انسان، مستانه و بی‌هشانه بدون توجه به این که چه کار می‌کند، حرکت و اقدام نماید، یا تصمیم می‌گیرد، یا می‌گوید، یا انجام می‌دهد، یا ترک می‌کند؛ یک وقت همه‌ی این کارها را با توجه به این که چه کار می‌کند، انجام می‌دهد. این دومی تقواست. در کلمات فرزنانگان گذشته‌ی ما این مثال تکرار شده است که از کسی پرسیدند «تقوا چیست؟» - بعضیها گفته‌اند روایت است، بعضی می‌گویند فلان بزرگ گفته است؛ به‌رحال سخن فرزنانگان است - در پاسخ گفته است: «آیا هرگز در مسیری که خار زیادی در سطح آن باشد قدم برداشته‌ای؟!»

🌸 بی‌تقوایی عامل نرسیدن به ایمان

یک وقت شما در جاده‌ی آسفالته راه می‌روید؛ این یک طور راه رفتن است. یک وقت در راهی قدم برمی‌دارید که زیر پایتان - این طرف، آن طرف - در همه جا بوته‌های خار است. وقتی در میان خارستانی عبور می‌کنید، طوری قدم برمی‌دارید که خار به لباس شما نگیرد و ساق پایتان را آزرده نکند. این تقواست؛ یعنی با دقت، قدم برداشتن. لذاست که اگر آدم، با تقوا باشد، به ایمان خواهد رسید؛ اگر بی‌تقوا باشد، به ایمان نمی‌رسد. حتی یک مرحله از تقوا، قبل از ایمان است. آدم بی‌تقوا آن آدمی است که اگر به او بگویند بیا درباره‌ی مسأله‌ی وجود، مسأله‌ی آفرینش و هدف هستی فکر کن، می‌گوید: ولش کن بابا! این بی‌تقوایی است. آدم با تقوا آن کسی است که وقتی درباره‌ی مسأله‌ی هدف هستی و مسأله‌ی خدا و قیامت، بحث و سؤال مطرح می‌شود، به فکر فرو می‌رود و می‌اندیشد تا راه درست را پیدا کند. در این باب اندیشیدن، تقواست. وقتی انسان مؤمن شد، یک وقت است که به ایمان خود، دل خوش می‌کند و حرکت و رفتار خود را مراقبت نمی‌کند؛ این بی‌تقوایی است. یک وقت مراقبت می‌کند، این تقواست.

🌸 ماجرای حضرت یوسف، مثال قرآنی در باب تقوا

در قرآن، در باب تقوا خیلی صحبت شده است. مثالی که مناسب حال شما جوانان است، مثال حضرت یوسف علیه‌السلام است. یوسف، مظهر تقوای جوانی است. داستان یوسف، تقریباً سراسر یک سوره را در قرآن فرا گرفته و «أَحْسَنُ الْقِصَصِ»^۱، یعنی بهترین قصه - با «قِصَص» اشتباه نشود. قصص، جمع قصه است؛ یعنی بهترین قصه‌ها. «قِصَص»، اسم مصدر است؛ یعنی قصه - بهترین داستان‌سرایی، بهترین داستان‌گویی است و از آن به بهترین داستان، تعبیر شده است. علت این

است که شما در داستان حضرت یوسف، نماد کامل یک تقوا را مشاهده می‌کنید. تقوای انسانی که عمری گذرانده و به تجربه‌هایی از زندگی رسیده است، طبیعتاً به نظر می‌رسد تا تقوای جوانی که مست جوانی است. خودِ جوانی «مستی» دارد و همه‌ی جوانان از نوعی سرمستی برخوردارند. البته همین سرمستی هم یک نعمت است که از این نعمت، ممکن است خوب استفاده کرد. در یک چنین حالت سرمستی، به کار گرفتن هشیاری و خودآگاهی که اسمش تقواست، اهمیت دارد. لذا داستان یوسف از همه‌ی قصه‌های قرآن، برجسته‌تر و «احسنُ القصص» است. ماجرای یوسف، فقط ماجرای چشم پوشیدن از یک شهوت جنسی نیست. مسأله، از این فراتر است. پسر جوان زیبای برازنده‌ای در یک خانواده‌ی صد در صد اشرافی، مورد توجه ویژه‌ی بانوی آن خانه و مورد اعتماد مرد آن خانه. این را در ذهنتان فرض کنید. در خانه‌ی عزیز مصر، نوکران، خدمتکاران و مباشرین - همه نوع انسانی - هستند. وقتی جوانی که خود از شخصیتی هم برخوردار است - عاقل است، آگاه است، نجیب و پاکیزه است و در نهایت زیبایی است - به یک صورت سوگلی مرد خانه و به یک صورت هم مورد نظر زن خانه است، همه‌ی اجزای این خانه از او فرمان می‌برند و برایش احترام قائلند! ناگهان این جوان، در معرض یک امتحان قرار می‌گیرد؛ در آن امتحانی که همه شنیده‌اید و می‌دانید - وسوسه‌ی بانوی آن خانه - و این جوان، سربلند بیرون می‌آید. غلبه بر شهوت جنسی، بخش کوچکتر مسأله است. ببینید؛ فرهنگ قرآنی این است. این هنوز مرحله‌ی پایینتر آن است.

پیام بی تقوایی در آثار غربی

این که من راجع به آلودگیهای فرهنگ غرب، تکرار می‌کنم، به خاطر این است که در مقام مقایسه - هر کجا مقایسه کرده باشد - در مقابل نور و ظلمت و پاکی و پلیدی قرار می‌گیرد. داستان معروف «استاندال» - نویسنده‌ی معروف فرانسوی که کتابش هم «سرخ و سیاه» است - از داستانهای است که صد سال است به همه‌ی زبانها ترجمه شده؛ سالها پیش هم به فارسی ترجمه شده است. جوانی با خصوصیات حضرت یوسف وارد خانه‌ای می‌شود؛ البته خانه هم نسبتاً اشرافی است، نه مثل خانه‌ی عزیز مصر. این جوان هم مثل یوسف نیست. عیناً همین حادثه اتفاق می‌افتد؛ یعنی بانوی خانه، عاشق این پسر جوان می‌شود. ماجراهای بین این زن و این جوان، مظهر پلیدی است؛ پلیدی جنسی، خیانت، دناقت، بدقولی، پیمان شکنی، شهوترانی و غرق شدن در هوسها! استاندال یکی از شاهکارهای قصه‌نویسی فرهنگ غرب است! آقای استاندال - نویسنده‌ی این کتاب - به خاطر همین کتاب، جزو رمان‌نویسهای درجه‌ی اول فرانسه نام برده می‌شود! این کتاب هم از رمانهای درجه‌ی یک و یکی از ده رمان معروف دنیاست! ببینید؛ اینهاست! آن هم درس است. رمان را فقط برای این نمی‌نویسند که کسی سرگرم شود. اینها پیام دارد و نشان دهنده‌ی فرهنگ است؛ یعنی در واقع زندگی را به نحوی به خواننده‌ی خودش تعلیم می‌دهد.

امتحان بزرگ با سربلندی اندک!

قرآن، یوسف را در چنین آزمایشی آن چنان تصویر می‌کند که انسان می‌ماند در مقابل این عظمت چه بکند! در یک شرایط حسّاس، آن بانو، جوان را گیر می‌اندازد و جوان از دست او می‌گریزد و بعد بلافاصله متهم می‌شود. «و الفیاء سیدها لدا الباب قالت ما جزاء من اراد بأهلك سوء الا ان یسجن او عذاب الیم»^۲؛ تا عزیز مصر را در مقابل درِ اتاق مشاهده می‌کنند، آن زن فوراً انگشت آتھام را به طرف جوان دراز می‌کند و می‌گوید: این بود. بعد یوسف به خاطر معصومیت خودش نجات پیدا می‌کند؛ قرینه و نشانه‌ای پیدا می‌شود که عزیز اشتباه کرده است. این‌جا این قضیه تمام می‌شود. خوب؛ این امتحان بزرگی است؛ امتحانی است که در هزاران انسان، یک نفر از آن سربلند بیرون نمی‌آید - حتی در مراحل پایتشرش - این‌جا یوسف، مظهر پاکی و پیراستگی و پرهیزکاری شد؛ لیکن از این بالاترش بعد است. بعد که در مصر، پچ‌پچ می‌افتد که زن عزیز، عاشق پیشخدمت خود شده است، زن برای این‌که تهمت را از خود برطرف نماید، زنان مصر را دعوت می‌کند - اینها قصه‌سرایی نیست، قرآن است؛ متن واقعیت. قرآنی که درباره‌ی قضایای گوناگون، از نقاط غیرلازم عبور می‌کند، این‌جا داستان را با جزئیاتش نقل کرده است - و در مقابل هر کدام، کاردی می‌گذارد که میوه را با آن پوست بکنند. برای هر کدام هم تکیه گاهی قرار می‌دهد که بلمند - متکاً - بعد می‌گوید: «اخرج علیهن»^۳! جوان را در مقابل چشم آن زنان وارد مجلس می‌کند و می‌خواهد تهمت را از خودش برطرف کند. چه تهمتی را؟ تهمتِ عشق به آن جوان را؟ نه؛ تهمتِ هرزگی را. می‌خواهد بگوید من زن هرزه‌ای نیستم؛ یوسف، این است؛ هر که می‌تواند از چنین جمالی صرف نظر کند، بسم‌الله! بعد که یوسف وارد مجلس می‌شود، آن چنان فضای مجلس، مقهور جمال یوسفی می‌شود که همه‌ی آنها دستهایشان را می‌برند! «و قَطَعْنَ ایدیهن»^۴. «قَطَعْنَ» با «قَطَعْنَ» فرق دارد؛ «قَطَعْنَ» یعنی «قطع کردند» - «بریدند» - «قَطَعْنَ» یعنی به‌شدت زخمی کردند، به‌شدت بریدند. از دستپاچگی نمی‌فهمیدند چه کار می‌کنند. همین‌طور که دستهای خودشان را بریدند، همه خونین شدند! بعد زن عزیز مصر می‌گوید: این است آن جوان؛ و قسم می‌خورد که اگر تسلیم خواسته‌ی من نشود: «لیسجنن»؛ او را به زندان خواهیم انداخت. یوسف هم خودش می‌داند که قضیه این است؛ به او گفته‌اند. می‌گوید: «رب السجن احبّ الی مما یدعوننی الیه»^۵؛ پروردگارا! زندان در نزد من، محبوبتر از این گناه، این هوسرانی و این چیزی است که اینها مرا به آن دعوت می‌کنند! این‌جا دیگر مسأله، فقط مسأله‌ی گذشت از یک هوس جنسی نیست؛ گذشت از همه چیز است: از آقایی، از راحتی، از زندگی در یک خانواده‌ی علاقه‌مند و فریفته‌ی یک جوان، که در این زندگی چقدر به او خوش می‌گذرد! همه احترام، همه تکریم، همه تعظیم، آینده‌ی درخشان، پول فراوان، امکانات فراوان، هر چه بخواهد این‌جا برایش آماده است. از همه چیز، چشم می‌پوشد! این، آن تقواست. به زندان می‌افتد. زندان هم زندان یک ماه و شش ماه و یک سال نیست؛ اصلاً زمان ندارد! زندانهای

۵. یوسف: ۳۳

۲. یوسف: ۲۵

۳. یوسف: ۳۱

۴. یوسف: ۳۱

آن زمان، این طور بود که وقتی کسی به زندان می‌رفت، دیگر می‌رفت! بعضی روایات دارد که هفت سال و بعضی دارد که چهارده سال در زندان ماند. بعد از زندان آزاد می‌شود و خدای متعال به او پاداش می‌دهد.

🔖 صرف نظر نکردن خدای متعال از رنج بنده

عزیزان من؛ دختران و پسران من! شما این را هم بدانید که خدای متعال از هیچ رنج شما صرف نظر نمی‌کند. هر رنجی که شما بکشید، اگر پای خدا حساب کنید، خدای متعال پاداش مضاعفتان خواهد داد. بله؛ بعضی وقتها انسان رنجهایی می‌کشد و پای خدا حساب نمی‌کند؛ خدا هم هیچ چیز به آدم نمی‌دهد. شاید در بعضی از زیارتها و دعاها و در بعضی از کلمات دیده، یا شنیده‌اید که «صبراً و احتساباً»؛ خطاب به امام ۶ - مثلاً به امام حسین علیه‌السلام - صبر کردی و احتساب کردی. احتساب، یعنی به حساب خدا نوشتی، پای خدا حساب کردی. یک لحظه رنج تو، یک لحظه فشاری که از لحاظ روحی و معنوی بر تو وارد می‌آید، یک آزار جسمی، یک گرسنگی، یک تشنگی، یک پا به سنگ خوردن و خون آمدن، یک تهمت، یک دشنام، یک بی‌عدالتی، یک ناحق‌گویی، نیم نمره کمتر در آن جایی که از روی غرض‌ورزی به تو داده نمی‌شود و یک اهانت از هر کسی؛ وقتی بدانید این کار را که می‌کنید، از روی هوس و گناه نیست، یا برای خاطر خداست، یا زمینه‌ای است که خدای متعال از آن ناراضی نیست، این پیش خدا اجر دارد و از بین نمی‌رود. خدای متعال هم «سریع الحساب» است.

🔖 جواب تلاشها و مجاهدتهای امام(ره)

من در روز چهلم امام، با هلی‌کوپتر از مرقد به طرف منزل برمی‌گشتم که خیل عظیم جمعیت را دیدم. ما ایام درگذشت امام هم آن جا رفتیم و حال چهل روز گذشته بود. این گنبد و گلدسته‌ای که از زمین رویداده بود، این بنایی که تقریباً ده‌های همه‌ی مسلمانان دنیا به یاد آن می‌تپید، این سیل جمعیت، خیل عظیم مردم که پیاده در آن هوای گرم - تیرماه - می‌رفتند، یا می‌آمدند، بچه‌ها، پیرمردان و پیرزنان. من گفتم: پروردگارا! چه زود جواب دادی.

اخلاص این مرد - امام - همه‌ی کارهای زیبایی که در عمرش کرد، آن مجاهدت، آن تلاش، آن فریادها، آن ایستادگیها، آن تصمیم‌گیریهای دشوار و آن رنجهایی که در دوران عمر بازنشستگی - یعنی بین هشتاد سالگی و نود سالگی - دید. همه‌ی این ماجراهای بعد از انقلاب، تقریباً از حدود هفتاد و نه سالگی، تا هشتاد و نه سالگی از امام سر زد. یک جسم بود که یک روح داشت و آن روح، عبارت از اخلاص بود. اگر آن روح نبود، همه‌ی این کارها ارزش نداشت؛ اثر هم نمی‌کرد. اخلاص! اخلاص این مرد، چه زود نتیجه داد! چهل روز از وفات او گذشته، ببین چه دستگاهی! و این دستگاه، تا ابد خواهد

ماند. عزیزان من! این دستگاه، از بین رفتنی نیست. خدای متعال، زود جواب داد؛ چون هفت سال و چهارده سال، وقتی که در حال گذشتن است، خیلی زیاد به نظر می‌آید؛ ولی وقتی که گذشت، شما می‌بینید یک «لحظه» بود و تمام شد! در مقابل عمر دنیا، چهارده سال چیست؟ در مقابل عمر خود ما هم چهارده سال چیست؟ گاهی انسان، شبها یا روزهایی را می‌گذراند و به نظرش خیلی طولانی و دراز می‌آید؛ لحظه‌ها این گونه است دیگر. البته خدای متعال، لحظه‌لحظه را حساب می‌کند؛ اما وقتی خود انسان، پشت سرش را نگاه می‌کند، می‌بیند زود گذشت...

نتیجه تقوا پیشه کردن

«ان الله سریع الحساب»^۷؛ خدا سریعاً محاسبه کرد و پاداش داد؛ بعد به مقام عزیزی مصر رسید. زمینه، طوری فراهم شد که برادران بی‌وفا به او احتیاج پیدا کردند، سراغش آمدند و در امتحان دشواری، او را شناختند. بعد او این جمله را که اول صحبت خواندم، گفت: «آته من يتق و يصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين»^۸ هر کس که تقوا پیشه و صبر کند - صبر، یعنی پای فشردن بر موضع درست، استقامت - «فان الله لا يضيع اجر المحسنين»؛ خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. در دعای امام سجاد هم می‌خوانیم: «یا ضامن جزاء المحسنين و یا مستصلح عمل المفسدين»^۹.

پیشه کردن تقوا در همه کارها

عزیزان من! پس من توصیه می‌کنم در همه‌ی کارها تقوا پیشه کنید؛ فکر کنید، نظر کنید و ببینید چه می‌کنید، چه می‌خواهید، دنبال چه هستید، چرا درس می‌خوانید، چرا این حرف را بر زبان جاری می‌کنید، چرا سکوت و چرا اقدام می‌کنید. مستانه نباید حرکت کرد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام، تقوا را به اسب راهواری تشبیه می‌کند که سوار، زمام آن را در دست دارد و از آن استفاده می‌کند؛ هر جا می‌خواهد، می‌تازد و هر جا می‌خواهد، آن را نگه می‌دارد. در مقابل تقوا، غفلت و گمراهی است. در تعبیر امیرالمؤمنین، خطا در مقابل تقوا گذاشته شده است - «خطایا» - خطا رفتن اندیشه، خطا رفتن زبان، دست، پا، دل و خطا رفتن تصمیم و عمل، مثل اسبی است که راهوار نیست؛ اسب سرکش و افسار گسیخته‌ای است که یک نفر را هم رویش انداخته‌اند که اختیار آن را ندارد و آن اسب، خودش او را می‌برد. معلوم است که چنین کسی جان سالم به در نخواهد برد. روزه، مقدمه‌ی تقواست. این بیست و شش روز را روزه گرفته‌اید، چند روز هم بیشتر نمانده است. دقت کنید؛ در کارها خوب فکر و خوب عمل کنید. هرگز در اندیشیدن به راههای درست، تنبلی نکنید. «ولش»، جزو بدترین کارهاست؛ جزو خطرناکترین کارها این «ولش» است. همه چیز را با دقت دنبال کنید. نسل جوان باید این باشد.

۷. آل عمران: ۱۹۹

۸. یوسف: ۹۰

۹. صحیفه‌ی سجادیه، دعای چهلم



چرایی اهتمام زیاد نسبت به تقوا

- حساسیت همراه با احساس، تکلیف جامعه‌ی جوان دانشجو
- تقوا، سخنی تکراری، پرمغز و جذاب
- معنا و مصداق تقوا در هر برهه از زمان
- معنای تقوا
- دغدغه‌هایی که نشان تقواست
- عمل به هنگام دانشجو نشان تقواست
- خاطره جلسات تفسیر قرآن برای دانشجویان
- میسر بودن، تقوا و پرهیزگاری برای مجموعه‌ی جوان
- اثرگذاری تقوا در شناخت وظیفه و موضعگیری
- رعایت تقوای الهی در همه فعالیتها
- حساسیت دوران زندگی نسل جوان
- فکر بر روی اهمیت تقوا

چرایی اهتمام زیاد نسبت به تقوا*

حساسیت همراه با احساس تکلیف جامعه‌ی جوانِ دانشجو

هر کس در کشور ما نسبت به جامعه‌ی جوانِ دانشجو حساسیتِ همراه با احساس تکلیف نداشته باشد، بدون شک دچار غفلت است. همه باید امروز قدر نسل جوان را - بخصوص جوانی که در راه کسب علم و معرفت قدم برمیدارد - بدانند؛ نسبت به سرنوشت او دارای حساسیت باشند و در برابر این سرنوشت مهم و تعیین کننده، خودشان را مسؤول بدانند. همه‌ی مسؤولان کشور باید این احساس را داشته باشند.

تقوا، سخنی تکراری، پرمغز و جذاب

در این جلسه‌ی بسیار باصفا و صمیمی، اگر من بخواهم از موضع یک نگاه پدران به مسائل شما نگاه کنم و همه چیز را در یک جمله خلاصه کنم و آن را به صورت یک توصیه به شما عرض کنم، جز توصیه‌ی به تقوا و پرهیزگاری چیزی نخواهد بود. ممکن است به ذهنتان بیاید که این یک حرفِ تکراری است و سخن تازه‌ای نیست. اولاً بسیاری از سخنان تکراری و هزار بار مکرر شده وجود دارد که پرمغزتر و دل‌بستنیت‌ر و جذابتر از سخنان هرگز تا کنون گفته نشده است. این‌طور نیست که هر سخن به تکرار گفته شده‌ای، ناگفتنی و هر سخن تاکنون نگفته‌ای، گفتنی و لازم‌الذکر باشد. در قرآن دهها بار امر به تقوا شده؛ میتوانست یک بار فقط بگوید «تقوا الله»؛ اما یک بار نگفته است.

معنا و مصداق تقوا در هر برهه از زمان

در کتاب نهج البلاغه‌ی شریف این امیرالمؤمنینی که امروز چهره‌ی او ترسیم کننده‌ی آرمانهای هر انسان حقیقت‌طلب و پاکدل و والایی است - که درباره‌ی شخصیت امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام دیگر جای حرف نیست - از همه چیز بیشتر، مخاطبان خودش را به تقوا امر کرده است. میتوانست یک بار در یک خطبه راجع به تقوا مفضل صحبت کند، بعد دیگر تمام شود. ماهم موظفیم در هر نماز جمعه‌ای مردم را به تقوا امر کنیم؛ «بیهوده سخن به این درازی نبود». خود این درخور تأمل است که چرا نسبت به تقوا این قدر باید اهتمام باشد. من امشب شما را به تقوا توصیه میکنم و عرض میکنم: عزیزان من! فرزندان من! تقوا داشته باشید؛ برای خودتان تقوا کسب کنید.

تقوا خصوصیتی است که برای همه‌ی انسانها و همه‌ی قشرها و فعالیتهای گوناگون آنها یک چیز لازم است. اگر بتوانند آن را برای خودشان کسب و ذخیره کنند، اولین کسی که از آن سود خواهد برد، خود آنها هستند؛ لذا امر به تقوا، در هر برهه‌ای از زمان، از لحاظ مصداق، یک معنا پیدا میکند. کبرای کلی تقوا همیشه یکی است و یک مفهوم دارد؛ اما از لحاظ جزئیات - یعنی مواردی که انسان باید در آنها رعایت تقوا را بکند - مبینید که به حسب موارد، دهها معنا پیدا میکند. لذاست که توصیه‌ی به تقوا همچنان لازم و ضروری است.

معنای تقوا

تقوا یعنی چه؟ تقوا، یعنی مراقب بودن و دچار غفلت نشدن. این که میگویند پرهیزگاری؛ این پرهیز، غیر از آن معنای پرهیزی است که نخوردن و نرفتن و اقدام نکردن است. تقوا، یعنی انسان حالت پرهیز و برحذر بودن داشته باشد؛ پرهیز کند از این که بلغزد؛ پرهیز کند از این که با سر در جایی سرنگون شود. وقتی شما در یک مسیر کوهستانی کوهنوردی میکنید، یا فرضاً از سینه‌ی کوه بالا میروید، هر قدمی که شما برمیدارید، تعیین کننده است. اگر نسبت به هر قدمی بیتوجهی کنید، سرنوشت شما به مخاطره میافتد؛ لذا هر قدمی را که برمیدارید، ناچارید با دقت بردارید؛ یعنی جای پا را امتحان کنید، بعد بگذارید. این معنای تقواست و در همه‌ی امور زندگی ساری و جاری است.

«تقوا الله» هم که میگویند، ترجمه میکنند: از خدا بترسید. البته مفهوم خداترسی در قرآن هست، اما «تقوا الله» به این معنا نیست. مفهوم خداترسی، مثل ترس از یک قاضی عادل بصیر است. وقتی قاضی به جزئیات عملی که ما انجام داده‌ایم، بصیر است و در قضاوتش هم شدیداً مراقب عدالت است - یعنی هیچ تخطیای نخواهد کرد - آدمی که در زندگی خودش قصوری دارد، از چنین موجودی طبعاً واهمه دارد. ترس به این معنا در قرآن هست: «فلا تخشوا الناس

و اخشون»،^۲ «و خافون ان كنتم مؤمنين»؛^۳ اما «أتقوا الله» یعنی مراقب خدا باشید؛ مواظب باشید که خدای متعال متوجه شماست. تقوا، یعنی همین مراقب بودن، که «آن من صرحت له العبر عما بين يديه من المثلات»^۴ کسی که لغزشگاهها و سرنگون شدنها را دیده، کسی که بدبختیها و هلاکشدنهای اقوام و مردم مختلف را در تاریخ دیده، کسی که آینه‌ی تاریخ در مقابل اوست، «حجزته التقوى عن تقحم الشبهات»^۵ تقوا نمیگذارد در جایی قدم بگذارد که از آن نقطه مطمئن و خاطر جمع نیست. تقوا، یعنی مراقبت از این که مبادا در نقطه‌ای قدم بگذاریم که بلغزیم و در لجه‌ای که دیگر قابل نجات نیست، فرو افتیم.

❁ دغدغه‌هایی که نشان تقواست

تقوا در همه‌ی امور زندگی هست؛ مخصوص مؤمن هم نیست؛ غیر مؤمن هم اگر تقوا داشته باشد، تقوایش، او را به ایمان هدایت خواهد کرد. بیشتر دورماندنیهای از هدایت و انگشت اشاره‌ی الهی، ناشی از بیتقوایی است؛ یعنی بی‌اهتمامی نسبت به سرنوشت؛ جدی نگرفتن عاقبتی که در انتظار هر انسانی هست؛ جدی نگرفتن مسأله‌ی عبور از مرز مرگ و زندگی. اینها موجب میشود که انسان حالت مراقبت نداشته باشد؛ لذا به دنبال این که راه هدایت چیست، نمیگردد؛ دنبال این که سرنوشت او پس از مرگ چه خواهد شد، نمی‌رود؛ دنبال این که خدا - که خالق ما و آفریننده‌ی این جهان است - از ما چه میخواهد، به جستجو برنمی‌خیزد. این همان حالت بیتقوایی است. اما اگر همین انسان این دغدغه‌ها را داشته باشد - که این دغدغه‌ها از نشانه‌های تقواست - حرکت میکند، تلاش میکند و دنبال راه حقیقت میگردد. کسی که این تلاش را بکند، خدا هم او را هدایت میکند؛ «والذین جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا و ان الله لمع المحسنين». خدا در قرآن میفرماید: «اتما تنذر من اتبع الذكر»^۶ ای پیغمبر! تو کسانی را میتوانی هدایت کنی که به دنبال ذکرند. ذکر، یعنی به یاد بودن و دچار غفلت نشدن. تقوا این است.

❁ عمل به هنگام دانشجو نشان تقواست

یک دانشجو هم میتواند در درس خود باتقوا باشد؛ در معاشرت خود باتقوا باشد؛ در تلاش سیاسی خود باتقوا باشد؛ در موضعگیری خود باتقوا باشد؛ در انتخاب آینده‌ی خود باتقوا باشد. میتوان با تقوا حرکت کرد؛ شاخصش هم این است که آن جایی که وظیفه را شناختید و آن را حس کردید و احساس کردید که این وظیفه شما را فرا میخواند، هیچ عامل دیگری نتواند شما را از حرکت به سوی آنچه که وظیفه است، باز بدارد. خصوصیت عمده‌ی دانشجویان هم از اول همین بوده است.

۵. نهج البلاغه: خطبه‌ی ۱۶

۶. عنکبوت: ۶۹

۷. یس: ۱۱

۲. مائده: ۴۴

۳. آل عمران: ۱۷۵

۴. نهج البلاغه: خطبه‌ی ۱۶

خاطره جلسات تفسیر قرآن برای دانشجویان

بنده از دوره‌ی جوانی با دانشجویان سروکار داشته‌ام. در دوره‌ای که برای اقامت از قم به مشهد رفتم، برای طلاب درس تفسیر را شروع کردم. بعد دیدم که یک مشت جوان هم لابلای طلبه‌ها پیدا میشوند و می‌آیند شرکت میکنند. فهمیدم که اینها دانشجو هستند. احساس کردم که در بین جوانهای دانشجو علاقه‌ای نسبت به تفسیر قرآن وجود دارد و اینها مایلند که در مقابل تفکرات مارکسیستی - که آن روز هم به شدت ترویج میشد - یک منطق مستحکم و قوی را در اختیار داشته باشند، که آن منطق قرآن است.

این نکته را هم به شما بگویم؛ شاید برای شما بسیار تعجب‌آور باشد. در همان دوران اختناق، با این که نظام، یک رژیم امریکایی بود؛ رژیمی به شدت ضد کمونیسم و باندهای کمونیستی بود و با گروههای کمونیستی، بسیار هم دست و پنجه نرم کرده بود و تار و مارشان کرده بود؛ اما در عین حال در آن برهه‌ای که من عرض میکنم - یعنی اواخر دهه‌ی ۴۰ و اوایل دهه‌ی ۵۰ - ترویج مفاهیم مارکسیستی و کتابهای مارکسیستی در محیط عمومی جوانان و دانشگاه و دانشجو، به مراتب جرم کمتری از ترویج تفکرات اسلامی انقلابی داشت! من میدیدم گاهی که میخواستیم مثلاً جزوه یا کتابی منتشر کنیم، در مراکز سانسور و مراقبت، با چه موانعی مواجه میشد و واقعاً به چاپ نمیرسید. اگر هم یک وقت به شکلی ممکن بود این جزوه‌ها و کتابها چاپ شوند و از زیر دستشان در برونند، مگر کتابفروشه‌ها جرأت میکردند اینها را در پیشخوان مغازه‌ی خود بگذارند؟! در همان حال، پیشخوانهای کتابفروشیها از این جزوه‌های مارکسیستی پُر بود! این وضعیت در تهران بدتر از همه جا بود؛ اما در مشهد هم دیده میشد. نزدیک مسجدی که بنده در آنجا نماز میخواندم و سخنرانی میکردم، یک جلوخان وجود داشت. یک روز از آنجا عبور میکردم، دیدم شاید حدود هفت، هشت جلد کتاب مارکسیستی صد صفحه‌ای، صدوپنجاه صفحه‌ای و دویست صفحه‌ای در معرض فروش گذاشته شده است. آن کتابها را از روی جلوخان جمع کردم و خریدم تا به دوستان نشان دهم که وضعیت این طوری است.

جوانهای مسلمان و مبارز در محیط دانشگاه، دنبال این بودند که سنگر مستحکمی بیابند تا بتوانند با این تفکرات مقابله کنند. من یک مسجد جداگانه را برای تفسیر قرآن مخصوص دانشجویان تعیین کردم و گفتم روزهای جمعه فقط برای دانشجویان قرآن تفسیر میکنم. همه‌ی کسانی که مجامع جوان را دیده بودند، این استقبال باعث تعجبشان شده بود. مسجدی را که تعیین کرده بودیم، از جوانان پُر شد و چون ظرفیت آن جوابگو نبود، جای دیگر رفتیم. البته به یک سال هم نکشید که از طرف ساواک آمدند و جلسه را تعطیل کردند؛ بهانه‌ای هم آوردند که اینجا شما فلان تبلیغ را میکنید! من آیات سوره‌ی بقره را تفسیر میکردم - آیات اول سوره‌ی بقره درباره‌ی بنی اسرائیل است - اینها گفتند مراد شما از بنی اسرائیل، همین دولت اسرائیل



است و این هم جرم است! لذا جلو سخنانی و تفسیر مرا گرفتند.

میسر بودن، تقوا و پرهیزگاری برای مجموعه‌ی جوان

این آمادگی جوانها، مقابله‌ی با خطرات، ایستادن بر سر تصمیم و جواب گفتن به ندای وظیفه‌ای که آنها را دعوت میکند، از خصوصیات است که بنده همیشه آن را در محیط جوان مشاهده کرده‌ام. دشمنان اسلام و دشمنان ایران و دشمنان سربلندی این کشور همیشه میخواستند مانع شوند از این‌که نسل جوان این کشور در میدان تحرک علمی، همراه با تعهد ایمانی حرکت کند و به جایی برسد و کشور خودش را به جایی برساند. اینها همیشه در مقابل نسل جوان، لجنزار ایجاد میکردند و لغزشگاه به‌وجود می‌آوردند. البته پشتوانه‌ی غریز هم وجود دارد. گاهی پیرها هم در مقابل بعضی از وسوسه‌ها دچار لغزش میشوند؛ جوان که جای خود دارد. همیشه هم از این چیزها بوده است. لذا قبل از انقلاب، بعد از انقلاب، در اوایل انقلاب، همه‌ی گروههایی که با اسلام و انقلاب و نظام اسلامی مخالف بودند، بر روی دانشگاه متمرکز شدند؛ بلکه بتوانند محیط دانشگاه را تصرف کنند؛ بلکه بتوانند جوانها را به سمتی بکشانند؛ بلکه بتوانند انقلاب اسلامی و نظام اسلامی و این حرکت عظیم پُرجاذبه‌ی اسلامی را از طرفداران جوانِ فرزانه‌ی اهل فکرِ دارای آینده‌ی علمی محروم کنند. از این‌رو در دانشگاه کارهای زیادی کردند؛ البته اکثر شما یقیناً آن را به یاد ندارید؛ اما برای من مثل همین دیروز است که آن را میدیدم. آن زمان هم دانشجویان مؤمن، دانشجویان خوب، دانشجویان اصیل و قشر فعال دانشجو، در مقابل آن فریب‌خورده‌ها، مهمترین نقش را بر عهده گرفتند. در همین خیابان غربی دانشگاه تهران، قدم به قدم تابلو زده بودند و گروهکهای گوناگون - تعبیر گروهک هم آن وقت پیدا شد - با نامهای مختلف هر کدام ستادی داشتند! در داخل دانشگاه هم اتاقهای مشخصی را از دانشکده‌های گوناگون به خودشان اختصاص داده بودند و آن‌جا را اول مرکز مباحثات سیاسی و کارهای حزبی خودشان قرار داده بودند، بعد هم به اسلحه‌خانه تبدیل کرده بودند! بنده در یکی از روزهای هفته به مسجد دانشگاه تهران میرفتم و ظهرها نماز میخواندم؛ بعد از نماز هم سخنرانی مختصری میکردم و پاسخ سؤالات دانشجویان را میدادم. این برنامه‌ی هر هفته‌ی من بود. یک روز نزدیک ظهر بود که به طرف دانشگاه حرکت کردم. به دانشگاه که رسیدم، دیدم خلوت خلوت است. چند نفر از بچه‌های مؤمن که آن‌جا بودند، آمدند به محافظان من گفتند نگذارید فلانی به دانشگاه بیاید؛ خطر ناک است! من گفتم نه، ما قرار داریم. روز یکشنبه است و من باید بروم و برنامه‌ی مسجد دانشگاه را تعطیل نمیکنم. بالاخره از نقطه‌ای به مسجد دانشگاه آمدم و دیدم تعداد بسیار معدودی از بچه‌ها آن‌جا مانده‌اند. بالاخره آمدند و ما را قانع کردند که در دانشگاه نمانیم. من از دانشگاه بیرون آمدم، آنها هم بیرون آمدند؛ بعد هم خود همین جوانهای دانشجو

و مردم، اینها را از دانشگاه اخراج کردند. در آن زمان دولت اعلام کرد و امام پشتیبانی کردند و مردم به دانشگاه ریختند و سطح دانشگاه را چنان مملو از جمعیت کردند که این گروهها مثل نمکی که در آب حل شود، حل شدند. دانشگاه از دست گروهکها بیرون آمد؛ پیشروش هم خود دانشجویان بودند. محیط دانشجویی این است؛ محیط صفا، محیط صداقت، محیط صمیمیت، محیط پاسخگویی به احساسات درست. لذاست که تقوا و پرهیزگاری هم حقیقتاً برای مجموعه‌ی جوان - که شما باشید - کاملاً میسر است.

🌸 اثرگذاری تقوا در شناخت وظیفه و موضعگیری

تقوا در شناخت وظیفه و موضعگیریهای لازم هم اثر میگذارد. وقتی میگوییم تقوا، منظورمان این نیست که حتماً کسی گردنش را کج کند و بنا کند با تسبیح ذکر گفتن. معنای تقوا صرفاً این نیست. در مفهوم تقوا، هشیاری، بیداری، توجه و جهت‌های مختلف را زیر نظر داشتن نهفته است؛ مثل راننده‌ای که پشت فرمان نشسته، اما چهارگوشه‌ی ماشین زیر چشمش قرار دارد و مراقب است.

در اتخاذ مواضع سیاسی نیز همین تقوا لازم است. آن جایی که میخواهید موضعگیری سیاسی کنید، باید توجه داشته باشید که آیا این موضع، موضعی است که با آرمانهای انقلابی، با آرمانهای اسلامی و با مصالح عالی این کشور منطبق و موافق است یا نه؟ این جا، جایی است که تقوا اثر میگذارد.

عزیزان من! آن چیزی که بعضی کسان را به یک موضعگیری میکشاند - برخلاف آنچه که ادعا میکنند - و گاهی اوقات علت آن قابل تشخیص نیست؛ حبّ و بغضها، خُلقیات، ضعفها، طمع‌ورزیها، ترسها و از این قبیل چیزهاست. آینده‌ای را برای خودشان ترسیم میکنند؛ برای این که مبدا از آن آینده دور بیفتند، موضعگیری‌ای میکنند. این موضعگیری صحیحی نیست؛ این اقدام پرهیزگاران و برخاسته‌ی از تقوا نیست.

بعضی افراد انگیزه‌شان فقط کسب قدرت است؛ این را هم ما دیده‌ایم. در همین دوره‌ی بیست‌ویکی دو ساله‌ی انقلاب کسانی را دیدیم که حرفهای به ظاهر موجهی میزدند؛ اما حرفهایشان برخاسته از دلی شیفته و تشنه‌ی قدرت بود. در همان اوایل انقلاب، آقایانی که قدرت را در اختیار گرفتند و امام هم از آنها نهایت پشتیبانی را کردند، میخواستند راه انقلاب را به کلی عوض کنند - که اگر هوشیاری و قاطعیت و صلابت امام و دقت بعضی از کسانی که دست‌اندرکار مسائل اینها بودند، نمیبود، معلوم نبود که نتیجه‌ی این تلاش و این انقلاب عظیم مردم چه میشد - و من نه در یک ماجرا، بلکه در ماجراهای متعدّد این را آزمودم که برای آنها آنچه مهم بود، در درجه‌ی اول دست یافتن به قدرت بود؛ چه برای شخص خودشان، چه برای گروه

خودشان! گروه‌گرایی به آنها اجازه نمیداد که حتی دوستان خودشان را که از غیر گروه خودشان بودند، به دایره‌ی قدرت و مسؤولیت راه دهند! خوشبختانه مسؤولیتهای آنها ادامه پیدا نکرد؛ چون آگاهی و هوشیاری امام مانع شد. البته برخوردی که اینها با انقلاب و با خط امام و با پیروان امام و پیروان انقلاب و علاقه‌مندان به اسلام انقلابی داشتند، همیشه برخورد نامناسب و غیر خیرخواهانه‌ای بوده است.

🏠 رعایت تقوای الهی در همه فعالیتها

به‌رحال من به شما جوانان عزیز عرض میکنم: چه در درس خواندن، چه در اتخاذ مواضع سیاسی و چه در فعالیتهای فرهنگی، تقوای الهی و رضای خدا و جستجوی از آن‌جایی را که میدانید باعث خشنودی خدای متعال است، فراموش نکنید و از دست ندهید. اساس این است. یک کشور به بهروزی خواهد رسید، اگر در این کشور جماعت قابل توجهی از مردم با چنین نیتی وجود داشته باشند؛ ولو همه هم چنین نباشند. وقتی که جماعت مؤمن و زمره‌ی مؤمنه‌ای در یک کشور وجود داشته باشند، اینها بلاشک راههای هدایت راه، راههای سلامت راه، راههای اعتلاء و عزت را در پیش خواهند گرفت.

🏠 حساسیت دوران زندگی نسل جوان

شما نسل جوانی هستید که در یکی از حساسترین دورانها در کشورتان زندگی میکنید. من گمان میکنم به این حساسیت، ما کمتر دوره‌ای در گذشته داشته‌ایم؛ یعنی این‌گونه تعبیر کنیم: حساسیت دوران و زمان، به انضمام آمادگی شرایط را نداشتیم. شاید دوره‌های دیگری هم به همین حساسیت بوده است، لیکن آمادگیها وجود نداشت؛ اما امروز آمادگی برای این‌که نسل جوان این کشور بتواند عقب‌ماندگیهای گذشته را جبران کند، وجود دارد. امکانات تحصیل آماده است؛ راه خدا و راه دین، راه نمایانی است؛ مبنای نظام و مبنای جامعه، بر صلاح است نه فساد؛ مسؤولان کشور کسانی هستند که انگیزه و داعیه‌شان، داعیه‌ی صلاح و داعیه‌ی خدمت است؛ بیگانگانی که همیشه بدخواه این کشور بوده‌اند و هر وقت توانسته‌اند، علیه مصالح کشور فعالیت کرده‌اند، در امور داخلی کشور هیچ نقشی ندارند. همه‌ی اینها امکانات است.

البته کسانی تلاش میکنند که این امکانات و این ظرفیتهای و فضای مساعد را از این کشور و این ملت بگیرند. به نظر من امروز عمده‌ترین چالشی که در مقابل دانشجویان - همه قشرهای دانشجوی و همه‌ی گروههای دانشجویی - وجود دارد، مواجهه و مقابله با کسانی است که سعی میکنند این محیط متناسب رشد را در جامعه‌ی ما از بین ببرند و افراد را ناامید کنند؛ سطح درس و علم را در مراکز دانشگاهی پایین بیاورند؛ علم را بیرونق کنند؛ کلاسها را بیرونق کنند؛ دانشجویان

را به کارهای گوناگون حاشیه‌ای - به تنازعه‌های گوناگون، به انگیزه‌های سیاسی بیمعنی و پوچ - سرگرم کنند.

فکر بر روی اهمیت تقوا

من میبینم گاهی اوقات در محیطهای دانشجویی اظهاراتی میشود. البته من از این که چنین اظهاراتی بشود، نه تعجب میکنم، نه خلاف انتظارم هست. این طور چیزها بودنش اهمیتی ندارد؛ آنچه که برای من اهمیت پیدا میکند، این است که انگیزه‌ی طرح این گونه مطالب در محیطهای دانشجویی چیست؟ امروز بیست سال است که محیط دانشگاهی کشور حرکتی به سمت جلو کرده و یک کمیت قابل توجه دانشجو در این کشور وجود دارد که طبعاً وقتی این کمیت از لحاظ نیروی انسانی وسیع است، انسان مطمئن است که کیفیتهای خوبی هم در این خلال وجود دارد. آیا این انگیزه‌ی مخالفان نیست که به نحوی دانشگاه را از ادامه‌ی روند کار علمی و تحصیلی باز بدارند؟ انسان این را احتمال میدهد که در بعضی از این فعالیتهایی که نسبت به محیطهای دانشجویی انجام میگیرد، این انگیزه‌های پلید و خبیث وجود داشته باشد که نخواهند بگذارند محیط دانشگاه جوان و مؤمن ما در همین راهی که حرکت میکند، به حرکت خود ادامه دهد. لذاست که شما عزیزان - که بحمدالله دلهای نورانی و جانهای پاک و نیتهای خالصی دارید و انشاءالله مورد توجه الهی هستید - سعی کنید در همه‌ی فعالیتهای خودتان به تقوا توجه داشته باشید و هر چه میتوانید، روی اهمیت تقوا فکر کنید و این که در کدامیک از این تلاشهای شما، چگونه عملی، چگونه حرکتی، چگونه موضعگیریای، موضعگیری منطبق با تقواست.

(۱) بقره: ۲۷۸

(۲) مائده: ۴۴

(۳) آل عمران: ۱۷۵

(۴) نهج البلاغه: خطبه‌ی ۱۶

(۵) نهج البلاغه: خطبه‌ی ۱۶

(۶) عنکبوت: ۶۹

(۷) یس: ۱۱



درست فهمیدن و درست عمل کردن از موجبات تقوا

- توصیه به تقوا، بیشترین توصیه در قرآن و روایات
- دلیل توصیه به تقوا
- بروز تقوا در اعمال و رفتار
- ادای مسئولیت بدون هیچ نقص، مظهر تقوای مسئولان
- یکی از مهمترین مواضع بروز تقوا در عمل مسئولان
- دشمنی قدرتهای بزرگ جهانی با نظام مظهر تقوا در نظام اسلامی
- بروز تقوای مسئولان و نظام در رعایت حدود قانونی

درست فهمیدن و درست عمل کردن از موجبات تقوا*

توصیه به تقوا، بیشترین توصیه در قرآن و روایات

حرف اساسی و مهم در جمع ما این است که ما به مسؤولیت خود که بسیار امر خطیر و سنگین و درعین حال باارزشی است، بیندیشیم؛ آن را پاس بداریم و از عهده آن برآییم. کوشش ما باید این باشد و این فقط با رعایت تقوای الهی امکان پذیر است. اگر تقوا را رعایت کنیم، کار ما درست انجام شود و با شرایط لازم و دور از شائبه‌ها و اختلالهایی که از ناحیه فساد هر کاری پیش می‌آید، جلو خواهد رفت و به نتایج خود خواهد رسید. تقوا موجب میشود که ما، هم خوب و درست بفهمیم، هم درست بیان و عمل کنیم. وقتی انسان درست بفهمد و درست عمل و تبیین کند، موفقیت حتمی و اجتناب‌ناپذیر است. به همین دلیل است که بیشترین توصیه در قرآن و روایات به مؤمنان، توصیه به تقواست. ما بیش از همه مردم به تقوا احتیاج داریم؛ چون مسؤولیت‌مان سنگین است و بخشی از اقتدار ملی در اختیار ماست. اگر تقوا نباشد، این اقتداری که متعلق به ملت است و گوشه‌ای از آن در اختیار هر یک از افراد جمع حاضر است، ممکن است در راه و جای درست خود مصرف نشود. بنابراین، مهمترین مسأله برای ما تقواست.

دلیل توصیه به تقوا

وقتی توصیه به تقوا میکنیم، معنایش این نیست که تقوا وجود ندارد؛ نه، بلکه توصیه به این است که اگر این دستاورد معنوی در ما هست، حفظ شود؛ اگر ناقص است، تکمیل و اگر

مفقود است، تأمین گردد. این‌طور هم نیست که توصیه‌کننده به تقوا - که در این مجلس بنده هستم و در نمازهای جمعه و در سخنرانیها و در بیانات موعظه‌آمیز - نیاز کمتری به تقوا داشته باشد تا توصیه‌شونده؛ نخیر، بلکه گاهی توصیه‌کننده خودش به مراتب محتاج‌تر است به توصیه؛ اما موعظه، گفتن و توصیه کردن لازم است. لذا در شرع مقدس اسلام «تواصي» وارد است. همه باید همدیگر را توصیه و سفارش به حق، صبر و حفظ راه مستقیم الهی کنیم تا از این راه منحرف نشویم.

🏠 بروز تقوا در اعمال و رفتار

اگر بخواهیم تقوا را در زندگی - چون ادعای تقوا و بر زبان آوردن آن کافی نیست؛ واقعاً باید متقی و پرهیزکار بود - و اعمال و رفتار خودمان بروز دهیم، مهمترین عرصه آن برای ما مسؤولان، عرصه مسؤولیتهای اجتماعی و هدفهای انقلاب را به‌جد دنبال کردن است. انقلاب اسلامی هدفها و شعارهایی دارد که برای تحقق آن جانهای پاک و خونها فدا شده است. این هدفها رشد معنوی و مادی، ساختن دنیا و آخرت مردم و تأثیرگذاری بر روی آنها، تعالی اخلاقی، رسیدن کشور به نقطه‌ای که شایسته کرامت انسانی است و ایجاد فضایی برای رشد استعدادها و بهره‌بردن افراد از مواهب الهی - چه مواهب مادی و چه مواهب معنوی - است که از جمله آنها میتوان به آزادی، علم و فضایل اخلاقی اشاره کرد.

نظام به این منظور به‌وجود نیامد که قدرت را از دست عده‌ای بگیرد و به‌دست عده دیگری که من و شما باشیم، بدهد؛ بدون این‌که این عده که قدرت را میگیرند، تعهدی در قبال این حرکت عظیم مردم داشته باشند. مردم، این موج عظیم و دریای خروشان که انقلاب را به‌وجود آوردند و در بحرانهای گوناگون آن را حفظ کردند و به‌سلامت این نظام را از گردنه‌های خطرناک گذراندند، توقعاتی دارند. این توقعات را ما مؤمنان به اسلام در نام اسلام خلاصه میکنیم که حقیقت هم همین است. منتها چون ممکن است اسلام با تفسیرها و تبیینهای غلط در معرض دید خلیپها قرار گیرد و اشتباه شود، «جمهوری اسلامی» شعارهای مشخص دارد: استقلال، آزادی، رشد معنوی و تعالی مادی، ایجاد محیط امن و با کرامت برای انسانها. ما باید این خواسته‌ها را دنبال و برای آنها حرکت کنیم.

🏠 ادای مسئولیت بدون هیچ نقص، مظهر تقوای مسئولان

مسؤولان بالای کشور و بخشهای مختلف، باید بزرگترین مظهر تقوایشان این باشد که آن مسؤولیتی را که بر حسب قانون بر عهده گرفته‌اند، به بهترین وجه و بدون هیچ نقصی ادا کنند. البته در سطوح متوسط یا در بدنه وسیع مسؤولان کشور، ممکن است نشود توقعات را در این حد

برای آنها مطرح کرد؛ اما در مورد مسؤولان سطح بالا و مدیران ارشد نظام - نمایندگان مجلس، مسؤولان قوه قضائیه، اعضای دولت، نیروهای مسلح، نهادهای انقلابی و بخشهای مسؤول روحانی در زمینه انقلاب - میشود. این مسؤولان - که الحمدلله بیشترشان در این جا جمع هستند - باید بیشترین تلاش و کار را بکنند تا این مسؤولیتهایی که به عهده آنهاست، به بهترین وجه انجام گیرد. اگر این شد، زندگی مردم آباد و عقبماندگیهای کشور جبران خواهد شد؛ کما این که هر مقدار که کار کردیم، اثرش را در جامعه دیده ایم.

یکی از مهمترین مواضع بروز تقوا در عمل مسؤولان

یکی از مهمترین مواضع بروز تقوا در عمل مسؤولان این است: خود را در مقام مسؤولیت ندیدن؛ درست عکس آنچه که اهل دنیا برای مسؤولیتها قائلند. اهل دنیا مسؤولیتهای دولتی و... را برای دنیای خودشان میخواهند. اگر ریاست، مدیریت یا عضویت در پارلمانها و مراکز این چنینی را میخواهند، در درجه اول آنچه برایشان اهمیت دارد، مسائل شخصی است. لذا در طی مسؤولیت، بار خودشان را مینندند و شاید خود را برای مدت طولانی از عمر بیمه و تأمین میکنند! در نظام جمهوری اسلامی، قطعاً این محاسبه، محاسبه غلطی است. کسی که وارد مسؤولیت میشود، باید مطلقاً منافع شخصی خود را در قبول این مسؤولیت نبیند و اگر این کار و مسؤولیت مطابق تواناییاش نیست، مسؤولیت را قبول نکند؛ اما وقتی قبول کرد، باید آنچه در درجه اول برایش اهمیت دارد - که هیچ چیز در عرض آن نیست - ادای مسؤولیتش باشد؛ هر چند که به ضرر خود او و برخلاف منافعش تمام شود.

مسؤولیت را با سختیها و دغدغه‌هایش و با مجاهدتی که باید برای ادای آن کرد، قبول کنیم. اگر این شد، آن وقت انسان پیش خدای متعال و مردم روسفید است و مردم هم میفهمند. درست است که تبلیغ و گفتن و جنجال کردن و زرق و برق و ... روی ذهن آحادی از مردم تأثیرهایی میگذارد؛ اما این تأثیرات ماندنی نیست: «فأما الزّبد فيذهب جفاء»؛ حقیقت باقی میماند؛ آنچه حق و صدق است در ذهن مردم جاگیر میشود. اگر خدای نکرده ما برخلاف تعهد دینی و انقلابی و تعهد بر اساس قبول مسؤولیت، حرکت و عمل کنیم، ولو در برهه کوتاهی از زمان هم بتوانیم حقیقت را طور دیگری نشان دهیم، مردم درک میکنند.

دشمنی قدرتهای بزرگ جهانی با نظام مظهر تقوا در نظام اسلامی

یکی دیگر از مظاهر تقوا در نظام اسلامی این است که همه توجه کنند قدرتهای بزرگ جهانی به دلایل مختلف - که غالباً آنها را میدانید - با این نظام دشمنی دارند: این نظام برای اولین بار قواعدی را که دستگاهها و مراکز استکباری دنیا وضع و بر اساس آن روابطشان را تنظیم

کرده بودند، نقض و اعلام کرد که معتقد به اسلام، عدل و دفاع از عدالت در هر نقطه دنیا و معتقد به دفاع از مظلوم است. این نظام با برافراشتن پرچم اسلام، احساس اسلام‌خواهی و حیات مجدد اسلامی را در سطح وسیعی از مردم که در یکی از حساس‌ترین مناطق دنیا - منطقه خاورمیانه و بخشی از آسیا - هستند، بیدار کرد. بدیهی است که قدرتهای مستکبر جهانی و زیاده‌خواه که دارای سوابق و لواحق سوء و وضعیت بد و آلوده هستند و سزاوار سرزنش، از چنین نظامی خوششان نیاید و با آن در هر حدی که بتوانند، دشمنی کنند. همه مراقب باشند که به دشمن نظام اسلامی به هیچ نحو - چه با همسویی و چه با همجهتی و چه با موضعگیری و حرف زدن و اقدام کردن - کمک نکنند. یکی از موضوعاتی که منافعی با تقوا و پرهیزکاری است، همین موضوع است.

🌸 بروز تقوای مسؤولان و نظام در رعایت حدود قانونی

از جمله مواردی که باید از تقوای مسؤولان و نظام بروز کند، رعایت حدود قانونی در همه بخشهاست و عدم تخطی از آنچه که قانون اساسی و قوانین معتبر برای بخشها و دستگاههای مختلف معین کرده‌اند. تخطی از این قوانین، در مواردی مشکل بزرگ فساد اقتصادی و فساد دستگاههای مسؤول را به وجود می‌آورد و یا موجب تعارض بین دستگاههای مختلف و تشتت و بگو مگوهای مضر و مفسده‌انگیز میشود.

فضای ماه رمضان است و فضای معنوی. این‌جا هم حسینیته است و وقت هم بهترین وقت برای این‌که ما این حرفها را بین خودمان بگوییم. خیلی از این حرفها را من و شما میدانیم؛ لکن موعظه به معنای این نیست که انسان مطالبی را که طرف مقابل نمیداند، به او بگوید. موعظه یعنی حتی تکرار مطالبی که انسان میداند؛ چون در خود شنیدن اثری است که در دانستن نیست. من و شما هم احتیاج داریم که بشنویم و همدیگر را موعظه کنیم. موعظه اصلی و مهم ما همین مسأله تقواست و تقوا برای ما مسؤولان اهم و پایه آن در مورد ما، پایه بالاتری است که نمیتوانیم به سطح تقوای متعارف عادی مردم اکتفا کنیم.

(۱) احزاب: ۷۱-۷۰

(۲) مائده: ۴ و ۵

(۳) رعد: ۱۷

(۴) منظور غنی‌سازی اورانیوم است.

(۵) توبه: ۵۰

(۶) آل عمران: ۱۲۰ (ان تمسککم حسنۀ تُسوهم و ان تصبکم سیئۀ یفرحوا بها...)



تقوا، درس جاودانه‌ی امیرمؤمنان (علیه السلام)

- رجب ماه توسل و خودسازی
- تقوا یکی از درسهای امیرالمؤمنان
- کسب عاقبت نیک در سایه مراقبت
- ساخت نظام اسلامی با یک حرکت انقلابی
- دین پایه و محور قانون در کشور
- عدم تغییر حقایق و اصالت بشری
- فراگیری فرهنگ اسلامی با مراقبت و تقوا
- شیرین شدن تلخی‌ها برای امت اسلامی با تقوا
- بی‌تقوایی علت اصلی عقب ماندگی ملت‌های مسلمان
- داشتن تقوا شرط ایستادگی بدون عقبگرد
- آراستگی جوانان به صلاح و تقوا
- اعتکاف، تمرین مراقبت از خود

🕌 رجب ماه توسل و خودسازی

همه‌ی برادران و خواهران عزیز و خود را به تقوای الهی، پرهیزگاری و مراقبت از خویشتن دعوت می‌کنم. هم ماه مبارک رجب است و ایام البیض متبرک این ماه، و هم روز بزرگ ولادت امیرالمؤمنین و امام المتقین است. رجب، ماه صفا دادن به دل و طراوت بخشیدن به جان است؛ ماه توسل، خشوع، ذکر، توبه، خودسازی و پرداختن به زنگارهای دل و زدودن سیاهی‌ها و تلخی‌ها از جان است. دعای ماه رجب، اعتکاف ماه رجب، نماز ماه رجب، همه وسیله‌ی است برای این که ما بتوانیم دل و جان خود را صفا و طراوتی ببخشیم؛ سیاهی‌ها، تاریکی‌ها و گرفتاری‌ها را از خود دور کنیم و خودمان را روشن سازیم. این، فرصت بزرگی است برای ما؛ بخصوص برای کسانی که توفیق پیدا می‌کنند در این ایام اعتکاف کنند؛ که در آخر عرایض این خطبه، ان‌شاءالله جمله‌ی به معتکفین عرض خواهم کرد.

🕌 تقوا یکی از درسه‌ای امیرالمؤمنان

و اما روز سیزدهم رجب، میلاد مسعود امیرالمؤمنین است، که قلعه‌ی کرامت انسانی است؛ اسوه‌ی همیشگی رادمردان جهان است؛ پیشوای همیشگی مؤمنان و پرهیزگاران و انسانهای صالح و صادق روزگار است. برای این که به لفظ و ظاهر اکتفا نکرده باشیم، بلکه از امروز و از یاد امیرمؤمنان درس گرفته باشیم - که بخصوص امروز ما به آن احتیاج داریم - به طور مختصر در

این‌جا یک درس از درسهای آن بزرگوار را عرض می‌کنم؛ و آن، درس تقواست که اساساً در نماز جمعه بیش از همه چیز به این مطلب باید پرداخته شود. تقوا، درس جاودانه‌ی امیر مؤمنان است. اگر شما به نهج‌البلاغه مراجعه بفرمایید، ملاحظه خواهید کرد که هیچ دستورالعمل و توصیه‌ی در این کتاب عظیم به قدر تقوا تکرار نشده است. تقوا در واقع یکی از بلندترین فصول زندگی عملی امیرالمؤمنین و تعالیم زبانی آن بزرگوار است. تقوا یعنی مراقبت از خود. انسان دائم باید مراقب خود باشد؛ هم مراقب اعمال و رفتار خود - یعنی مراقب چشم خود، زبان خود، گوش خود، دست خود - هم مراقب دل خود باشد؛ مراقب عدم نفوذ خصال پست حیوانی، مراقب عدم میل دل به هوی و هوس، مراقب مجذوب و فریفته نشدن دل به جلوه‌های پست کننده‌ی انسان، مراقب حسد نورزیدن، مراقب بدخواه دیگران نبودن، مراقب وسوسه به دل راه ندادن، دل را جایگاه فضایل و ذکر خدا و عشق به اولیای الهی و عشق به انسانها قرار دادن؛ هم تقوای فکر و عقل داشته باشد؛ یعنی عقل را از انحراف نگهداشتن، از خطاها و لغزشها باز داشتن، از تعطیل و بیکارگی نجات دادن، و خرد را در امور زندگی به کار بستن. پس مراقبت دائمی از جوارح، از دل و از فکر و مغز، تقواست.

🔸 کسب عاقبت نیک در سایه مراقبت

خیلی از کارهایی که ما می‌کنیم و لغزشهایی که از ما سر می‌زند، بر اثر عدم مراقبت است. خیلی از گناهان را ما با قصد قبلی انجام نمی‌دهیم؛ از خود غفلت می‌کنیم، زبان ما به غیبت و تهمت و شایعه‌پراکنی و دروغ آلوده می‌شود؛ دست ما و چشم ما هم همین‌طور. بنابراین غفلت است که ما را در بلا می‌اندازد. اگر مراقب چشم و زبان و دست و امضاء و قضاوت و نوشتن و حرف زدنیمان باشیم، بسیاری از خطاها و گناهان بزرگ و کوچک از ما سر نمی‌زند. اگر مراقب دل خود باشیم، دچار حسد، بدخواهی، بددلی، کینه، بخل، ترسهای بی‌مورد، طمع به مال و منال دنیا و طمع به ناموس و مال دیگران در دل ما رسوخ نمی‌کند. این مراقبت در انسان، جاده‌ی نجات است. عاقبت نیک، در سایه‌ی این مراقبت به دست می‌آید؛ «و العاقبة للمتقين». اگر این مراقبت در انسانی باشد، امکان گناه از او بسیار کم می‌شود. عدالت یک انسان هم از همین مراقبت سرچشمه می‌گیرد؛ استقامت یک انسان و یک ملت هم از همین مراقبت سرچشمه می‌گیرد؛ حق‌جویی و حق‌پویی هم از همین مراقبت سرچشمه می‌گیرد. این مراقبت و این تقوا مادر همه‌ی نیکی‌هاست؛ هدایت هم به خاطر این مراقبت ایجاد می‌شود؛ پیشرفت دنیا و آخرت هم ناشی از همین مراقبت است. وقتی مراقبت کنیم، فکر ما هم بیکار نمی‌ماند؛ دل ما هم به راه کج نمی‌رود؛ جوارح و اعضای ما هم خطا و لغزش پیدا نمی‌کند یا کم پیدا می‌کند. دنیا و آخرت زیر سایه‌ی تقواست؛ این درس امیرالمؤمنین است. امروز ما به این درس نیاز داریم؛ نه

فقط امروز، بلکه همیشه نیازمندیم؛ اما این مقطع زمانی برای ما مهم است.

ساخت نظام اسلامی با یک حرکت انقلابی

ما ملت مسلمانی هستیم. این ملت، با اراده‌ی راسخ عمومی توانسته است یک نظام مطابق با ایمان و اعتقاد خود را در این کشور سر کار بیاورد. هدف این نظام چیست؟ هدف این ملت چه بود؟ هدف این بود که این کشور با این نظام بتواند از همه‌ی خوبی‌ها و پیشرفت‌ها و خیرات و برکاتی که خدای متعال به ملت‌های مؤمن وعده داده است، برخوردار شود؛ یعنی یک کشور اسلامی بشود. کشور اسلامی یعنی کشوری که اسلام حیات‌بخش، اسلام نشاط‌آور، اسلام تحرک‌آفرین، اسلام بدون کج‌اندیشی و تحجر و انحراف، اسلام بدون التقاط، اسلام شجاعت‌بخش به انسانها، و اسلام هدایت‌کننده‌ی انسانها به سوی علم و دانش بر آن حاکم است؛ اسلامی که با همان شکلی که در قرن اول اسلامی به آن عمل شد، توانست یک مجموعه‌ی پراکنده را به اوج تمدن تاریخی و جهانی برساند و تمدن و دانش او بر دنیا سیطره پیدا کند. سیطره و تسلط علمی به دنبال خود عزت سیاسی هم می‌آورد؛ رفاه اقتصادی هم می‌آورد؛ فضایل اخلاقی هم می‌آورد؛ اگر کشور به معنای واقعی کلمه اسلامی شود، برای این که این کار تحقق پیدا کند، در درجه‌ی اول ما یک حرکت انقلابی لازم داشتیم؛ برای این که بنای ضایع و پوسیده و کج و بدبنیان رژیم‌های استبدادی را از بین ببریم. این کار را ملت با کمال قدرت و با موفقیت کامل انجام داد. بعد از آن که این حرکت عظیم را ملت عزیز ما انجام داد، حرکت بعدی این بود که یک نظام اسلامی - یعنی ترتیب اداره‌ی کشور، همان‌طوری که اسلام گفته است - در این کشور به وجود بیاورد. این کار را هم ملت ما با موفقیت انجام داد. قانون اساسی تنظیم شد؛ آرایش و چینش سیاسی به وجود آمد؛ مردم‌سالاری دینی بر این مملکت حاکم شد و مردم مسؤولان کشور را - از رهبری گرفته تا ریاست جمهوری تا دیگر مسؤولان - مستقیم یا غیر مستقیم انتخاب می‌کنند.

دین پایه و محور قانون در کشور

دین، مایه و پایه و محور قانون و اجرا در این کشور است. حرکت مردم به سمت اهداف و آرمانهای دینی است؛ این معنای نظام اسلامی است؛ این تحقق پیدا کرد؛ لیکن کافی نیست. برای این که آن مقصود - یعنی کشور اسلامی - به طور کامل محقق شود، احتیاج است که دستگاه حاکمه‌ی کشور در عمل خود، در سازماندهی خود و در چگونگی رفتار خود، به طور کامل اسلامی عمل کند؛ که من چند سال قبل عرض کردم که مرحله‌ی بعد از نظام اسلامی، دولت اسلامی است. در این راه هم حرکت کردیم. مسؤولان مؤمنی، وزرای خوبی، نمایندگان خوبی،

رؤسای جمهور باایمانی، یکی پس از دیگری امور کشور را بر عهده گرفتند؛ اما دولت اسلامی بی که بتواند مقاصدی را که ملت ایران و انقلاب عظیم آنها داشت، تأمین کند، دولتی است که در آن رشوه نباشد، فساد اداری نباشد، ویژه‌خواری نباشد، کم‌کاری نباشد، بی‌اعتنایی به مردم نباشد، میل به اشرافی‌گری نباشد، حیف و میل بیت‌المال نباشد، و دیگر چیزهایی که در یک دولت اسلامی لازم است. در تعالیم امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه، همه‌ی اینها وجود دارد. نگویند اینها مربوط به هزار و چهارصد سال قبل است. این حرفهای تکراری و شبهه‌های صدها بار رد شده را بعضی‌ها باز تکرار می‌کنند.

عدم تغییر حقایق و اصالت بشری

حقایق بشری و اصالت‌های بشری با گذشت زمان تغییر پیدا نمی‌کنند. انسانها از اول تاریخ تا امروز و از امروز تا پایان دنیا، همیشه عدالت را دوست داشته‌اند و به عدالت نیازمند بوده‌اند؛ این تغییر پیدا نمی‌کند. انسانها از اول تاریخ تا امروز و از امروز تا آخر دنیا به مسؤولانی که نسبت به آنها وفادار باشند، در خدمت آنها باشند و برای آنها صادقانه عمل کنند، احتیاج دارند؛ اینها که تغییرپذیر نیست. درس امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه ناظر به این چیزهاست. این اصالتها و این ثوابت حیات بشری در طول تاریخ را امیرالمؤمنین بیان می‌کند؛ ما آنها را می‌خواهیم؛ و الا ما که نمی‌گوییم اگر خواستیم از این شهر به آن شهر برویم، مثل زمان امیرالمؤمنین برویم؛ نه، حالا با هواپیما بروید، ممکن است ده سال دیگر با یک وسیله‌ی بسیار تندروتر از هواپیما حرکت کنید. آن روز، نامه می‌فرستادند، که دو ماه در راه بود؛ امروز شما با اینترنت لحظه به لحظه با آن طرف دنیا حرف می‌زنید. اینها متغیرات است، اما عدالت و صلاح مسؤولان همیشه لازم است؛ حیف و میل نکردن اموال مردم که دست من و امثال من است، همیشه لازم است؛ این که تغییرپذیر نیست. اگر به توفیق الهی بتوانیم در این جهت خود را کامل کنیم و قدمهایی را که تا امروز بحمدالله برداشته شده، کامل کنیم، آن وقت کشور اسلامی به همان شکلی که گفتم، به وجود خواهد آمد؛ یعنی دولت اسلامی می‌تواند کشور اسلامی به وجود بیاورد.

فراگیری فرهنگ اسلامی با مراقبت و تقوا

من و امثال من اگر خودمان صادق باشیم، می‌توانیم مردم را صادق بار بیاوریم. اگر خود ما اسیر هوی و هوس نباشیم، می‌توانیم مردم را آزاد از هوی و هوس بار بیاوریم. اگر ما شجاع باشیم، می‌توانیم مردم را شجاع بار بیاوریم. اگر من و امثال من اسیر هوی و هوس و دنبال طمع و بنده و ذلیل ترس و طمع خود بودیم، نمی‌توانیم مردم را با فضایل بار بیاوریم. این بسته به شانس و اقبال هر کسی است که در گوشه‌ی معلم خوبی پیدا کند و به صورت فردی

تکامل یابد؛ جامعه پیش نخواهد رفت. دولت اسلامی است که کشور اسلامی به وجود می‌آورد. وقتی کشور اسلامی پدید آمد، تمدن اسلامی به وجود خواهد آمد؛ آن وقت فرهنگ اسلامی فضای عمومی بشریت را فرا خواهد گرفت. اینها همه‌اش با مراقبت و با تقوا عملی است؛ تقوای فردی و تقوای جماعت و امت.

❏ شیرین شدن تلخی‌ها برای امت اسلامی با تقوا

امت اسلامی هم اگر با تقوا بود، می‌تواند در راه‌های دشوار حرکت کند؛ مشکلات در مقابل او زانو می‌زنند؛ او در مقابل مشکلات زانو نمی‌زند. به این جمله‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) توجه کنید: «من اخذ بالتقوی عزبت عنه الشدائد بعد دنوها»؛ اگر فردی - و من عرض می‌کنم اگر ملتی - تقوا را برای خودش جاده‌ی عمل قرار داد و متقی شد، شداید زندگی اگر نزدیک او هم رسیده باشد، از او دور خواهد شد. «و احلوت له الامور بعد مرارتها»؛ تلخی‌های زندگی برای او شیرین خواهد شد. «و انفرجت عنه الامواج بعد تراکمها»؛ امواج طوفنده‌ی شداید زندگی، بعد از آن که متراکم شده باشند، از او دور خواهند شد و او بر امواج سوار خواهد شد. «و اسهلت له الصعاب بعد انصابها»؛ دشواری‌ها و سختی‌های زندگی بعد از آن که به سخت‌ترین مرحله رسیده باشد، برای او آسان خواهد شد.

❏ بی‌تقوایی علت اصلی عقب ماندگی ملت‌های مسلمان

واقع قضیه هم همین‌طور است. امروز ملت‌های مسلمان در مقابل زورگویی قدرتهای جهانی حرفی برای گفتن ندارند؛ نه علم لازمی، نه فناوری پیشرفته‌ی، نه در زمینه‌های گوناگون سیاسی مهارتی؛ چرا؟ چرا ما عقب ماندیم؟ چون تقوا را از دست دادیم. این همان شدت‌هایی است که با تقوا برطرف می‌شود. شما ملت ایران در انقلابتان تقوای الهی را رعایت کردید؛ در دفاع از این انقلاب و از کشور و از اصالت‌های اسلامی و دینی و ملی‌تان تقوای الهی را رعایت کردید؛ لذا امروز بحمدالله به همان نسبت عزیزید. امروز عزت و اقتدار و عظمت ملت ایران در چشم مردم دنیا و دولتها و حتی دشمنانش با اکثر کشورهای اسلامی قابل مقایسه نیست؛ این به خاطر تقواست. هر چه کمبود داریم، به خاطر بی‌تقوایی است.

❏ داشتن تقوا شرط ایستادگی بدون عقبگرد

ایستادگی هم بر اثر تقواست. امیرالمؤمنین یکی از القابش «کزار غیر فزار» است. پیغمبر اکرم این لقب را به امیرالمؤمنین داد. این مخصوص میدان نظامی نیست؛ در همه‌ی میدان‌های انسانی امیرالمؤمنین کزار غیر فزار بود؛ یعنی مهاجم، مقتدر، دارای فکر و بدون عقبگرد. مواضع محکم،

ایستادگی بر مبنای مورد قبول و مورد اعتقاد، از موضع تدافعی خارج شدن و نسبت به کجی‌ها و زشتی‌ها و بدی‌ها و ظلمها و بی‌عدالتی‌های دنیا در موضع تهاجمی قرار گرفتن؛ این همان صفت کَرّار غیر فرّار امیرالمؤمنین است. شما اگر به زندگی امیرالمؤمنین نگاه کنید، می‌بینید از اول تا آخر، زندگی آن بزرگوار این‌گونه است. علاج ما هم در همین است. مرحوم اقبال لاهوری می‌گوید:

می‌شناسی معنی کَرّار چیست این مقامی از مقامات علی است
امتان را در جهان بی‌ثبات نیست ممکن جز به کَرّاری حیات

می‌خواهید زنده بمانید؟ می‌خواهید عزیز باشید؟ می‌خواهید در علم و عمل پیشرفته باشید؟ می‌خواهید جوانانتان سرفراز باشند؟ می‌خواهید فردایتان فردای روشنی باشد؟ باید استقامت داشته باشید. فعال، کَرّار، خستگی‌ناپذیر و دنبال‌کننده‌ی اهداف خود؛ آینده‌ی چنین ملتی روشن است. ملت ما خوشبختانه این راه را شروع کرد و تا امروز ادامه داده؛ منتها این راه استمرار لازم دارد.

آراستگی جوانان به صلاح و تقوا

الان جوانها روی کار آمده‌اند. جوانهای عزیز من! نوبت شماست. جوانهای قبل از شما هر چه نفس داشتند، در این راه زدند و ما را به این‌جا رساندند؛ امروز نوبت جوانهای ماست. در میدان علم، در میدان عمل، در میدان تقوا، در میدان سیاست، در میدان کار برای مردم و خدمت، و در میدان شایستگی‌های گوناگون وارد شوید؛ خودتان را به صلاح و تقوا بیارایید و پیش بروید.

اعتکاف تمرین مراقبت از خود

من این‌جا یک جمله به معتکفین عرض می‌کنم. خوشا به حالتان معتکفین عزیز! پدیده‌ی اعتکاف یکی از رویش‌های انقلابی است؛ ما اول انقلاب این چیزها را نداشتیم. اعتکاف همیشه بود. زمان جوانی ما وقتی ایام ماه رجب فرا می‌رسید، در مسجد امام قم - آن هم فقط قم؛ در مشهد من اصلاً اعتکاف ندیده بودم! - شاید پنجاه نفر، صد نفر فقط طلبه اعتکاف می‌کردند. این پدیده‌ی عمومی؛ این‌که ده‌ها هزار نفر در مراسم اعتکاف شرکت کنند، آن هم اغلب همه جوان، جزو رویش‌های انقلاب است. من یک وقت عرض کردم که انقلاب ما ریزش دارد، اما رویش هم دارد؛ رویش‌ها بر ریزش‌ها غلبه دارند. پس خوشا به حالتان معتکفین عزیز! توصیه‌ی من این است که در این سه روزی که شما در مسجد هستید، تمرین مراقبت از خود بکنید؛ حرف که می‌زنید، غذا که می‌خورید، معاشرت که می‌کنید، کتاب که می‌خوانید، فکر که می‌کنید، نقشه که برای آینده می‌کشید، در همه‌ی این چیزها مراقب باشید رضای الهی و



خواست الهی را بر هوای نفستان مقدم بدارید؛ تسلیم هوای نفس نشوید. تمرین این چیزها در این سه روز می‌تواند درسی باشد برای خود آن عزیزان و برای ماها که این‌جا نشستیم و با غبطه نگاه می‌کنیم به حال جوانان عزیزمان که در حال اعتکاف هستند. با عمل خودتان به ما هم یاد بدهید.

یکی از چیزهایی که ما امروز خیلی احتیاج داریم، برنامه‌های مطالعاتی برای قشرهای مختلف است. بارها اتفاق می‌افتد که جوانها را، نوجوانها را به کتابخوانی تشویق میکنیم؛ مراجعه میکنند، میگویند آقا چه بخوانیم؟ این سؤال یک جواب ندارد؛ احتمالاً جوابهای متعددی دارد. مجموعه‌ی متصدیان امر کتاب - چه در وزارت ارشاد، چه در مجموعه‌ی کتابخانه‌ها - روی این مسئله باید کار جدی بکنند؛ در بخشهای مختلف، برای قشرهای مختلف، به شکلهای مختلف، با تنوع متناسب، سیرمطالعاتی درست کنند؛ اول این کتاب، بعد این کتاب، بعد این کتاب. وقتی که جوان، نوجوان، یا کسی که تاکنون با کتاب انس زیادی نداشته است، وارد شد، حرکت کرد، راه افتاد، غالباً مسیر خودش را پیدا خواهد کرد.

بیانات در دیدار مسئولان کتابخانه‌ها و کتابداران ۱۳۹۰/۴/۲۹